ظهور محمد مصطفی

(صلی الله علیه و آله)

شامل : تاریخچه زندگی رسول اکرم و جوابگوئی باعتراضات خاورشناسان

در مسائل :

معراج - شق القمر - تعدد زوجات

تألیف :

حسین رفیع پور

مدیر روزنامه پهلوان

چاپ اول

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

تهران - ۱۳۳۶

سایر تألیفات و تصنیفات مؤلف این کتاب

۱ـ احوالات علی مرتضی (ع)

۲ـ تاریخ وجغرافیای سبزوار

۳ـ تاریخ سلاطین سربداری سبزوار

۴ـ شرح زندگی ابن یمین فریومدی

۵ـ سلسله میکال وحسنک وزیر سلطان محمود غزنوی

۶ـ خواجه نظام الملک و حسن صباح

۷ـ خوشیهای بشر

۸ـ فوائد ومضار ورزش

۹ـ دیوان اشعار « حیران » (مؤلف)

«تقریظ»

دانشمند ارجمند حضرت آقای صدر (صدرالاشراف)
رئیس محترم مجلس سنا و نخست وزیر اسبق ایران

اثر فاضلانه‌ایکه آقای حسین رفیع‌پور عضو هیئت مدیره انجمن دانشوران ایران ومدیر روزنامه‌پهلوان‌بنام (ظهور مقدس حضرت محمد مصطفی «ص») تألیف و تدوین فرموده‌اند مطالعه و مندرجات آن مورد کمال توجه قرار گرفت، و با اینکه درباره تاریخ ولادت وظهور پیشوای بزرگ اسلام محققین ودانشمندان و علمای اسلامی کتب عدیده تألیف و تصنیف فرموده اند لکن این کتاب از نظر جوابگوئی بپاره ای ازشبهات کسانیکه از دقایق و حقائق زندگانی درخشان آن حضرت بی بهره‌اند جامع وکم نظیر و کمتر نویسندگان درپیرامون این مطالب غور وفحص نموده‌اند ، بدیهی است این اثر ارزنده درخور استفاده اهل علم و بحث و تحقیق میباشد و شایسته تقدیر است ، گرچه اینجانب خود را لایق تعریف و تمجید این کتاب مستطاب نمیدانستم ، چه خود کتاب معرف خود است

« مادح خورشید مداح خود است »

« محسن صدر »

منابع ومآخذ کتاب

شماره	نام کتاب	نام مؤلف
۱	الکامل فی التاریخ	ابن اثیر
۲	تاریخ القرآن	ابوعبدالله زنجانی
۳	تاریخ الیعقوبی	یعقوبی
٤	کتاب الاصنام	حشام‌بن محمد کلبی
٥	تاریخ ابن خلدون	ابن خلدون
٦	جامع ترمذی	ترمذی
۷	اغانی	ابوالفرج اصفهانی
۸	روح الاسلام	سید امیرعلی
۹	قصص الانبیاء	استاد عبدالوهاب نجار
۱۰	فی‌الادب جاهلی	دکتر طه حسین
۱۱	سیرت	ابن هشام
۱۲	خلاصة التفاسیر	مهدی الهی قمشهٔ
۱۳	طبقات الکبری	ابن سعد
۱٤	مقدمه نهج البلاغه	ابن ابی‌الحدید
۱٥	آئین اسلام	فخرالاسلام
۱٦	امام علی	عبدالفتاح عبدالمقصود
۱۷	الغدیر	شیخ عبد الحسین امینی
۱۸	زندگی محمد (ص)	دکترحسین هیکل
۱۹	ناسخ التواریخ	سپهر

بقیه در صفحه بعد

بقیه منابع و مآخذ کتاب

شماره	نام کتاب	نام مؤلف
۲۰	تاریخ مرسل و الملوك	طبری
۲۱	حبیب السیر	غیاث الدین همام
۲۲	تفسیر	حاج ملاعباسعلی کیوان
۲۳	قبله اسلام	حاجی میرزاخلیل کمره‌ای
۲۴	تمدن اسلام	جرجی زیدان
۲۵	تاریخ وقرآن	نولد که
۲۶	ادبیات اسلام	پفان موللر
۲۷	حیات محمد (ص)	ویلیام مویر
۲۸	اسلام درمشرق و مغرب	اگوست موللر
۲۹	محمد و قرآن	جان دیون پورت
۳۰	تاریخ سقوط وانقراض روم	گیبون
۳۱	مجله تاریخی	حتفلید
۳۲	تحقیقات در اسلام	توماس کارلیل
۳۳	قهرمانان	کارلایل
۳۴	رسالات تاریخ عرب	کوسان دپرسوال
۳۵	انجیل	متی، مارك، لوقا، یوحنا
۳۶	تورات	ـ

« غلطنامه »

خواهشمند است قبل از قرائت اغلاط کتاب را تصحیح فرمائید

صحیح	غلط	سطر	صفحه	شماره
وسطی	وسطحی	۲۱	٦	۱
می‌پردازد	می‌پردازند	۱۵	۹	۲
تعصب	بتعصب	۱۵	۱۲	۳
ومزید	ومرید	۲۱	۱٦	٤
قرآن	قرون	درحاشیه	۱۷	۵
جانگذاری	جانگذاری	۵	۲۰	٦
دهسالگی	هسالگی	درحاشیه	۲۰	۷
بیش	پیش	۹	۲۱	۸
برای	بری	۱۲	۲۱	۹
اجنه	اجعه	درحاشیه	۲۱	۱۰
حلیل	خلیل	٦	۲۲	۱۱
شده	ش ه	۱۰	۳۸	۱۲
کرده	کره	درحاشیه	۵۰	۱۳
تغییرقبله	تغییر مکه	۲۰	۷۵	۱٤
حس	حص	۱۸	۷۸	۱۵
نا دشمن	تا شمن	۱۹	۹۱	۱٦
یغلبوا	بغلبو	۲۲	۹٤	۱۷
انگشتنا نشان	انگشتان نشان	درحاشیه	۹٦	۱۸
جنگ	حنگ	٤	۱۰۳	۱۹
برآمده	آمده	۱۰	۱۱۷	۲۰
بخش‌دوم	بخس سوم	درحاشیه	۱۲۱	۲۱
پیغمبر اسلام	پیغمبراسلام	۱۸	۱۲۸	۲۲
نمودند	نمورند	۲	۱۳۱	۲۳
کرویند	کردند	۳	۱۳۵	۲٤
بنی قریظه	بنی قریضه	۳	۱۳۷	۲۵
واوبا	واروبا	۱٦	۱۳۷	۲٦
آیه‌ای	ای	۲۲	۱۳۹	۲۷

بقیه غلطنامه

خواهشمند است قبل از قرائت اغلاط کتاب را تصحیح فرمائید

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸	۱۴۷	۸	ست	است
۲۹	۱۵۳	درحاشیه	اودا	اورا
۳۰	۱۶۹	درحاشیه	حبل	جعل
۳۱	۱۷۱	۸	ثانیاً زیرا	ثانیاً
۳۲	۱۷۷	۲۰	منعقدین	منقدین
۳۳	۱۷۸	۱	عمیدای	عمده ای
۳۴	۱۸۴	۵	شکنید	بکشید
۳۵	۱۸۸	۴	ولسطین را	فلسطین
۳۶	۱۹۳	۳	برای عقده	برای
۳۷	۱۹۳	۱۹	بخواند	بخوانید
۳۸	۱۹۴	۲	چیگیز	جنگیز
۳۹	۱۹۵	۱۱	وتستان	پروتستان
۴۰	۱۹۵	۱۴	صفاصلح و	صلح وصفا
۴۱	۱۹۵	۲۰	نعان	نعاق
۴۲	۲۰۴	۱۲	کی	کسی
۴۳	۲۰۵	۴	صفحه (۱)	صفحه (۱۶)
۴۴	۲۰۶	۱	و ابتکار	ابتکار
۴۵	۲۰۶	۱۲	تعدوا	تعداوا
۴۶	۲۱۴	درحاشیه	دوالبرقه	ذوالبرقه
۴۷	۲۱۶	۱۳	مینشیند	میشیند
۴۸	۲۳۰	جمعیت عدن ۴	۴۸۰۰۰	۴۸۰۰۰۰
۴۹	۲۳۱	جمعیت مجارستان ۱۵	۴۵۹۰۰	۶۵۹۰۰
۵۰	۲۳۵	۱۲	شرق گلنار	شرف زنگبار
۵۱	۲۳۵	۱۴	موزینیوس	موریتیوس

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

« مقدمه »

هنگامیکه احکام آسمانی وقوانین ادیان و گفته‌های پیامبران‌را مورد مداقه‌قرار میدهیم‌می‌بینیم ، هر کدام باعبارات مختلفی که‌نفس‌الامر همه آنها مظهر تجلی یك حقیقت باهره ویك حکمت بالغه میباشد نوع بشر را بشاهراه سعادت و سیادت هدایت کرده باتعالیم عالیه و تبلیغات سودمند مردم را بطریق صواب وکسب تقوی وفضیلت امر فرموده‌اند.

تاریخ تمدن ملل عالم نشان میدهد که پیشرفت های بشر در راه کسب علوم وفنون وصنایع واختراعات وسایر شئون مولود ظهورادیان وپیدایش پیامبران بوده است .

چنانکه زردشت وبودا بانیان تمدن قسمتی از ملل آسیا وموسی وعیسی هر کدام به‌نسبتی موجد تمدن‌چندین هزارساله اقوام وساکنین سواحل مدیترانه میباشند.

وبطور مسلم حیات اجتماعی بشروسعادت ملل مدیون مجاهدت وبذل مساعدت وهمت‌پیشوایان بزرك‌ادیان است که چون آفتاب‌درخشان و ستارگان فروزان آسمان باانوار حکمت ومعرفت بشررا از ظلمت و ضلالت وذلت نجات داده‌اند

ولی بااینکه میدانیم دین همیشه اساس تمدن بوده مع الوصف قبل از ظهور اسلام هیچیك ازتمدن ها نتوانسته بود درتمدن های‌سایر اقوام اثر آشکاری‌ازخود باقی گذارد بلکه هنگامی اثروضعی آنهاروشن شد که باتمدن اسلامی ارتباط پیدا کردند .

چنانکه طلیعه تمدن اسلامی بافتح اسپانیا و پرتقال و قسمتی از فرانسه وسویس آشکار گردید تاجائیکه درجنگهای صلیبی مهمترین اثر ونفوذ خودرا دربین ملل اروپا ظاهرساخت .

بنابراین نه‌تنها نفوذ معنوی اسلام مؤثرترین نقش را ازلحاظ بسط تمدن ایفاء نمود .

بلکه میتوان گفت موجد واقعی تمدن ملل گردیده است . زیرا بعدها می بینیم که اروپائیان دراثر تماس باملل شرق بفنون وعلوم وانواع حکمت آنها آشنائی حاصل کرده ودر نتیجه کسب فضیلت موفق بکشف حقایق تازه وپیشرفتهای زیادی شده اند.

بااین‌وصف جای بسی تعجب وتأسف است که بعضی ازنویسندگان اروپائی بدون توجه باین حقیقت بارزدراثرعدم مطالعه ومداقه‌درتعالیم وفلسفه اسلام، روی تعصبات خشك وگمراه کننده‌ای نسبت بموجدتمدن بشر وبزرگترین ناجی وهادی وآورنده آئین پاك‌یزدان پرستی قضاوتهای خطا و اتهامات ناروا وارد ساخته وانتقادات کورکورانه‌ای کرده‌اند.

حال آنکه اگربانظرتحقیق و انصاف بتعالیم این نادره دوران و نابغه جهان توجه کرده وشرایط محیط وزمان ووضع زندگی اعراب را قبل از ظهور اسلام و بعد از آن مورد مقایسه قرار میدادند هرگز چنان گستاخانه پیدایش محمد (ص) را عادی وتصادفی تلقی نمینمودند.

از اینرو نویسنده ضمن مطالعه و مداقه درآثار انتقادی بعضی خاورشناسان ونویسندگان غرب پس ازتحقیقات فراوان وبررسی‌های زیاد بدون اینکه تحت تأثیراحساسات آمیخته بتعصب قرارگیرد کوشیده‌است نکاتیرا که‌ازنظر نویسندگان مغرض هنوزمبهم بوده ومتأسفانه آن موارد

تاریك را ملاك واساس انتقادات قرارداده ومبادرت بتهمت زدنهای بیشرمانه وافتراهای ناجوانمردانه کرده‌اند درخلال شرح احوالات یکی از بزرگترین مردان گیتی (پیامبر اسلام) که با اندیشه‌های پاك وافکار تابناك مجرای تاریخ را تغییر داده و باتعالیم عالیه و دستورات بالغهٔ خود اساس تمدن درخشان جهان‌را استوار ساخته که هنوزهم آثار گرانبهای آن درسرنوشت حیات اجتماعی اقوام دنیا نافذ می‌باشد آشکار سازد.

مؤلف دراین کتابیکه ازنظرخوانندگان میگذرد سعی کرده است ضمن حفظ جنبه های تاریخی سرگذشت محمد (ص) وقسمتی ازفلسفه تعالیم اسلام را باتطبیق و استناد بآیات قرآن که بهترین مرجع و سند تاریخی است روشن نماید.

ضمناً باتوجه باینکه کیفیات وخصوصیات ولطف سخن درترجمه زبانی بزبان دیگر کمتر امکان می‌پذیرد درمواردیکه ترجمه آیات قرآن برای این نویسنده ناچیز که دست بچنین امر بسیار خطیری زده مشکل مینمود برای احترازازتحریف ناروا متوسل باساتیدفن شده ونیزاز منابع تحقیقات ومطالعات وافکار محققین استفاده کرده است بنا براین وظیفه دارد که دراینجا تشکر فراوان وامتنان بی‌پایان خودرا ازاین عنایت و مساعدت بیدریغ بحضورشان تقدیم دارد.

حسین رفیع پور
(حیران سبزواری)

قسمت اول

وضع جغرافیائی شبه جزیرهٔ عربستان

فصل یکم

شبه جزیره عربستان از شمال بفلسطین وصحرای شام وازجنوب باقیانوس هند وخلیج عمان‌ازخاور به حیره ودجله وفرات‌وازطرف‌باختر ببحر احمر محدود است ومساحت تقریبی آن متجاوز ازیك میلیون متر مربع میباشد.

قسمت اعظم عربستان بعلت خشکی وبی آبی لم‌یزرع و چون در این منطقه پهناوررودخانه‌ای وجود ندارد وحتی‌درفصول پائیز وزمستان وبهار نیزازنعمت‌بارندگی‌بی‌نصیب‌است‌لذا درعداد مناطق حاره محسوب میگردد وازاینرو اکثرجمعیت آن درحوالی ایالت‌یمن که حاصلخیزترین منطقه عربستان میباشد سکونت‌دارند.

بواسطه‌همین وضع نامساعد طبیعی‌مخصوصاًازاین‌لحاظ که منطقه مزبور از دوجهت بدریا متصل میشود در قرون متمادی طبعاً از نظر بیگانگان ونفوذ استعماری مصون وساکنین آن‌نیز بصحرانشینی و بیابان گردی عادت کرده در کمال فقروفلاکت بسرمیبردند.

لیکن‌گذشت زمان و ارتباط اقتصادی شرق و غرب کم‌کم توجه همسایگان را جلب و موجبات سکونت را در این سرزمین فراهم ساخت.

ارتباط اقتصادی ازآنجاشروع شد که چون درروزگار قدیم‌حمل

ونقل کالاهای تجاری وعبور مسافرین از راه دریا خطرات فراوانی دربر داشت لذا کوره راههای عربستان که ازلحاظ خشکی اقصرترین راه برای مبادله کالاهای مردم هند وممالك مجاور آن بود مورد استفاده بازرگانان قرار گرفت وباب رفت و آمد بیگانگان مفتوح گردید.

مهمترین راههای کاروان روعربستان یکی راهی بود که ازنزدیکی خلیج فارس ودجله وصحرای عربستان بفلسطین منتهی میشد ودیگری راهیکه ازجنب بحر احمر میگذشت وچون درطول آن خط سیرها محل مناسبی برای توقف بازرگانان وجود نداشت مسافرین ناگزیر میشدند درمجاورت آبهای گوارا و کنار درختان سبزخرما توقف و استراحت نمایند بهمین مناسبت نقاط مزبور بمرور ایام معمور و مرکز معاملات و دادوستد و محل سکونت مردم صحرانشین گردید.

(اوضاع سیاسی عربستان)

چنانکه میدانیم تاقرن ششم میلادی و طلوع اسلام در جهان دو دولت مقتدروجود داشت، یکی ایران ودیگری دولت رم بود که هرچندی یکی ازآنها پرچمدار وبرنیمی ازجهان فرمانروائی داشتند بهمین واسطه قسمت اعظم عربستان باستثناء مکه ونواحی مرکزی تحت تسلط ونفوذ سیاسی آن دودولت بزرك قرار گرفته بود بدین معنی که نواحی شمالی عربستان وسوریه وفلسطین ومصروشام ویونان وفنیقیه درقلمروحکومت روم وقسمتهای جنوبی وسواحل خلیج فارس و بین النهرین تحت سلطه پادشاهان ایران بود.

ضمناً سواحل بحراحمرتاجنوب مکه نیز درانقیاد سلاطین مسیحی

حبشه بود که آنها نیزهرچندی تابع قدرت یکی ازدو دولت مزبور بودند .

ازاین رو ساکنین مناطق مزبور بمناسبت نفوذ سیاسی و تبلیغات مذهبی تابع ادیان دول فوق الذکر بودند وقبل ازاینها یعنی موقعیکه تمدن آشور ومصر که درفنیقیه انتشار یافته بود چون میان تمدن ودین شرق وغرب فاصله افتاده بود باهم تماسی نداشتند لذا بهم تجاوزی نمیکردند لکن همینکه اهالی مصر وفنیقیه ناچارازتبعیت وپیرو عقاید دولت روم شدند دیگر فاصله نفوذ ادیان دول مقتدر شرق وغرب ازبین برداشته شد لذا ازآن ببعد چندین بار جنگهای خونینی بین آنها روی داد و نتیجة این زدو خورد ها مانع از سرایت عقاید مذهبی طرفین در مناطق نفوذ یکدیگر گردید و بعدها هم بااینکه بالاخره ایرانیان برقسمتی از روم استیلا یافتند و شام ومصر تا دروازه های قسطنطنیه تحت فرمانروائی پیروان دین زرتشت واقع گردید چون شاهنشاه ایران عقاید اقوام وملل مغلوب را محترم می‌شمرد ودرحوزه نفوذوقلمرو دین مسیح حاضر نشد هیچ گونه اقدام برای انتشار دین زرتشت بعمل آید لذا این گذشت و بزرك منشی موجب شد که حد فاصل معنوی هم بین آنها بوجود آید.

بنابراین تاقبل ازظهور پیغمبر اسلام بغیر ازاقلیت های کوچك عده زیادی ازاهالی شام ومصر وفلسطین وسوریه مسیحی وجمع کثیری در نواحی جنوبی عربستان پیرو دین زرتشت بودند ولی حوالی مرکزی همچنان عقیده بخدایان مختلف خود داشته وبت پرست بودند وچنانچه بعداً خواهد آمد نه تنها تمدن ادیان یهود ومسیح اثر و رسوخی در آن ناحیه ننمود سهل است که ساکنین آن مانند قرون وسطی درحال بربریت بسر می‌بردند وازهیچگونه قتل وغارت وخیانت وجنایت باك نداشتند .

اوضاع ادیان مسیح - زرتشت - بت پرستان عرب

(وضع دین مسیح)

قبل‌ازاینکه بوضع مسیحیت قرن ۶ر۷ میلادی اشاره شود برای روشن‌شدن‌اذهان‌خوانندگان‌بایدقدری بعقب بر گشت. درمائه پنجم‌میلادی یکی ازکشیشان یونان بنام اتیچس درباره‌جنبه ملکوتی وناسوتی‌عیسی صاحب عقیده ورأی خاصی گردید شروع بتبلیغ وترویج فرضیه‌خودنمود چون دارای‌نفود کلام‌بود باندك مدتی پیروان زیادی‌پیدا کرده ومکتبی بوجود آورد .

اتیچس عقیده داشت که جسم عیسی برخلاف افراد عادی شبحی لطیف بوده وجنبه ملکوتی و ناسوتی او دراثر امتزاج وارتباط واتصال بیکدیگر (هردو) دارای یك‌خاصیت بوده لذا درانظار وجوداوباشکال گوناگون جلوه مینموده است

ازطرفی اولیای دیگر دین‌مسیح که برای‌حفظ سیادت خودوجود این مکتب رامخل وعقیده مروج‌فرضیه وپیروانش راباطل دانستندبرای تعطیل دستگاه اتیچس قیام کرده مریدان خود را بمبارزه واداشتند ، این کشمکش ادامه داشت‌تا بالاخره دراواخر قرن پنجم وبعداز آن‌منجر به تقسیم فرقه‌های مختلفی‌گردیده از آن پس‌هریك ازدسته‌ها وفرقه‌های مزبوربرای اثبات نظریات وتوسعه عقاید خود بجعل اخبار و روایات پرداخته درباره معجزات قدیسین دروغهای محیر العقول وافسانه های حیرت‌آور ساختند مخصوصاً کشیش ها ضمن ترویج عقاید خرافی با رفتار زشت و افعال ناپسند و اعمال بی‌عفتی ، فساد اخلاق را بجائی

کشاندند که پایه ایمان مردم را نسبت بمقدسات دینی سست و عقاید افراد را بشئون کلیسا متزلزل نمودند.

ازطرفی کشیش‌ها که‌درطول‌چندقرن‌معناً برخلق حکومت‌میکردند دراثر بی‌اعتنائی مردم بمقامات روحانی چون زوال حکمرانی وسیادت خودرا نزدیك میدیدند بعملیات‌حادی دست زده هرروز مرتکب‌خیانت وظلم ورحشی گریهای تازه ای میشدند و بااین رویه نامطلوب وعنیف موجبات تشدید تشنج دیانت مسیحی را فراهم ساخته تاجائیکه هرج ومرج و فساد اخـلاق بین توده رواج و افکار آنها را بکلی منحط کرد.

باوجود این چون وضع‌سیاسی امپراطوری روم در آن ایام دارای شوکت واقتدار زیادی بود این اختلافات نمیتوانست در آن تاثیر کلی داشته باشد بلکه دراثر کشمکش هائی که بین‌فرق مختلف وجود داشت امپراطورها آزادانه میتوانستند باموور سیاسی خود بهتر رسیدگی کنند چنانچه یکی ازامپراطورهای‌روم‌بنام قسطنطین توانست برای استحکام حکومت ونفوذ سیاسی مملکت بوسیله مبلغین وعواملی چند دین‌مسیح را درمصر وشام ویونان شیوع وتابه حبشه انتشار دهد.

ازاینرو کم کم دسته هائی ازرهبانان‌وتارکین دنیاکه تحت‌تأثیر اوهام وخیالات پوچ قرارگرفته وجز عطالت وبطالت عمرکاری‌نداشتند درعربستان متفرق شده وبعدازاینکه قوام یافتندبرای توسعه وقبولاندن عقاید موهوم خود گاهی بااسلحه بشهرها حمله کرده مردم بی‌پناه رابا تهدید وزور شمشیر بسوی کلیساها گسیل میداشتند.

جز ایندسته در میان مسیحیانیکه درصحاری شبه جزیره مزبور

اقامت داشتند فرقه‌های ناپاك دیگری بودند که مریم راجزو اقانیم ثلاث محسوب کرده‌واورا بمرتبه‌رتبة‌النوعی‌رسانده‌بودندو بقدری‌خرافات‌دربین آنها رسوخ کرده بودکه نحوه رسوم کیش مسیح بمراتب سخیف تر از آداب بت پرستان شده‌بود چنانچه‌همان‌قسم که‌بت‌پرستها در نیایش‌ارباب انواع علاقه نشان میدادند مسیحیـن هم اوقات خودرا صرف پرستش فرشتگان و قدسیان و شهداء می‌نمودند وحتی از این مرحله هم تجاوز کرده درکلیساهای دمشق وحلب واسکندریه آثار عتیق ونقوش سنگین رنك آمیزی شده را با اعتقاد کامل ستایش میکردند و رویهمرفته خرافات و اختلافات ومظالم پیروان مسیح عرصه زندگی راتنك‌وتاریك کرده بود.

وضع دین زرتشت

همانقدرکه دین مسیح دستخوش انحرافات وخرافات‌شده بوددین زرتشت هم در آن ایام دست کمی از وضع مسیحیت نداشت و چون تشریح وضع اسفناك آن از گنجایش این کتاب خارج است لذا ازتفصیل خود داری واختصاراً بذکر آن می‌پردازند.

اولیای دین زرتشت هم دراین ایام مدار بحث و انتقادات را روی چگونگی یزدان واهریمن کشانده و اختلافاتی بوجود آورده بودند، فرقه ای طرفدار تعلیمات مانوی ودسته ای پیرو عقاید مجوس بودند از این جهت پیروان این دوعقیده متضاد که تمام‌امورجهان وعالم خلقت را تحت تأثیر نیروهای خیروشر دانسته بافرضیه‌ها ونظریاتیکه هرکدام‌در مورد صور خدایان خود ابـراز میداشتند همیشه گـرفتار جنجال و

کشمکش های ناراحت کننده وجدال مذهبی بوده ازمغز بپوست پرداخته وروح دین زرتشت را دچار تزلزل و اختلال ساخته بودند تا حدیکه اگرزرتشت مراجعت میکرد نمیتوانست دین خودرا بشناسد.

ولی باوجود آن همه اختلافات دولت ایران مانند دولت روم نه تنها از آن تشنجات باکی نداشت بلکه چون نیرومند ومقتدر بوداز این اختلافات وسرگرمی ها استفاده کرده فرصتی برای تقویت نیروی دولت واجرای برنامه های سیاسی پیدا کرد و موقعیت خود را در میان سایر کشورهاوملل تابعه تحکیم مینمود.

چنانکه توانسته بودبافراقت خیال راه رابرای انتشار دین زرتشت دربین مردم نواحی جنوبی وسواحل خلیج فارس وبین النهرین باز نماید.

بااین وصف اساس دین زرتشت متزلزل وپیروان آن ازحقیقت دور افتاده بودند

بت پرستان عرب

چنانکه قبلا شرح آن آمد تاقبل ازظهوراسلام عقاید مذهبی مردم هرمنطقه از عربستان از نقطه نظرتسلط دولت ایران و روم تابع عقاید دینی آن حکومت ها بودند و در تمام این سرزمین فقط مکه و نواحی مرکزی ازاستیلای بیگانگان محفوظ مانده بود وبا اینکه شهرمکه که درسرراه یمن وفلسطین واقع شده وراهی نیز ببحراحمردارد و بواسطه وجودچشمه های آب محل استراحت کاروان ها وبازرگانان ومسافرین یهود و مسیحی بود مع الوصف تاپیدایش اسلام هیچیك ازعقاید مذهبی یهود ومسیحی درآن جار سوخ ننمود ومردم آن بت پرست بودند.

بطور مسلم اهالی مکه تاقبل ازظهورابراهیم همه ارباب انواع را ستایش میکرده اند وهمینکه ابراهیم خداپرستی را ترویج کرد وقسمت اعظم مردم عربستان بخدای یگانه معتقد شدند اهالی مکه نیز بدین ابراهیم گرویدند چنانچه تاریخ میگوید بنای کعبه بدست ابراهیم و اسمیعیل گذارده شد و مردم مکه هم مسلماً در ساختن خانه خدا شرکت نموده اند زیرا اگر جزاین بود یعنی اهالی تابع دین ابراهیم نشده بودند بنای کعبه بدست آن دو امکان پذیر نبود .

ضمناً ازدو پیغمبر فوق الذکر که بگذریم طبق اسناد تاریخی باز چندین پیامبر از نسل ابراهیم ظاهر گردیده که درمیان اهالی عربستان نشونما کرده پرستش خالق راترویج نموده اند .

بنا براین مردم مکه و قسمتی از عربستان سالیان متمادی پس از ابراهیم به پرستش خدای یگانه می پرداخته اند حال چه شده است که بعداً ازخدا پرستی عدول کرده مجدداً به بت پرستی گرائیده‌اند موضوعی است که تاریخ در آن مسکوت میباشد .

لکن بعضی از نویسندگان بفرضیه‌های اشخاص جنبه تحقیقی داده ونوشته اند که دربین مردم خداپرست عربستان فضلا ودانشمندانی ظاهر شدند که بواسطه تسلط برعلوم ونجوم و کواکب وپیش گوئی درانظار محترم بوده چون آن دانشمندان کواکب وسیارات راازمظاهر پروردگار یگانه میدانستند و احیاناً درحضور مردم هم تحسین وتمجید میکردند لذا مردم نادان که از درك حقایق محروم وپی بمعنی الوهیت نمیبردند گمان میکردند که دانشمندان مزبور ثوابت وسیارات راستایش میکنند ازاین جهت آنها متدرجاً ستارگان رابجای یزدان بی‌همتا پرستش کردند

تااینکه متوجه سقوط سنگهای سماوی یا کوه های آتش فشانی شدند و آنها را بعنوان مظاهر ستارگان محترم دانسته تا جائیکه بحد پرستش رساندند .

باین نحو بت پرستی مجدداً معمول گردید مضافاً باینکه برای خوش آمد آن سنگهای بیجان ، آدمیان را قربانی میکردند .

رسوم و اخلاق اعراب

پس از عیسی چون یکی از امپراطوران روم تحت تأثیر تلقینات شاگردان مسیح واقع شده بود پرچم مسیحیت رابدوش گرفت و بوسیله مبلغین وعوامل خود قسمتی ازمردم عربستان راوادار بقبول دین مسیح نمود ، گرچه بلاشك عده‌ای ازاعراب بامیل ورغبت بدین مزبور گرویدند لکن چون سابقاً بزرگان عرب که در نتیجه مسافرت‌ها شاهد اختلافات وجارو جنجال مسیحیان شام وحیره وحبشه بودند ومیدیدند که چگونه باتحریکات قوم یهود بجان یکدیگر افتاده بمال وحیثیت وحیات هم ابقاء نمیکنند لذاسابقه زهر آگینی درذهن آنهاباقی گذارده بود ازطرف دیگر چون بتعصب بت پرستی هم این احساسات تنفر آمیزرا تحریك مینمود . بزرگان آنها اعمال سوء اولیای ادیان یهود ومسیح را با تبلیغ و انتقاد بمردم گوشزد کرده بربت پرستی که دین اجدادشان بود استوارترمی - نمودند از اینرو وقتی که عوامل امپراطوری مردم را مجبور بقبول دین مسیح می ساختند آنها ظاهراً ناگزیر از تبعیت بودند لکن از مرحله تقیه وتظاهر تجاوزنکرد بلکه ضمن اینکه بت‌پرستی رواج داشت درنتیجه ارتباط ومعاشرت بعدها آثاربت پرستی نیزدربین مسیحیان نفوذ نمود .

ازطرفی این ارتباط چنانچه خواهد آمد برای اعراب هم اثر بسیار وخیمی باقی گذارد .

زیرا ضمن اینکه خود آنها دارای آلودگی‌ها و انحرافاتی بودند در نتیجه این معاشرت‌ها اخلاق مذموم مسیحیان که در آن اوقات بمرحله اعلاء انحطاط رسیده بود بر سایر عادات واعمال زشت اعراب افزوده تاجائیکه آنها را هم بمنتهی درجه تنزل اخلاقی کشاند .

چنانچه اعراب که بفقر وفاقه خو گرفته وبزندگی بیابانی وخوردن نان جو وشیر شتر قانع بودند درنتیجه این مجالست و مصاحبت کم کم بزندگانی تشریفاتی آشنا شده و از آن پس با تمایل زیاد ورغبت دیوانه کننده‌ای برای ارضای هوای نفسانی وتأمین زندگی مادی واشرافی جهت استفاده و کسب منفعت دست بهرعمل شنیعی زدند از آنجمله خرید و فروش آدم بود که ذیلا ذکر می‌شود .

رسم آدم فروشی

در آن زمان رسم آدم فروشی بقدری رواج پیدا کرد که در اکثر نقاط عربستان برای خرید غلامان و کنیزان مؤسسات وسیعی که دارای سازمان ها ودوائر متعددی بود تشکیل ودرهر آبادی وقریه‌ای شعبه مجهزی از آن تشکیلات وجود داشت که دلالان زبان آور وتجار معتبردر آنجا مبادرت بداد وستد برده میکردند .

اساس این امراز آنجا بود که بعض اقوام روی جهالت پدر و مادر را مالك مطلق العنان فرزند میدانستند ومخصوصاً پدربقدری درباره اولاد اختیارات وسیعی داشت که میتوانست بدون هیچگونه مسئولیت وقید وبندی بکشتن فرزند خود اقدام کند حتی فروختن و کشتن اولاد برای پدران آسانتر ازفروش یاذبح گوسفندان مینمود. روی همین اصل هرپدر بی‌بضاعتی درصورت ضرورت یاتصمیم فرزند خودرا اعم ازپسر یادختردر معرض فروش قرارمیداد وازفروش آن امرار معاش میکردند .

عذر آن‌ها این بود که‌چون فرزند نفقه خورپدرومادراست وبعبارة الاخری ازپستان مادرشیرمیخورد ازسفره پدرسد جوع میکند بنابراین منافع آن نیز بوالدین تعلق میگیرد .

چنانچه میوه درخت متعلق بمالك است .

اختیارات مالکیت نسبت ببردگان بحدی منتهی نمیشد و معتقد بودند که مملوك ازحقوق ومزایای بشری محروم است وخریداران برای خود هرگونه تخطی وتجاوز وحتی کشتن را درمورد این‌گونه کنیزان وغلامان حق طلق خود میدانستند .

چنانکه خریدار میتوانست در باره کنیز تصرف زوجیت نماید در حالیکه این گونه زواجات محروم از نفقه وصداق بودند وتازه باینجاهم ختم نمیشد بلکه غالباً از وجود آن زنها مانند حیوانات بهره برداری میکردند با این تفاوت که برای حیوانات حد اقل علوفه فراهم کرده بخوردشان میدادند ولی زنها هیچ گونه جیره ای نداشتند .

اگرخریداری احیاناً نمیخواست از وجود کنیزی استفاده جنسی کند با بهای بیشتر بدیگری میفروخت یابعنوان اجاره طبق شرایط و قرارداد خاص برای مدت معینی بطالبان آن مطاع کم بهاء واگذارمیکرد وبرای این خریدارهم حق تصرف زوجیت محفوظ بود .

فرزندانی که ازاین گونه کنیزان (زوجات) بوجودمیآمد قاعدتاًغلام یا کنیزمحسوب و درمعرض بیع وشراع قرارمیگرفت .

غالباً بعضی افراد کنیزان بیشماری را بعنوان زوجه برای توالد و تناسل دراختیارداشتند تاهمانگونه که هرسال ازباروشدن گوسفندان و شتران خود بهره مند میشدند ازفروش فرزندانیکه ازآن کنیزان بعمل میآورند استفاده کنند واین قبیل اشخاص اکثراً صاحب مؤسسات آدم فروشی بودند .

زیرا فقط ازنسل وتولید خودسالیانه بیش از۳۰ تا ۴۰ کنیزوغلام بطورعادی میفروختند واین گونه معاملات رشته وسیع وتجارت پرمنفعتی برای عده کثیری دربرداشت ازجمله استفاداتی که مالکین ازغلامان و کنیزان داشتند این بودکه زرخرید رابکسب صنعت وهنرو فنون رقص وموسیقی وادارکرده وپس از تکمیل آنهارا بصورت اجاره در اختیار مؤسسات صنعتی یانزد نوازندگان ورامشگران میگذاردند و اگر کنیز یا غلامی پس ازچند ماه یاچند سال میتوانست ازمزد خودوجوهی جمع

کرده تشکیل مؤسسه مستقلی بدهد (که اکثرهم دراین امراجبارداشتند) در آن صورت تمام درآمد بمالك تعلق داشت منتهی چون ممکن بود مملوك گاهی از درآمد بطور محرمانه ذخیره کرده یا انعامی دریافت دارد که مالك ملتفت نگردداستقلال شغل رابشاگردی ترجیح میداد.

گاهی نیزمالك بامملوك قراردادی بصورت مقاطعه بسته بکنیز یا غلام اجازه میداد که برای خودکار کند مشروطه براینکه درهر روزفلان مبلغ بطور قطع بپردازد و باوجود آن باز مالك بمازاد درآمد مملوك تجاوز میکرد اما در صورتیکه درآمد مملوك بآن اندازه نمیشد که کفاف پرداخت تعهد رابنماید مالك بانواع عقوبت ومجازات ازقبیل داغ کردن دست وپا وقسمتهای لگن خاصره یا هریك از اعضای بدن مملوك میپرداخت وبهرحال مبلغی راکه جزو بدهی مسلم اومیدانست وبنام ضریبه خوانده میشد وصول مینمود .

بالاترازموارد فوق الذکریك عادت بسیارعنیف دیگری دربین آنها معمول بود که قلم ازشرح آن شرم دارد لکن ازآن لحاظ که نمونه ای ازطرز اخلاق و عادات ورسوم اعراب قبل ازاسلام در نظرخواننده مجسم شود بذکرآن میپردازد .

دربین این مالکین افرادی بودند که درعین حالیکه عده زیادی ازاین کنیزان درعداد زوجاتشان بودآنها راوادار بعمل زنا میکردند تا ازاین راه درآمد سرشاری برای ارضای هوای نفسانی وتشکیل زندگی مجلل تری که لازمه تن پروری وشهوت رانی بود کسب نمایند ونه تنها این عمل راقبیح نمیدانستند بلکه برای آنها امری عادی ومزید شأن ومقام میدانستند و بدینوسیله هرروز برتعداد فواحش و تیره روزان می‌افزود

و کارفساد اخلاق وفحشا بمنتهی درجه وخامت رسیده بود .(۱)

وتاقبل ازظهوراسلام این گونه اعمال ورفتار ورسوم بقدری رواج داشت که ذکرتمام آنهامستلزم‌طبع کتاب جداگانه وقطوریست ، بهرحال عصر مزبور بلاشك نه تنها از تاریکترین اعصار تـاریخی و پست ترین مراحل اخلاقی مردم شبه‌جزیره عربستان محسوب میشودبلکه هنگامی که اوضاع سایراقوام رادراین دوره‌تاریخ بررسی میکنیم می‌بینم‌سایرین هم از لحاظ اخلاقی دست کمی از مردم عربستان نداشته اند حال باید توجه داشت که دراین اوضاع و احوال چه نیروئی غیراز تعالیم پیشوای بزرك اسلام واندیشه های فروزان و افکار تابان محمد (ص) میتوانست چنین مردم فاسد دابراه راست دلالت کند .



ظهور محمد (ص)

درآن هنگامیکه ابرهای تیره وتار جهل وظلمت فضای آسمان را فراگرفته وافکارظلمانی واعمال ناپسند وریب وریا و دروغ و دزدی و هزاران گونه‌تباهی‌ومناهی مانندبیماری مزمن سرطان درپیکراجتماعات بشری ریشه دوانده واخلاق اکثرمردم را فاسد کرده و در درکات تنزل صفات حیوانی سقوط نموده بودند .

درآن زمانی که ساکنین شبه جزیره عربستان قتل و غارت و جنایت را که از مظاهر شرك و بت پرستی میباشد جزو افتخارات خود محسوب میکردند .

۱ـ تفسیر قرون کیوان .

در آن ایامی که حتی نجبا واشراف عرب فرزندان خودرا بدست خویشتن زنده بقعر گور میسپردند.

در آن اوقاتیکه سلاطین ورجال سیاسی جهان آسایش و امنیت را ازاقوام سلب نموده و زندگی را برای مردم طاقت فرسا و دشوار کرده محیط رابصورت زندان بااعمال شاقه درآورده‌بودند.

در آن روزگاریکه‌اولیای دین مسیح‌درهر کشور ومنطقه بااعمال ظالمانه وتجاوزات بی‌باکانه همکیشان خودرا آوارهٔ بیابانها وبیغوله‌ها کرده وبه جنگلها پراکنده وحیات آنان‌را دستخوش خطرات و حوادث فلاکت بار ساخته وارکان ایمان‌وبنیان خداپرستی را درهم ریخته‌دین را ملعبه اغراض ووسیله ارتزاق خود قرار داده ملوث بآلودگی های شرک نموده باضربات نابودکنندهٔ خرافات جاهلانه روح دین رامتأثر کرده بودند.

دریك‌چنین‌هنگامی‌خالق یکتاوآفریننده بی‌همتا از آسمان‌مشیت خود نجات دهنده وهدایت کننده بشرمحمد پیغمبر بزرگ (ص) رابسوی گمراهان وادی ضلالت و بیماران جهل و غفلت فرستاده ومأمور فرمود تا با انوار حکمت بالغه و معرفت باهرهٔ خود پردهٔ ظلمت را بدرد و کوردلان را بصراط مستقیم ببرد.

ازدواج عبدالله و آمنه و ولادت محمد (ص)

بنابقول‌اکثرمورخان عبدالمطلب هفتاد ساله بودکه درصددتاهل عبدالله برآمد وآمنه دختر وهب را بعقد ازدواج پسربیست وچهارساله خود در آورد.

عبد الله پس از زفاف سه روز دیگر درخانه عروس بسر برد و روز چهارم بقصد تجارت مکه را ترك و بسوی شام عزیمت و آمنه را در حالیکه حامله بود بجای گذاشت پس از چند ماه درهنگام مراجعت بطرف مدینه رفت تا از خویشاوندان خود دیدن کند لکن چند روزی نگذشت که دراثر کسالت شدید بستری وهمراهانش بسوی مکه حرکت کرده عبدالله را تنها گذاشتند .

چون عبدالمطلب ازمرض فرزندخود باخبرشد حارث پسر ارشد خویش رابمدینه فرستاد که درصددمداوای وی برآمده وپس ازاینکه عبدالله بهبودی حاصل نماید او را همراه خود بمکه بیاورد ، ولی حارث وقتی بمدینه رسید که برادرش یکماه بعد از حرکت کاروان بدرود حیات گفته بود .

آمنه ازخبر مرگ همسر جوانش داغدار وانتظار زن جوانی که آرزو داشت درپناه عبدالله هم آغوش سعادت شود مبدل بیاس وحرمان گردید

« ولادت »

مورخین درسال وماه و روز ولادت نبی اکرم اختلاف دارند ولی تاریخی که سندیت واعتبار دارد واکثر نویسندگان آن را تصدیق دارند آنستکه شب دهم نوامبر سال ۵۷۱ میلادی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نصر بن کنانت بن خزیمة بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان) (ص) درشهر مکه ازبطن آمنه بدنیا آمد وهمینکه عبدالمطلب

خبر شد خوشحال بخانه عروس خود شتافته مولود را از آغوش مادر گرفت وبطرف کعبه روانه شد.

پس ازطواف، آن مولود مسعود رانام گذاری وبخانه بر گرداند، با اینکه آمنه از تولد فرزند دلبند خود خوشحال بود ولی هر لحظه ایکه بچهره معصوم مولود خود می نگریست بی اختیار خاطره جانگذازی افکار اورا پریشان میساخت وطوفان غم قلب اورا منقلب مینمود ، تاسف و ناراحتی آمنه ازاین بود که چرا فرزندش بی پدر است، بهر حال التهابات وسوز و گذارهای درونی اعصاب آمنه را ناراحت می نمود وهمینکه محمد بچهار ماهگی رسید درجستجوی دایه ای بر آمدند(۱) وبچندتن از زنان بدوی مراجعه شد ولی چون اجرت زیادی مطالبه میکردند واکثر آنها بعلت اینکه ازطفل باپدر بیشتر استفاده میکردند ازگرفتن آن طفل خود داری کرده معامله صورت نمیگرفت تاعاقبت حلیمه زن حارث چوپان وفرزند ابی ذویب که از قبیله بنی سعد بود پرستاری کودك را بعهده گرفت واورا باخود بدهکده ای نزدیك کوه طائف که درشرق مکه میباشد برد حلیمه کم کم چون مجذوب چهره خندان و تبسم های شیرین محمد(ص) گردید باعشق وافر وعلاقه فراوان اورا نگهداری وپرستاری مینمود .

شیماء دختر حلیمه روزها باکمال علاقه ازمحمد (ص) پذیرائی و توجه میکرد وحلیمه ازمراقبت وپرستاری هیچگونه مضایقه ای نداشت تادوسال گذشت وکم کم طفل رضیع بمناسبت پرستاری دقیق وزندگانی ساده وآب وهوای صحرا بسرعت رشد کرده وملاحت وزیبائی وتناسب

۱ــ بین طبقه اشراف مرسوم بود که اطفال خود را برای پرورش و نگهداری بدایه میسپردند (این رسم هنوزهم بین بزرگان مکه معمول است که اطفال خودرا ازروز هشتم تاسال هشتم بلکه تا ۵ سالگی بصحرا میفرستند

اندام او بی‌اندازه جلب توجه مینمود .

چون مدت رضاع بگذشت حلیمه اورا بمکه آورد بآمنه تحویل داد[۱] ولی برحسب تقاضای آمنه اورا مجدداً باخود بصحرا برد .

محمد (ص) پنجسال در میان طایفه بنی سعد اقامت کرد واز هوای آزاد و فضای آرام وپاکیزه بیابان استفاده مینمود .

او درمکتب آزادی صحرانشینان درس استقلال نفس میآموخت و همین عوامل موجب تقویت قوای جسمی ونیروی دماغی اومیگردید .

محمد (ص) دراین سن احساس میکرد که زندگی صحراگردی با طبع بلند وروح بزرگ او بیش از آن سازگار نیست وهمانند این است که تمایلات وبینش های درونی او درجستجوی مطلوب دیگریست ، آری او از درون طوفانی خود الهام میگرفت وبرای تعیین سرنوشت خویشتن آرام نداشت ودرانتظار حادثه‌ای بود ، مثل اینکه میدانست دیگر حلیمه برای پرستاری او وظیفه ای ندارد وباید بآغوش پرشور اجتماعات شهری پناهنده شود ، تا عاقبت حلیمه اورا بمکه آورد وبآمنه سپرد وبعدها ازفرزند رضاعی خود بهره ها برد.

مناصب اجداد محمد (ص)

پس ازعمالقه طایفه جرهم درشهرمکه حکومت میکردند وتاعهد مضاض بن عمرو ریاست آن طایفه ادامه داشت.

ولی درنتیجه بیعلاقگی وسهل انگاری اهل مکه آب زمزم که

---

(۱) بعضی نوشته اند شبی حلیمه بقصد عوض کردن پیراهن محمد (ص) همینکه اورا برهنه کرد میان دوشانه (درقسمت پشت) طفل خال سیاهی مشاهده کرد و شوهر خود خبر گفت وچون آن زمان دراثر عقاید خرافی خال رانشانه ارتباط باشیاطین واجنه میدانستند لذا ازوحشت اورا بمادرش برگرداندند .

ازلحاظ خوشگواری در آن منطقه منحصر بفرد و برای آنها جنبه حیاتی داشت بکلی خشك گردید ازطرفی هم عربهای خزاعه برای دردست گرفتن حکومت مکه طغیان کردند لذا مضاض برای احتیاط قعرزمزم را حفر کرده دو آهوی طلاومقداری اشیاء قیمتی راکه بعنوان هدیه برای کعبه آورده بودند درچاه دفن نمودتااگرغالب شود ازدفینه خود استفاده کند لکن طایفه خزاعه قیام ومکه راگرفتند وتازمان خلیل بن حبشیه ریاست مکه دریدآن طایفه بود ومضاض دیگردسترسی بدفینه پیدا نکرد .

قصی بن کلاب

درسال ۴۰۰ میلادی قصی جدپنجم رسول اکرم (ص) درشهرمکه ازسلب کلاب وازبطن فاطمه دختر سعدبن سیل بدنیا آمد قصی درگهواره بود که پدراوفوت کرد .

مادرقصی بعدازچندی به ربیعةبن حرام شوهر کرد وطولی نکشید که باشوهرخود بشام رفت ، قصی درخانه شوهر مادر خود ناراحت بود قدری که بزرك شد بمکه رفت و خویشاوندان او که از محترمین مکه بودند قصی را عزیز وگرامی داشتند و همینکه قصی بسن جوانی رسید حبی دختر حلیل بن حبشیه حاکم مکه را بعقد زوجیت خویش درآورد، پس ازفوت حلیل که مصادف بانیمه قرن پنجم میلادی بود قصی بن کلاب به پشتیبانی اکثریت مکه وقریش بمقام فرمانروائی نائل آمد

تولیت وکلیدداری وسقایت ورفادت (آب دادن وغذادادن حاجیان وریاست مجمع مکیان (که شباهتی بریاست مجلس سنا داشت) ونگاهداری

وفرماندهی سپاه که هر کدام بتنهائی منصب مهمی بشمار میرفت بعهده قصی محول بود .

پس از اینکه قصی بسن کهولت رسید چون انجام امور مناصبی که داشت برایش مشکل مینمود لذا بااینکه عبدمناف پسرش درنظر مردم دارای شخصیت واهمیت واحترام زیادی بود ولی بواسطه آنکه کوچکتر بود مناصب را بعبدالدار فرزند ارشد خود تفویض کرد.

پس از عبدالدار مناصب کعبه بدست فرزندانش افتاد ولی پسران عبدمناف که عبارت بودند ازهاشم ـ عبدشمس ـ مطلب ـ نوفل درصدد بر آمدند زمام امور راازکف عموزاده های خود بیرون آورندلذا قریش دوقسمت شدند یك قسمت بطرف فرزندان عبدمناف متمایل و نیمی از فرزندان عبدالدار حمایت میکردندوچیزی نمانده بود که کاربزدوخورد وخونریزی بکشد ولی درنتیجه وساطت بزرگان بصلح انجامید ومقرر گردیدتولیت کعبهو پرچمداری وریاست مجمع دردست پسران عبدالدار وسقایت ورقادت بافرزندان عبدمناف باشدواین صلح وسازش وتقسیمات تاظهور اسلام بقوت خود باقی ماند.

هاشم بن عبد مناف

هاشم ازمردان ثروتمند مکه بود وحاجیانی راکه برای زیارت کعبه میآمدند بامال خود و کمك مردمان مکه پذیرائی میکرد و سقایت و رقادت مکه را داشت ، درزمان او بعلت خشکسالی مردم بقحطی دچار شدند هاشم از دارائی خود مردم رااطعام میکرد و آنها را از رنج قحطی نجات دادوسطح زندگی اهالی مکه رابالابرده در تمام عربستان شاخص

نمود ضمناً باامپراطور روم وامیر غسان قرارداد حسن‌همجواری بست و برادر اوعبد شمس نیزباپادشاه حبشه قرار داد تجارتی منعقدکرد و در اثرلیاقت وحسن‌تدبیر تجارت مکه رونق بسزائی گرفت

هاشم سالهای زیادی‌باعزت وشوکت باین سمت زندگی مینمود، وی درسن پیری درسفر شام سلمی راکه زنی از خاندان نجبابود بعقد خود درآورد وازاو فرزندی بنام شیبه داشت که درمدینه نزد مادرخود بسرمی برد.

مطلب

پس از فوت هاشم مطلب که ازبرادر خود کوچکتر ولی‌ازلحاظ فضیلت وشرافت والاتربود جانشین شد .

مطلب هنگامیکه از سفر یثرب برمی‌گشت شیبه برادر زاده خود راکه در یثرب اقامت داشت همراه آورد ، مردم مکه هنگامیکه شیبه را برپشت شتریکه مطلب‌سواربود دیدند گمان کردند که مطلب بنده ای باخود آورده لذا اورا عبدالمطلب خواندند و با اینکه مطلب برادرزاده خودرا معرفی کرد مع الوصف این نام برای اوباقی‌ماند .

« عبدالمطلب یا شیبه »

عبدالمطلب همینکه بزرك شد اموال پدر را از عموی خویش مطالبه کرد ولی نوفل حاضر باین امر نمیشدلذاعبدالمطلب‌ازخویشاوندان مادری خود که دریثرب بودند کمك خواست وهشتادتن سوار خرزجی آمدند ونوفل ناچار شد ماترك پدر خود را بدهد .

وقتیکه مطلب در گذشت عبدالمطلب جانشین او گردید، عبدالمطلب باتفاق پسر خود حارث بحفر زمزم اقدام کرد ودرحین عمل حفر، دو آهوی طلا و شمشیر هائی را که مضاض دفن کرده بود بدست آورد و زینت کعبه نمود.

زمان عبدالمطلب در بعضی ازشهرها مردم تصمیم گرفتند که معابدی بسازند تاحاجیان از زیارت مکه منصرف شوند ولی از این عمل نتیجه‌ای نگرفتند.

منجمله ابرهه هم که بآرایش معبد یمن پرداخته بودچون کسی از آن معبد استقبال نکرد بعزم ویران کردن کعبه سپاهی تهیه و برفیلی بزرك نشسته پیشاپیش حرکت کرد ولی درمکه سپاهیان اودچار وباشدندوابرهه باحال مرض فراری وبه یمن رفت وسپاهیان اوتلف شدند وخود اوهم باین مرض در گذشت (این واقعه درتاریخ بنام عام الفیل آمده است) .

چنانکه قبلا اشاره شد عبدالمطلب آمنه رابعقد فرزندجوان خود عبدالله (که درحسن صورت شهره واکثر دختران مکه آرزوی همسری او را داشتند) در آورد عبدالله چند ماه پس از از دواج در گذشت و عبدالمطلب درموقعی که محمد (ص) هشت ساله بود درسن هشتادسالگی جهان را بدرود گفت .



فوت آمنه مادر رسول اکرم (ص)

پس از اینکه حلیمه ، محمد (ص) را بآمنه سپرد عبدا لمطلب که هنوز در قید حیات بود سر پرستی پسر زاده خود را بعهده گرفت و

چون‌عبدالمطلب پیشوای‌قریش‌بود محمد (ص) درنهایت اعزاز بسر میبرد .

چندی گذشت آمنه تصمیم گرفت که برای‌دیدن خویشاوندان‌خود بمدینه برود لذا فرزند خودرا دراین سفر همراه‌برد ، آمنه در مدینه داستان فوت عبدالله را برای محمد (ص) تعریف و مدفن پدرش را بوی نشان داد .

پس از یکماه توقف وقتی که بمکه برمیگشتند آمنه بین راه در محلی بنام‌ابواء مریض شد ودرگذشت، ام ایمن که ازهمراهان سفر بود محمد(ص) رابمکه آورد محمد که درمدینه داستان فوت پدر روحش‌را افسرده‌ودراواثر ناگواری‌باقی گذاشته‌بوددراین‌موقع که‌دست‌تقدیر برای‌وی حادثهٔ غم‌انگیزتری‌بوجود آورده‌بودرنج بی‌کسی‌ویتیمی‌اوتشدید وقلب‌او رابیشتر آزارمیداد وهنگامیکه تنهامیماند شبحی‌ازوحشت وکابوسی از مصیبت‌وناراحتی‌درنظرش‌مجسم‌وحزن‌واندوه‌فراوانی‌اورانارحت‌میکرد، شاید مقدر خدا این‌بودکه محمد (ص) دربرابر این مشقت و مرارت و حوادث طاقت فرسای زندگی برای استقامت بیشتر وتحمل مشکلات و ناملایمات آینده آماده شود

بهرحال‌این مصیبت موجب شد که‌عبدالمطلب باوزیادتر دلبستگی وعلاقه پیدا کند وبرای اینکه وی ازیتیمی رنج نبرد باکمال عطوفت و مهربانی بااورفتارمیکرد وحتی درموقعیکه فرزندانش‌نزد اومی‌نشستند برای محمد (ص) قدر ومنزلت بیشتری‌قائل میشد واورا درنزدیک‌خود مینشاند.

هنگامیکه عبدالمطلب درگذشت محمد (ص) هشت ساله بود و بادرگذشت عبدالمطلب خاطره مرگ پدر و مادربرای او تجدید شد و

همواره درمصیبت مرك او مغموم ومتاثربود و بااینکه بعداًهم ابوطالب عموی پیغمبر تادم مرك از حمایت ومواظبت برادر زادهٔ خود دقیقه ای غافل نبود مع‌الوصف تازمان بعثت این حادثه حزن انگیز اورا ناراحت میکرد .

ابوطالب

بااینکه حارث‌بزرگترین فرزند عبدالمطلب وعباس ثروتمندتر از سایرین بود ، ابوطالب که در نزد قریش بسیار محترم بود در عین حالیکه چندان بضاعتی‌نداشت بنابوصیت عبدالمطلب عهده دارسرپرستی برادرزاده خود شد.

هرقدر که ازعمر محمد میگذشت آثار فطانت وذکاوت ونجابت‌و پاك طینتی وصفای‌باطن او بیشترظاهرودرنزد ابوطالب عزیزتر ومحترمتر مینمود . همینکه وی بدوازده سالگی رسید ابوطالب تصمیم گرفت بعنوان تجارت بشام‌برود وچون‌نمیخواست رنج سفررا بر برادرزاده‌ایکه درسنین‌کودکی متحمل‌چندین مصیبت و مشقت شده تحمیل کند لذا خواست وی‌را درمکه بگذارد . لیکن محمد (ص) که ازتصمیم عموی خویش‌اطلاع یافت اظهارتمایل‌سفرنمودوابوطالب وی‌را همراه خودبرد. میگویند دراین سفر بابحیری راهب معروف برخورد کرد و چون چشم اوبچهره محمد (ص) افتاد با اوچندکلام صحبت نمود وازعظمت‌روح و صفای باطن‌و کمال‌عقل وذکاوت‌ونشانیهائی که دراودیددانست محمدص، همان پیغمبری است که‌کتابهای مسیحی وبعضی راویان از ظهور اوخبر داده اند لذا بکسان محمد (ص) گفت که از بردن وی بشام صرفنظر کنند زیرا از علائمی‌که در اوهست ممکن است یهودیان اورا شناخته نابودش کنند.

ابوطالب بمکه برگشت وچون ازاین سفر چندان نفعی نبرد دیگر باه مختصر ثروتی که داشت عائله خود در انگهداری مینمود و تا آخر عمر ترك تجارت کرد.

محمد(ص) که جز کوههای بی آب و صحرای خشك اطراف مکه جائی راندیده بود باغهای مصفا ودرختان سرسبز و آبهای جاری شام در نظرش مانند بهشت جلوه کرده بود مخصوصاً ازاینکه در آن سفر بااولیای دین مسیح روبروشده ومطالب تازه ای راجع بکتابهای آسمانی شنیده بود دیگر سکوت بچگانه برای اومعنی نداشت وروح بزرگش آرام نمیگرفت از اینرو درماههای حرام که اعراب از جنگ و مبارزه دوری میکردند بابستگان خود ببازارهای مجاور مکه میرفت و بسخنان و آثار شعرای معروف عرب توجه میکرد و بگفتار خطبا و گویندگان دقت مینمود و انتقاداتی که یهودیان و مسیحیان بربت پرستی داشتند میشنید و بآیات تورات وانجیل که تفسیر میکردند عمیق میشد ومانند یك انسان کامل وفاضلی پیش خود تمام آنهارا تجزیه وتحلیل میکرد.

چندسال بدین منوال گذشت بنابقول مورخین همینکه سن حضرت بپانزده سال رسید جنگهای چهارساله قبائل عرب که بنام (جنگ فجار) معروف است شروع شد ومحمد (ص) دراین جنگ همراه عموهای خود برموز نبرد آشنا شد وبنابروایتی که ازپیغمبر اکرم نقل است در آن جنگ محمد بسوی دشمن تیراندازی نمود.

محمد (ص) تا پایان جنگ که منجر بسازش وصلح گردیدشرکت داشت ودراین موقع دوران هیجده سالگی را طی میکرد.

روزگار چوپانی محمد (ص)

ایام سپری میشد وهرسال وضع مالی ابوطالب بیشتر روبوخامت

میگذاشت محمد که جوانی فکور و غیور بود برای آنکه بارزندگی خودرا ازدوش ابوطالب بردارد تصمیم گرفت برای امرار معاش شغلی‌را انتخاب کند از اینرو بنابه پیشنهاد اقوام وبستگانش چند سال دیگر از روزگار جوانی رابچوپانی‌پرداخت.

بلاشك روزگار جوپانی شیرین ترین ایام زندگانی را درنظر اومجسم نموده است زیرا چنانچه خود گفته است‌فضای وسیع‌وهوای آزاد روز وسکوت ملکوتی شب وشکوه وجلال ماه وستارگان فروزان‌اورا بتجسس رازخلقت وعوالم طبیعت وادار میکرد واین دوره زندگانی‌وی برای پی‌بردن بعظمت وقدرت وحکمت پروردگار توانا و آفریننده دانا پرارزشترین دقایق، ومناسبترین فرصتی بوده‌است چنانکه خوداومیگفت پایه های محکم وخلل ناپذیر توحید موسی وداود در روزگار چوپانی استوارگردیده است ، محمد (ص) هم ازاین موهیت برخوردار گردید .

باری محمد (ص) چند سالی محو تماشای مظاهر طبیعت بود و افکار دورود رازی قلب پاك اورا نوازش میداد و مانند گم کردگان مقصد در جستجوی مقصود بود و چون عاشقان بیدل برای حل‌مشکل میاندیشید .

شب هنگام بارؤیاهای‌شیرین‌و آهنگهای دلنشین موسیقی آسمانی سروکارداشت وروح بی آلایش اودر زوایای فضای‌لایتناهی پروازمیکرد.

ابوطالب نیز بمقتضای ضعف مالی همواره در این اندیشه بود که برای برادرزاده خود شغل مناسبی پیداکند تاروزی شنید خدیجه دختر خویلد که اززنان ثروتمند وشریف عرب بودبرای انجام کارهای تجارتی بچندتن ازقبیله قریش نیازمند است .

سفر محمد (ص) بعزم تجارت

شبی ابوطالب بامحمد وارد مذاکره شده شمه‌ای ازناتوانی مالی خودرا بیان کرده گفت: روزگار برمن سخت میگذرد و ثروتی هم ندارم که بتوانم چنانکه درخورمقام تست برای پیشرفت‌وتأمین سعادتت صرف کنم. سپس موضوع نیازمندی خدیجه‌راتوضیح داد و نظروی‌رابرای همکاری باخدیجه جلب نمود .

ابوطالب خدیجه را ملاقات نموده ودرموضوع همکاری وارجاع امور تجاری به محمد (ص) گفتگوکرد .

خدیجه که درمورد امانت وصداقت محمد (ص) از زبان دیگران مکرر مطالبی شنیده بود ازاین‌همکاری خوشوقت وبمحمد گفت : من دوبرابر مال بتومیدهم مشروط باینکه بشام روی ، وی پذیرفت و چند روز بعد باتفاق حزیمة‌بن‌حکیم ومیسره که‌اولی یکی ازبستگان‌خدیجه ودومی غلام وی بود بطرف شام رهسپارشد .

محمد (ص) دراین سفر بمقتضای هوش‌واستعدادسرشارسودزیادی بردومقداری کالای‌شامی که‌مورد نیازخدیجه بودخریده بمکه برگشت . موقعیکه محمد وارد میشد خدیجه تاجلودرب باستقبال محمد ص رفت ودرهنگام‌مناسبی‌حساب معاملات‌راکردند ومیسره که‌دراین‌سفرمجذوب محبتهای محمد(ص) شده‌بود همینکه خدیجه رادید بی‌اختیار از درستی وتقوی وهوش وفطانت وی تعریف‌هانمود بطوریکه علاقمند شد جریان مفصل مسافرت را از زبان محمد (ص) بشنود لذا از وی خواست که توضیح دهد .

محمدبابیانی‌شیواو کلامی رسا ومحکم آنچه‌راکه واقع شده بود

شرح داد وخدیجه نیز باکمال‌دقت بسخنان وی گوش میداد ، محمد(ص) چنان سلیس وروان وگرم صحبت میکرد که خدیجه در دل بوقار و بزرگواری وی تحسین مینمود وباتبسمهای پی‌درپی مسرت ورضایت خود را اعلام و امتیازاتی را که محمد نسبت بسایر جوانان مکه داشت در نظر مجسم میکرد .

در این موقع محمد (ص) مرحله ۲۵ سالگی‌را میپیمود، چه از لحاظ اخلاقی وچه ازجهت زیبندگی باوج رشد ومردانگی رسیده‌بود . دارای‌سینه فراخ‌ورنگی درخشان وقیافه‌ای‌موقر وچهره‌ای‌متین و گشاده وقامتی متناسب ومتوسط بود، گونه‌های قرمز وابروان کشیده وچشمان سیاه ونافذ ومژگان بلند او توجه هر بیننده را جلب میکرد ، بینی او هموار وباریك ولب‌های نازك ودندانهای سفیدش نمونه ای ازبرك غنچه سرخ ومرواریدشفاف بودندوموی مشکی وانبوه سروصورتش بر آن‌همه زیبائیهای خیره کننده میافزود .

خدیجه زنی صاحبجمال و ثروتمند و از طبقه شریف مکه بود که دوران چهل سالگی‌را میگذرانید وپدراو درجنك فجاروفات کرده‌بود. خدیجه تاآن وقت دوشوهر کرده واز هریك آنها ثروت زیادی نصیبش شده‌بود بهمین‌مناسبت هفته ئی نبود که‌یکی‌ازجوانان یا مردان مکه کس بخواستگاری‌او نفرستند وخدیجه که میدانست اکثر آنها بطمع ثروت فراوانش تقاضای‌همسری بااورا دارند ازقبول‌این‌پیشنهادات امتناع‌مینمود لکن دراین مصاحبت صفات ممتاز اخلاقی و قیافه جذاب وموقر و بیان شیرین و سخنان دلنشین محمد (ص) در دل وی ایجاد محبتی کرد که بعداً تبدیل بعلاقه زیاد تری شد وچون بصداقت ودرستی و بزرگواری

وی اطمینان پیدا کرده بود بفکر ازدواج افتاد وشب هنگام این راز را باخواهر یابقول‌دیگری‌بانفیسه دختر میمونه‌دوست‌خود درمیان‌گذاشت ووی قبول کرد دراین امر واسطه شود لذا محمد را ملاقات و پس از مذاکرات موافقت‌وی را جلب‌نمود .

مراسم ازدواج

درمراسم ازدواج عمروبن اسد عموی خدیجه و ورقةبن نوفل‌بن اسد یسرعموی‌خدیجه‌وازطرف‌محمد (ص)ابوطالب‌وحمزةبن‌عبدالمطلب حضور داشتند ومهریه وی‌بیست شتر تعیین گردید.

محمد (ص) پس ازاین ازدواج چون ثروتمند وشاخص اهل‌مکه شده‌بود بااینکه روابط خودرا بادوستان سابق ومردم حفظ کرده‌وترك معاشرت نمیکرد مع الوصف باوحسد میبردند ولی او بقدری درفروتنی وتواضع وتکریم دوستان واشخاص پرداخت که کم‌کم حسد آنها مبدل به محبت وحسن‌شهرت واحترام گردید وهمه‌قلباًوی را دوست‌میداشتند و علاقه و وفائی که خدیجه و متقابلا محمد نسبت بهم ابراز میکردند براحترام آنهامیافزود، محمد(ص)دراین موقع‌دارای‌شخصیت‌فوق‌العاده‌ای شده بود.

چنانکه هنگام تجدیدساختمان کعبه که دراثرسیل‌عظیم‌دیوارهای آن فرو ریخته بودوموقع جابجا کردن حجرالاسود اختلافی بین قریش پیش آمده بودفقط‌بحکمیت محمد (ص)تسلیم‌شدندووی‌بارأی‌خردمندانه آن مسئله را که نزدیك بود منجربزد وخورد شود حل‌نمود و خود در تغییر دادن حجرالاسود که این کار جزو افتخارات مخصوص اشراف‌بود شرکت کرد.

حنفا

همین اختلاف و کدورتی که بین قریش ایجادشده بود بالاخره منجر بنفاق و دوئیت گردید ونتیجتاً یهودیان ومسیحیان اغتنام فرصت کرده و باتبلیغات مذهبی شکاف آن را زیادتر کردند تاجائیکه بعضی علناً با انتقادات شدید مبادرت مینمودند ، چنانکه دریکی از روز های عیدکه اجتماع کرده بودند ورقة‌بن نوفل وعبدالله‌بن جحش وعثمان‌بن حویرث وزیدبن عمرو(۱) ازبین مردم خارج شده فریاد زدند بخدا شما گمراهید این سنگهائیرا که نه‌می‌بینند ونه می‌شنوندونه نفع میدهند ونه ضرر دارند چرا ستایش میکنید؟ وبعدازآن نیزدرهرمحفل ومجلسی بتهای آنهارا سب کرده دم‌ازخدای‌یگانه‌میزدند ودین حنیف راکه مذهب حضرت‌ابراهیم بود تبلیغ میکردند

سالهامی گذشت وروزبروز براکرام واحترام محمد (ص) میافزود وی وارد مراحل اجتماعی شده وازمکتب اجتماع دانش میآموخت، در این اوقات زندگی‌او آرام وبسیار راحت‌بود وازخدیجه دارای فرزندانی شدکه بعداً شرح آن خواهدآمد .

۷ـ ورقة‌بن نوفل پسرعموی خدیجه بودکه پس از مدتها مبارزه بابت پرستی بدین حنیف گروید و بعد مسیحی شد ورقة بن نوفل یکی از علمای بزرگ زمان بود ودراوائل بعثت مرد ومیگویند قسمتی از انجیل را بعربی ترجمه‌کرد و عبد الله جحش پسرعم محمد (ص) بود که پس ازبعثت مسلمان شد وآنقدر آزار از قریش دیدکه با مهاجرین بحبشه رفت و درآنجا مسیحی شد و دراین دین بمرد وعثمان حویرث پسرعموی ورقه ابتدا بدین حنیف پیوست وچون محیط بت پرستی عربستان بامذهب اوسازگار نبود به قسطنطنیه رفته‌مسیحی شد وزیدبن عمرو پس از همه آزاردید وبچنگ قریش‌افتاد وازهمه سرسخت تربود عاقبت از دست رنس بشام وعراق رفت و بعد ازمدتی برگشت درحالیکه نه یهودی ونه نصاری‌بود قبل ازبعثت فوت کرد.

محمد در کوه حرا

دراین زمان بود که یهودیان ومسیحیان درماههای حرام آزادانه و بدون وحشت ازبت پرستی خورده گیری و انتقاد میکردند و بهمین واسطه وقتی که درمحافل ومجالس عمومی بحث های دینی پیش میآمد محمد (ص) که مردی کنجکاو ومتفکر بود درباره آن گفتگوهامیاندیشید ومطالب را تجزیه وتحلیل میکرد واکثراوقات درحال تأمل وتفکر بسر میبرد . نبوغ واستعداد خدادادگی وی وروح بزرگش طبع سرکشی را برای وی بوجود آورده بود ، مخصوصاً هنگامیکه میدید مردم شفای فرزندان وگرفتاری و حل مشکلات خود را ازآن بتان بی شعور طلب میکنند وهیچ تأثیری نمیتوانند داشته باشند بیشتراورا بتفحص و جستجوی حقیقت وادار مینمود

آری اوخودنمیدانست درعالم غیب چه وظیفهٔ خطیری بوی واگذار شده ولی روح طوفانیش اورا راحت نمیگذاشت و بزندگی معنوی و روحانی وتنهائی میل وافری داشت

این طوفان روحی عاقبت وی رابرآن داشت تامانند متفکران عرب که هرسال مدتی خلوت کرده بعبادت وریاضت مشغول میشدند برای وصول بحقیقت ومعرفت که شب وروزافکارش رامشغول میداشت بریاضت پردازد .

محمد (ص) برای انجام این منظور غاری که در کوه حرا بود انتخاب وهرسال ماه رمضان را در آنجا بعبادت وریاضت میپرداخت .

محمد (ص) شبهادر کوه حرابستارگان درخشان و آسمان زرنگار مینگریست وبقرص ماه تابان که درغرفه مینائی آسمان چون جامی سیمین جلوه گری میکرد دقت مینمود .

فروغ خورشید تابان که چون شعله سوزانی میدرخشید دیدگان اورا خیره میساخت ، بعظمت بیابانها و آسمان صاف و نیلگون نظاره میکرد، درعلت پیدایش اشیاء وعلت وجود آنها و وجود عالم خلقت وذرات طبیعت دقیق میشد وهمه را درزوایای اندیشه‌های تابناک خود جستجو مینمود .

در آن خلوتگاه انس و حریم قدس روح خود را باموا ج معرفت تسلیم میکرد ومغروق بحر تفکر بود و آن همه شکوه وجلال وعظمت را پیش دیدگان پرفروغ خود مجسم میساخت آنگاه قواره های بتهای بی حرکت را از پیش نظر میگذراند ، سپس برعجز و ناتوانی آن اصنام بی‌خاصیت وبی کرامت اعتراف مینمود، او بآسمانها دقت میکرد وباین حقیقت پی برده بود که‌چنان تشکیلات عظیمی نمیتواند تحت نفوذ وتأثیر فعل وانفعالات بتهای بی‌حرکت وبی‌قدرت باشد .

فصل دوم

بعثت رسول اکرم (ص)

محمد دراثر این تفکرات واحساسات باین نتیجه رسید که کسان او ازراه راست منحرف بوده در گمراهی بسر میبرند. وازطرفی گفته‌های یهودیان ومسیحیان هم اورا قانع نمیکرد . تابالاخره روزی درعالم رؤیا فرشته‌ای اورا مخاطب قرارداده گفت: این ورقه را بگیر و قرائت کن، درحالیکه سراسر وجود اورا اضطراب فرا گرفته بود جواب داد:

خواندن نمیتوانم ، دراین وقت احساس کرد که فرشته گلوی وی را فشارداده وسپس رهانمود وباز گفت : بخوان واین عمل سه بار تکرار شد دردفعه سوم از بیم اینکه مبادا باز گلوی اورا بفشرد گفت :

چه بخوانم فرشته گفت بخوان ـ

اقرأ باسم ربك الذی خلق . خلق الانسان من علق (۱)

چون خواندن این آیات بپایان رسید فرشته ناپدید گردید ودر حالیکه آن کلمات برلوح ضمیرش نقش بسته بود وحشتزده بیدار شده وحیران وسرگردان در کوه حرا براه افتاد . دراین وقت صدائی شنید که اورا باسم میخواند، اضطراب محمد(ص) فزونی یافت وازبیم نتوانست حرکت کند ، آنگاه روی خودرا از آنچه دیده بود برگرداند اماصورت زیبای فرشته در نظراو مجسم بود و در حالیکه دستخوش تحولات درونی شده بود نمیدانست بکدام طرف برود ، که در

---

۱ ـ بخوان بنام پروردگارت که انسان را ازخون بسته آفریده

این اثناء خدیجه کسی‌را بجستجوی اوفرستاده بودو وی مراجعت نمود، همینکه وارد خـانه شد در حالیکه سخت میلرزید بخدیجه گفت مرا بپوشان خدیجه پرسید تراچه میشود محمد (ص) که روحش از وحی لبریز وقلبش از وحشت می‌طپید میترسید که مبادا بـراه خطا رفته و مانند کاهنان حالات خاصی‌پیدا کرده‌باشد ازپاسخ خودداری میکردولی عاقبت درنتیجه‌اصرار آنچه را که‌دیده‌بودنقل‌نمودخدیجه گفت‌ایمحمدص من امیدوارم تو پیغمبراین‌امت‌باشی .

آنگاه خدیجه بخانه ورقةبن نوفل پسرعموی خود رفته آنچه‌را که از محمد (ص) شنیده بود عیناً نقل نمود و وی گفت آنچه را که میگوئی‌اگربرمحمد (ص) رسیده باشد انتظارها پایان یافته‌است، سپس ورقه گفت پیغام مـرا بـه محمد (ص) برسان و تقاضـا کن از من دیدن کند

خدیجه تقاضای ورقه را بسمع محمد (ص) رساند و متفقاً بخانه ورقةبن نوفل رفتند همینکه ورقه سخنان محمد (ص) و شرح آنچه را که دیده بود از وی شنیدگفت ای محمد قسم بآنکه جان من وتو در دست اوست اگرراست بگوئی توئی‌آن پیغمبریکه یهودیان ومسیحیان انتظارآنرا دارند ولی ایمحمد ترا آزار میکنند و از شهرمیرانند

بنابراین‌خدیجه‌عارضه‌وحالات محمد (ص) را برمظهر اراده خـدا حمل‌کرد وبدون هیچ‌شك وتردیدی ایمان‌آورد.

محمد (ص) مأمورکار بسیار دشوار و امر بی اندازه خطیری شده بود،ازآن‌پس‌شبها وروزهای زیادی فکرمیکردکه چگونه و ازچه راهی قوم قریش را بدین خویش تبلیغ کند؟ او میدانست که فسـاد و

فحشاء و ربـا خوری وهزاران روش زشت و اعمال ناپسند مانند مرض مهلکی در تا روپود وجود آنها ریشه دوانده . او هرروز ناظر جنایات ومعاصی آنها بود. اومیدانست که روح وفکر آنها آلوده بشهوات وهوای نفس میباشد .

آری محمد(ص) ازدلهای سخت و ارواح خشن آن بت پرستان اطلاع داشت . بهرحال مباندیشید چگونه دین خـود را تبلیغ کند که خطری متوجه اونشود؟ واگر آنها ایمان نیاورند چه باید بکند؟ دراین افکار و اندیشه های بیم وامید بسرمیبرد، و ازطرفی چون دنباله وحی قطع شده بود فکراورا بیشترمشوش کرده و گرفتاریك سکوت توام با وحشتی شده بود وهمان اضطراب و انقلاب روحی که قبل ازنزول وحی داشت تجدید گردید و باندازه ای غرق در این اندیشه ها بود که گمان میکرد خدا از وی بیزار شده لذا تصمیم گرفت خود را ازکوه حرایا ابوقبیس پرتاب ونابود سازد درحین گرفتن این تصمیم وحی آسمانی که مدتی قطع شده بود واصل وآیاتی ازسوره الضحی نازل شد. ازآن پس محمد(ص) دیگروحشتی نداشت با خدیجه نماز میگذراند تا یکی از روزها علی(ع) که نابالغ بود دید پیغمبر وخدیجه سربزمین نهاده سجده میکنند متعجب شد وعلت سجود راسؤال نمود. محمد(ص) گفت خدای یگانه راسجده میکنیم که مرامبعوث برسالت فرموده تامردم راازضلالت وفسادوذلت نجات داده آنهارا بترك بت پرستی وادارو به نیایش آفریننده لایزال دعوت کنم .

سپس علی(ع) را بانکار بتان و پرستش حق جل جلاله دعوت و قسمتی ازآیات نازله رابراوفروخواند ووی مجذوب وروزبعددین اسلام

راپذیرفت واو اولین مردیست که اسلام آورد . طولی نکشید که زید بن حارثه (آزاد شده پیغمبر) و بعد از آن ابوبکر صدیق و بعد از او بترتیب بلال حبشی . جعفر بن ابی طالب . عثمان بن عفان . زبیر بن العوام . طلحت بن عبدالله . سعد بن ابی وقاص عبد الرحمن بن عوف . ابی عبید بن حارث و پس از آن ها ابوعبیدة بن جراح . ابوسلمة بن عبد ـ الاسد مخزومی . عثمان بن مطعون . ارقم بن ارقم و بعد از آنها عمار بن یاسر و مادر او سمیه . ام سلمه دختر امیة بن مغیره . خوله بنت حکم . سعد بن زید . صهیب رومی خباب بن ارت عبدالله بن مسعود . عامر بن خنیس بن حذاقه اسلام آوردند .

این عده از خوف قریش نمیتوانستند علنا تظاهر بدین اسلام کنند وهنگام نماز در دره‌های اطراف مکه بفرایض دینی میپرداختند، سه سال تمام باین وضع گذشت و روز بروز در اثر آیاتی که بر محمد(ص) نازل میشد آنها بیشتر در عقیده و دین خود استوار می‌شدند

کم کم مردم مکه ملتفت وجود دین محمد(ص) شدند ولی چون آغاز دین اسلام بود اعتنائی نمیکردند و میگفتند که عبل. لات. عزی. اساف. نائله (خدایان آنها) بر محمد(ص) غلبه خواهند کرد. او نیز باعزم پولادین و تصمیم خلل ناپذیری هر روز در تقویت ایمان پیروان خود میکوشید و بر تعداد آن ها می‌افزود و پس از سه سال دعوت مخفیانه بموجب نزول ایه (هدایت) خداوند امر فرمود که ای محمد(ص) مترس و آشکارا تبلیغ کن و کسان خود را بترسان و از مشرکان کناره گیری کن .

ازاینرو علی (ع) راخواست و بوسیله وی چهل تن از بستگان خود (قریش) را بصرف شام دعوت کرد .

درآنشب موعود ضمن کسانیکه حاضرشدند . ابوطالب. حمزه . عباس. ابولهب بودند، پس ازصرف شام چون ابولهب مقصود پیغمبررااز آن دعوت میدانست قبل ازاینکه محمد(ص) مقصود خودرا تاپایان بیان کند وی از جای برخواست گفت . برخوردار باد کسی که محمدرا به ساحری منسوب کرده . سپس پیغمبررا مخاطب قرارداد گفت : ای محمد واجب است که بنی هاشم ترا بزندان اندازند تا روی عیش و خوشی نبینی ، از تو گذشتن بهتر است که باقوام عرب جدال و قتال کنیم . این بگفت وهمه را متفرق کرد .

چندی گذشت بار دیگر بوسیله علی(ع) همان چهل تن رادعوت کرد و ابولهب بخیال آنکه این بارهم سران قریش را متفرق کند دعوت را پذیرفت لیکن محمد(ص) قبل از صرف غذا وپیش از آنکه به ابولهب مهلت بدهد با سخنان بلیغ و فصیح آنها را بترك بت پرستی و ستایش خداوند یگانه دعوت کرده بعد گفت . کیست که دعوت مرا قبول کرده و بعد از من برادر ووصی من گردد؟ هنوزاین کلام بآخر نرسیده بود که ابولهب مغلطه کرده و گفته های پیغمبر را مسخره نمود ولی علی(ع) برخواست و گفت : یا محمد من که ازهمه مدعوین کوچکترم ترا به پیغمبری قبول و گفته های ترا حمل بردرستی میکنم بادوستانت دوست وبا دشمنانت دشمنم . لذا محمد(ص) گفت : ای قوم، برادر و وصی من علی(ع) میباشد واطاعت امراو برشما واجب است پس ازاینکه بیان وی بپایان رسید همه برخواستند وبطور استهزاء گفتند ای ابوطالب دیدی محمد(ص) پسرت را برتو ترجیح داد و ترا مجبور باطاعت امر پسر نابالغت نمود .

محمد(ص) پس از آن بدعوت مردم مکه پرداخت . روزی بالای صفا رفت وقریش راندا داد ، وهمینکه آنها بدور وی گرد آمدند گفت : ای بنی عبد المطلب ، ای بنی عبد مناف ، ای بنی زهره ، ای بنی هاشم ای بنی مخزوم ، ای بنی اسد ، خدای تبارك و تعالی بمن فرمان داده است که خویشاوندان نزدیك خودرا ازروشی که پیروی میکنند بترسانم من پیشنهاد شاقی نمیکنم، چیزی نمیخواهم جزاینکه بگوئیدلاالهالاالله. ابولهب که مردی جسیم وتند خو بود بتندی پاسخ داد گفت : وای برتو ای محمد برای همین ما را طلب کردی ، محمد(ص) نگاهی به عموی خود ابولهب کرد ودیگر چیزی نگفت وطولی نکشید که سوره تبت یدا ابی لهب نازل شد. وازآن لحظه دشمنی ابولهب وقریش با پیغمبر شروع شد .

حرکت مسلمین بحبشه

مدتها گذشت قریش هرروزبعنوانی مسلمین را اذیت کرده حتی به محمد(ص) نسبت جنون میدادند وپیغمبر نیزبلعن وطعن وسب خدایان وبتان آنها مبادرت میکرد.

بزرگان و اشراف قریش که بکثرت مال وشرف خود میبالیدند کم کم متوجه شدند که قیام محمد(ص) سیادت و موقعیت آنهارا بخطر انداخته وممکن است مردم راعلیه آنها برانگیزد لذا به ابوسفیان بن حارث و عمروبن عاص و عبدالله بن زبعری که ازشعرای بزرك محسوب میشدند دستور هجو پیغمبر را دادند و عده ای از شعرای مسلمان هم متقابلا درردوهجو آنها اشعاری میسرودند، مبارزه قریش روزبروزشدیدتر میشدومسلمین رااذیت وشکنجه میدادندتا جائیکه پدرومادر عمار یاسر

وسمیه را در نتیجه صدمات کشتند (آنها اولین کسانی بودند که درراه اسلام شهید شدند) از طرفی ابوطالب با وجودیکه اسلام نیاورده بود جداً برادر زاده خود را حفاظت وحمایت میکرد ، وآنهاهم ازهیچگونه لطمه و آزاری دریغ نمیکردند تا بالاخره کار شکنجه وعذاب وناراحتی مسلمین بجائی کشیده شد که پیغمبرا کرم بپیروان خودپیشنهاد نمود تا بحبشه عزیمت نمایند ازاینرو درپنجم ماه رجب سال پنجم بعثت عده ای ازمسلمین بطرف حبشه حرکت کردند .

بعد از آن بازپیغمبر(ص) در دعوت خود اصرار میورزید وقریش نیز از پا نمینشستند و بر ضدوی انجمن ها میکردند و چون با بودن ابوطالب نمیتوانستند نسبت بمحمد (ص) صدمه بزنند لذا عده‌ای نزد ابوطالب رفته عمارة بن ولید مغیره را که از زیباترین جوانان عرب وقریش بود همراه برده ازوی خواستند که اورا بجای محمد به پسری قبول کرده پیغمبرراتسلیم آنها نماید. چون ابوطالب تقاضای آنهارارد کرد باردیگر تقاضا کردند که برادرزاده‌خودرااز کاردعوت وسب بتان منع نمایدولی بجائی نرسیدوتبلیغات پیغمبر وضدیت قریش همچنان ادامه داشت تادراین اوقات حمزه عموی محمد (ص) باسلام گرویده وبحمایت پیغمبر همت گماشت وابوطالب نیز بنی هاشم و بنی عبدالمطلب رابطرفداری محمد (ص) واداشت و وی درپناه قوم خویش خود وحمایت خدیجه در امان بود .

اسلام آوردن عمر

در سال ششم بعثت (سه ماه پس از مهاجرت مسلمین بحبشه) عمربن خطاب که مردی نیرومند وتند خو و دارای اراده محکمی بود

سی و پنجمین دوره زندگی را میگذراند و بشراب و تفریح سخت علاقه داشت و از کسانی بود که در اذیت مسلمین بسیار مصر بود مخصوصاً وقتیکه شنید گروهی از مسلمین در اثر تبلیغات محمد (ص) ترك وطن کرده اند در رنج بود، تا روزیکه پیغمبر با گروهی از اصحاب درخانه ای واقع در نزدیك صفا مشغول فرایض دینی بودند عمر باخبر شد و بقصد جان پیغمبر بطرف خانه مزبور حرکت کرد، بین راه نعیم بن عبدالله وی را دید و مقصود عمر را سؤال کرد همینکه منظور اورا فهمید گفت . ای عمر تو چرا جلو فاطمه خواهر خود و سعید بن زید شوهرش را نمیگیری؟ چون این قضیه را شنید بخانه خواهر خود رفت ، و دید یکنفر نزد آنها مشغول خواندن قرآن است، بمحض اینکه عمر وارد شد خواهرش صفحه قرآن را پنهان کرد عمر گفت: این همهمه چه بود آنها انکار کردند، پس فریاد زد من میدانم شما بدین محمد (ص) گرویده اید. بلافاصله بطرف سعید حمله کرد و فاطمه بحمایت شوهر برخواست لذا عمر هردو را بـاضربات پی درپی زخمدار نمود و چون تجاوزات عمر ادامه پیدا کرد زن و شوهر باعصبانیت فریاد زدند بله ما مسلمان شده ایم هرچه میتوانی بکن. عمر که شهامت آنها را دید مضطرب شده و از طرفی چون مهر و نسبت خواهری تحریك شده بود تقاضا کرد آن صفحه ایرا که میخواندند باو بدهند چون آنرا گرفت بخواند بی اختیار حالش دگرگون شده و از کرده خود پشیمان شده و آن کلمات الهی که وجود و روح او اثر کرده بخود لرزید و پس از اینکه قدری آرام گرفت و بخود آمد نزد پیغمبر رفته اسلام آورد و بعد از وی عده دیگری باسلام گرویدند .

صلح و آرامش موقت

چون عمر دردین اسلام فوق العاده صمیمیت بخرج میداد ودرهر محفل ومجلسی آشکارا ازمحاسن اسلام سخن میگفت و تبلیغ میکرد باین جهت سایر مسلمانان هم نیروئی گرفته باوی همصدا شدند ودرهمه جا نام خدای یگانه را برزبان‌میراندند ودیگر وحشت ورعبی ازقریش بخود راه نمیدادند تاجائیکه نمازرا که تا آن‌اوقات درنقاط دوردست وبطور مخفیانه میگذراندند ازآن ببعد در نزدیکی کعبه انجام دادند. کم کم قریش از شجاعت وتبلیغات مسلمین بوحشت افتاده وچون ازهرقبیله‌ای یك‌یاچند تن اسلام‌آورده‌بودند بیم آنرا داشتند که اگر دست بمبارزه شدیدی‌زده ومجدداَدرصدد آزارواذیت مسلمین‌برآیند‌جنگ‌وخونریزی بین طوایف وقبایل ایجادبشودلذاموقتاًازمبارزه چشم‌پوشی کرده بانتظار فرصت مناسبی ازدرصلح واردشدند

مراجعت مسلمین از حبشه

هنوز چندی از اقامت مسلمانان درحبشه نگذشته بودکه مردم آنکشوربعلت بروزاختلافات شدیدبرنجاشی شوریده اوضاع رامغشوش وآشفته ساختند وازجمله اتهامات آن بوده که چون‌نجاشی ازمسلمانان حمایت میکند وازدین‌مسیح منحرف شده‌است باید ازسلطنت خلع‌شود. بهمین علت مسلمانان که ازلحاظ‌جمعیت قدرت نداشتندکه‌بنفع نجاشی وارد مبارزه شوند و ازطرف دیگر از صلح قریش باپیغمبر اطلاع پیدا کرده بودند صلاح درآن‌دیدند که بمکه مراجعت نمایند ، این تصمیم عملی شد ولی هنوز مسلمانان مهاجر بمکه نرسیده‌بودندکه سران‌قریش

انجمنی تشکیل داده وقراردادی رابین خود بمنظور قطع رابطه بامحمد ص تنظیم وامضاء کرده وتعهد کردند که باوی وپیروان وی دادوستد ومزاوجت را ترك کنند.

پس از تنظیم این قرارداد قریش شدیداً وارد مبارزه شد وباکمال شدت ونهایت شقاوت مسلمانان را دچار اذیت وافتراء وآزار نموده بجان ومال وحیثیت آنها ابقاء نمیکردند.

مهاجرین حبشه که جان خودرا درمخاطره دیدند ازهمان راهی که آمده بودند بازگشتند ودراین سفر عده دیگری ازمسلمانان از جمله جعفربن ابی طالب بآنها ملحق شدند وبسوی حبشه عزیمت کردند.

موضوع غرانیق

دراینجا ناگزیراست برای روشن شدن داستان غرانیق که خاورشناسان مغرض برای مشوب کردن اذهان دراطراف آن قلمفرسائی های خصمانه وسوء تعبیرات کورکورانه کرده اند مختصر توضیحی بدهد.

عده کثیری ازمفسرین اسلامی ونویسندگان سیرت واحوال منجمله ابن سعد درطبقات الکبری وطبری درتاریخ المرسل و الملوك بخشی از کتابهای خودرا بداستان مغشوش غرانیق تخصیص داده ودراطراف آن نظریاتی داده اند که خاورشناسانی مانند ویلیام سویروچندتن افراد مغرض بدون مطالعه وتحقیق درسایر اسنادوتواریخ وروایات مخصوصاً بدون توجه بعبارات صریح قرآن فقط باستناد آن نوشته های خالی ازحقیقت مفسرین اسلامی مبادرت باظهار نظرهای نارواوسستی نموده نوشته اند که: صلح وآرامش موقت بین قریش ومحمد (ص) از آن سبب بود که چون پیغمبر اسلام دیددراثر صدمه واذیت قریش، مسلمین بستوه آمده وخودوی از آزار آنها راحتی ندارد

لذا آرزو کرد کاش آیاتی که مورد اختلاف و نفرت قریش نشود بر او نازل گردد ودراثر این فکر قریش ومحمد (ص) باهم نزدیك شدند تاعاقبت در نزدیکی مکه در مجلسی سوره نجم را پیغمبر برآنها خواند و باین آیه رسید.

افرأیتم الات والعزی . ومناة الثالثة الاخری (۱) سپس چنین خواند .

تلك الغرانیق العلا . و ان شفاعتهن لترتجی (۲) وسوره را بپایان رسانید وبعد سجده کرد وهمگی بسجده افتادند وهیچکس از آن عمل خودداری نکرد لذاقریش ازوی اظهار رضایت کردند وگفتند که میدانیم خداجان میدهد وجان میستاند لکن خدایان ما درنزد وی شفاعت میکنند.

واکنون که آنها را بخوبی یادکردی ما با تو همراهیم . بهمین مناسبت آرامش وصلح برقرارشدومهاجرین حبشه همینکه شنیدندبمکه مراجعت کردند .

ودلیل اینکه پیغمبراسلام ازگفته خود برگشت ازآنجهت بودکه قریش گفته بودندچون محمد(ص) برای خدایان ماحقی قائل شدماباوی همراهیم واین موضوع برمحمد (ص) گران آمد وازخانه خارج نشد تا جبرئیل نازل شد وهمینکه سوره نجم را برآن ملك خواند بـه جمله تلك الغرانیق که رسید جبرئیل گفت : این دو جمله را من نیاورده ام (محمد ص) گفت: من این دوجمله رابخدا نسبت داده ام . پس از آن وحی آمد که :

---

۱ ــ آیا دیدید لات وعزی را ومنات سومین دیگررا .

۲ ــ این ها عرانیق عالیمقام اند وشفاعت آنها امید میرود.

وان کادوا لیفتنونك عن الذی اوحینا الیك لتفتری غیره واذاً لاتخذوك خلیلا . ولولا ان ثبتناك لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قلیلا . اذاً لاذقناك ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لاتجد لك علینا نصیراً .

از سوره اسراء (آیه ۷۲ تا آخر ۷٤) (۱)

باین علت از گفتارخود عدول کرد وخدایان قریش را مجدد نسب کرد وقریش نیزمبارزه را ازنو شروع کردند . !!

مغشوش بودن داستان غرانیق

کسانیکه داستان غرانیق را خواسته‌اند تأئیدکنند آیه : ان کادو لیفتنونك . . . . (و ماارسلناك من قبلك من رسول . . . . .) که میگوید :

مانفرستادیم بیش ازتوفرستاده ای ونه پیغمبری مگر آنکه وقتی آیات مارا خواند شیطان در (میان) خواندن او (چیزی القا کرد ولی خدای آنچه‌راشیطان‌القاء کرده نسخ میکند وآیات خویش‌رامحکم میسازد وخداداناوحکیم‌است . . . . دلیل وشاهد برصحت‌داستان‌غرانیق میدانند .

درحالیکه اگر کاملا دقت شود سستی و تعبیرات سوء آن بخوبی آشکار میگردد زیرا:

اولاـ آیات وان کادوالیفتنونك.... هیچگونه‌دلیلی‌برصحت داستان مزبور نیست وهرگز نمیرساند که آنها (محمدص) را فریب داده تا تلك

---

۱ ـ گرچه نزدیك بود ترا ازآنچه بتو وحی کرده بودیم بگردانند تا جز آنرا برما ببندی وترا بدوستی گیرند اگر ما ترا استوار نکرده بودیم نزدیك بودکمی بآنها مایل‌شوی دراین صورت عذاب دو جهان را دو چندان بتو می چشانیدیم ودر برابر ما یاوری نمی یافتی .

لغرانیق را که جزو آیات نبوده برای رضای قریش بخدا نسبت دهد بلکه مفاد آن آیات برعکس میرساند که خداوند وی را استوار کرده و بآنها متمایل نشده است

ثانیاً هر صاحب نظری میداند پیغمبریکه در برابر مواعید قریش میگوید: بخدا اگر آفتاب را دردست راست من وماه را دردست چپ من قراردهید از دعوت و پرستش خدای یگانه دست برنمیدارم چگونه ممکن است در برابر یك وعده و صلح موقتیکه بطور مسلم هیچگونه اعتمادی باستحکام آن نداشت چنان بی‌پروا و بی‌مطالعه شفاعت غرانیق را تأمید کند؟ درصورتیکه مجموع آیات غرانیق مناقض یکدیگرند و قابل قبول نیست که خدا در چند آیه متوالی تناقض گوئی کند مضافاً باینکه بقول شیخ محمد عبده هیچگاه کلمه غرانیق برای خدایان در گفتار واشعار و آثار عرب وارد نشده واز هیچ کس هم شنیده نشده است که چنین صفتی را عرب برای خدایان قائل شده باشد.

غرنیق وغرنوق درلغت آمده اما معنی آن مرغ آبی یاسیاه یاسفید یاجوان سفید وزیبا میباشد وابدا معنی خدارا نمیدهد.

ثالثاً - هیچکس درامانت ودرستی محمد (ص) تردیدنکرده واز طفولیت باین صفات مشهوربوده چنانکه درسنین جوانی بنام محمدامین خوانده میشد وحتی پس از بعثت هم در موقعیکه محمد (ص) ازقریش سؤال کرد:

اگربگویم که سپاهی دردامن این کوه است باورمیکنید؟ جواب دادند آری ماتاحال ازتودروغ نشنیده‌ایم.

بنابراین شخصیتی که اززمان طفلی تا آخرین دقایق زندگی کسی

ازوی دروغ نشنیده وبصداقت ودرستی قول معروف‌بوده چگونه ممکن است بخدا نسبت دروغ بدهد یادروغ بگوید.؟!

رابعاً- کسیکه دارای یك هدف مشخصی میباشد و تزاوبر اساس کلمه لااله الاالله وستایش خدای‌یگانه وبرچیدن بساط بت‌پرستی‌است وبااین تز عالی میخواهد بشررا ازضلالت وجهالت نجات دهد وبصراط مستقیم و سعادت و سیادت ابدی هدایت کند چگونه ممکن است باوجود آن روح بزرگ و استعداد فوق‌العاده و نبوغ ذاتی بدون توجه باثرات سوء آینده آن، دروغی را بخدا نسبت دهد که مغایر و متناقض گفته ها وآرمان وهدف او وبیانات قبلی و بعدی وی وسور نازله قرآن باشد، وآیه‌ای رابسازدکه حربه‌ای شده بدست دشمن افتد وخودش ادرمخاطره اندازد؟!!،

و از عقل و منطق دور است که چنان نابغه عظیمی از راه سهل انگاری و بی مبالاتی بنیان دین خدا و آرمان مقدس خود رابرای یك وعده پوچ وخالی ازاعتماد متزلزل وسست نماید.

بنا براین دلائل شکی نیست که داستان فوق بکلی مغشوش وغیر معتبر است و ارتباطی بامراجعة مهاجرین حبشه نداشته بلکه تصمیم قریش وقطع رابطه‌آنها بامسلمین ازآنجهت بودکه مراجعت مهاجرین حبشه‌آنهارامتوحش‌ومضطرب ساخته‌ودیدنداگرمهاجرین بدون‌معارض وارد شده بمسلمین بپیوندند دیگرجلوگیری ازآنها میسورنیست لذا چنان شکنجه وصدمه‌ای برمسلمانان‌مکه واردکردندکه‌مهاجرین حبشه هنوز نرسیده مکه را ترك گفته و بر گشتند.

بهرحال حدیث غرانیق مسلماً پس از دوره اول از طرف مخالفان

اسلام ساخته شده و بعداً آنرا بصورت افسانه آمیز دیگری پرداخته اند. و از همان اوان هم نسبت بداستان مزبور تردید میکردند زیرا وقتیکه از ابن اسحق هم سئوال میکنند میگوید: این داستان را مردم بی دین ساخته اند.

از دلائل فوق که بگذریم اصولا داستان غرانیق با سیاق سوره نجم تناسب ندارد و قبول نمی توان کرد که محمد (ص) در چهار آیه (از آیه ۱۸ تا ۳۲) لات وعزی را هم مدح کند هم ذم ، و مسلما آیه مزبور ساختگی است

در شعب ابوطالب

پس از آنکه شکنجه های قریش بمنتهی درجه رسید ابوطالب بامردان بنی عبدالمطلب و بنی هاشم ، رسول اکرم را بشعب مکه که متعلق بابوطالب بود برده درحق وی کمال مراقبت را مرعی میداشتند .

قریش که حال را بدین منوال دیدند از فرط خشم وغضب جمع شده چنانکه اشاره شد تصمیم گرفتند روابط اقتصادی خود را بادو قبیله مزبور ترك نمایند و بدین منظور صورت مجلسی نوشته همه امضاء کردند و آنرا بر درکعبه آویختند .

درنتیجه این تصمیم مسلمین سخت دچار زحمت شده و درمدت سه سالی که درشعب اقامت کرده بودند با کمال پریشانی و ناراحتی بسر میبردند تا بالاخره درسال دهم بعثت چندتن ازقریش که از آنجمله ابولهب و ابوجهل هم بودند حس ترحمشان تحریك شده و بشعب رفته پیغمبر وسایرین را باحترام ازشعب خارج نمودند و قرارداد وقطع رابطه اقتصادی نقض شد(۱)

۱ـ بعضی نوشته اند چون قرار دادی را که قریش امضاء کرده و بردر کعبه آویزان کرده بودند موریانه خورده بود همینکه قریش متوجه شدند آنرا دلیل بر قهر خدایان دانسته لذا مصمم بفسخ قرارداد شدند .

فوت ابوطالب و خدیجه

درسال دهم بعثت دوحادثه غم انگیز برای رسول اکرم روی داد که از سایر مصائب او طاقت فرساتر بود، یکی مرگ ابوطالب ودیگری مرگ خدیجه همسر باوفای وی که باعلاقه وافر و محبت های زائد الوصف و گذشتهای بیدریغ مالی و مهربانیهای روز افزون آلام ومصائب واندوه شوهررا تسکین میداد ،

خدیجه ۳۵ روز بروایتی سه روز بعد ازابوطالب فوت کرد .

ابوطالب در ۸۰ سالگی فوت کرد ودارای چهار پسر بنام ۱ـ ابوطالب ۲ـ عقیل ۳ـ علی (ع) ٤ـ مرتضی و یکدختر بنام فاخته بود که پسران وی بترتیب هر کدام ده سال بادیگری تفاوت سن داشتند.

درهمین اوقات موضوع معراج که شرح آن بعداً خواهد آمد اتفاق افتاد که درنتیجه تردید قریش وشك بعضی ازمسلمانان تزلزلی دراسلام روی داد -

بهرحال شیخوخیت ابوطالب واحترامات خدیجه درزمان حیاتشان دوعامل مؤثری برای پیشرفت منظور پیغمبر اسلام بود و ازطرفی همین امر موجب بود که قریش را از اخذ تصمیم جدی وخصمانه تری باز دارد لکن باگذشت این دویارو یاور پیغمبرقریش مانع رامفقود دیده بانهایت شدت مبارزه را ادامه وازهرگونه تهمت وافتراه واذیت وشکنجه ای در باره محمد (ص) ویارانش باك نداشتند.

کمترین حرکات آنهادرباره نبی اکرم این بود که ازپشت بامها برسراو خاکستر میریختند. ولی باوجوداین همه مصیبت و ناجوانمردی هـا و اتهامات، محمد(ص) باکمال خضوع و فروتنی ومهربانی باآنها رفتار میکرد.

خلاصه شب یاروز بلکه ساعت یادقیقه ئی نبود که ازمظالم وصدمات آن قوم بت پرست آسوده باشد بطوریکه دیگر عرصه براو تنك شده و

اعصابش خسته شده بوده لذا تصمیم گرفت بطائف و آنجائیکه پنجسال ایام کودکی را در آغوش باز حلیمه آن دایه مهربان بسر برده برود.

پناه بردن بطائف

پیغمبر اکرم بدون اینکه بکسی اطلاع دهد بطائف رفته ضمن اینکه قبیله ثقیف رادعوت بقبول اسلام مینمود از آنها یاری و کمك خواست، آنها نه تنها روی موافق نشان ندادند بلکه ازقبول یك تقاضای کوچکی که عبارت از افشاء نکردن سفروی بطائف و همچنین مسکوت ماندن تبلیغات پیغمبردر آنجا بودخود داری نکرده سهل است که عده‌ای اوباش وجاهل براوفریاد زده وباسخنان ناروا اورا براندند ودرپی او تاختندتا اینکه محمد (ص) بباغی که متعلق به عتبه و شیبه فرزندان ربیعه بود پناه برد وعداس مسیحی که غلام فرزندان ربیعه بود برای وی انگور برد و محمد (ص) همینکه خواست دست بر آن برد بسم‌الله گفت و عداس در تعجب شدوهنگامی که ازوطن ودین وی پرسید پیغمبر گفت : من برادر یونس هستم او پیغمبر بوده منهم پیغمبرم لذا عداس دست و پای اورا بوسه زد.

باری رسول اکرم بمکه برگشت وقریش ازمسافرت محمد (ص) بطائف وجریان امر مستحضر شدند وبااینکه وی را مورد استهزاء قرار دادند (محمدص) ازدعوت خویش کوتاهی ننمودوایمان راسخ وعزم آهنین پیغمبر اکرم نه‌چنان بود که بااینگونه مخالفتها و افعال جاهلانه قریش ازمیدان در رود بلکه هرروز وهرساعت عقیده اش استوارترمیشد .

آری محمد ص حق داشت که تاپای جان در برابر مخالفین سر- سخت ایستادگی کند زیرا او نور حقیقت و تجلی وحدت را دیده

وسروش عالم‌غیبی را بگوش هوش شنیده بود ، او بجائی رفته بـود که ملائك را بدان‌راه و کروبیان‌را در آن جا پناهی نبود ، او سرمست‌باده وحدت وعاشق طلعت فوق‌طبیعت بود، او ازهمه چیز گذشته و بمعشوق خویش پیوسته ودرهرچیزجلوه ایزد یکتا را دیده واشیاء را مظهرخدا شناخته بود (رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبنند)

محمد ص میدانست که خدا اورا یـاری میکند بنا بر این کار شکنی‌ها و تهمت و آزار واذیت‌هارا بچیزی نمیگرفت درادامه دعوت میکوشید وازهیچ‌قدرت وخطری باك نداشت

طلوع سعادت اسلام درمدینه

چنانچه سابقاً اشاره شد یکی ازرسوم عرب‌این بود که درماههای حرام نفاق و کدورتها مسکوت و زد وخوردها متوقف میمانـد بهمین مناسبت محمد ص دراین اوقات آزادانه وبدون هیچ تزلزل خاطری‌در بین حاجیان به تبلیغ پردامنه وپی‌گیرخود میپرداخت وبانیروی کـلام وقدرت تمام دین خودرا رواج میداد .

دریکی‌ازروزهای حرام‌سال‌یازده بعثت که مشغول دعوت‌حاجیان بود باشش تن ازافراد قبیله‌بنی خرزج مدینه که اسامی آنها عبارت‌بود ازسعدبن‌زراره ـ معوذبن‌حارث ـ عقبة‌بن‌عامرـما لك‌بن عجلان. قطبة‌بن جدیده ـ جابربن‌عبدالله‌بن‌رباب که‌بت‌پرست‌بودند مصادف شده بابیانات محکم وقرائت آیات قرآن وذکردلائلی برتوحید ، آنهارا بسوی خدا پرستی‌دعوت نمود.

شش نفر مزبور باپیغمبر بیعت‌کرده به یثرب (مدینه) مراجعت

کردند .از آن پس آنها مردم قبیله خزرج را بدین اسلام آشنا کرده رسالت نبی اکرم را تبلیغ نمودند و بزودی عده ای بدین اسلام گرویده و نام محمد ص برسر زبانها افتاد ،

علت این استقبال از آن جهت بود که یهودیان یثرب امور اقتصادی آن منطقه را دردست گرفته و نیروئی بهم زده بودند و مسیحیان شام که معتقد بودند یهودیان عیسی را بدارزده و بر او مصیبت وارد کرده اند ، با آنها دشمنی سر سختی داشتند و سعی میکردند درهر کجا مانع پیشرفت اقتصادی وقوت آنها شده و بهر وسیله یهودیان را از بین ببرند بهمین مناسبت درهمان اوقات با کمك اهل مدینه بر یهودیان تاخته وعده کثیری را کشته بودند وهمین امر موجب شده بود که یهودیان یثرب نسبت باعراب آن منطقه دشمنی داشته باایجاد نفاق وخصومت بین اعراب یثرب که عبارت از دو قبیله خزرج واوس بودند میخواستند موجبات ضعف هر دو را فراهم سازند واین نقشه انجام گردیده وبین آن دوقبیله چندین بار زدو خورد های خونینی بوقوع پیوسته بودند نتیجتاً آنکه در آن وقت بین افراد خزرج واوس اختلاف بود و هر کدام ازدو طایفه مترصد بودند که باهمدستی سایر قبائل عرب بردیگری بتازند روی همین جریانات به سهولت دین اسلام را پذیرفته تا اولا بین خود اتحادی بوجود آورند ثانیاً درلوای اسلام برقبیله اوس بخصوص یهودیان بتازند.

غیر ازاختلافی که برسر نفوذ ومال داشتند بیعت خزرج باپیغمبر و بعداً تسلیم طایفه اوس یك علت معنوی دیگری هم داشت بدین صورت که چون یهودیان مدینه اهل کتاب بودند و مردم را بخدای یگانه وترك بت پرستی دعوت میکردند و ضمن تبلیغات میگفتند درآینده پیغمبری

ظاهر خواهدشد که آئین بت‌پرستی را منقرض وموجب نصرت و تقویت قوم بنی‌اسرائیل ویهود خواهد شدلذا بیم آن‌را داشتند که مبادا سخنان یهود صحت داشته باشدوانقراض عرب‌حقیقت پیدا کنند ازاین رو دعوت پیغمبر اسلام را استقبال کردند و درحقیقت در اثر ارتباط با یهودیان برای قبول مسائل معنوی آماده بودند .

ازآنطرف طایفه اوس هم چون از اختلاف محمد (ص) باقریش اطلاع داشتند بفکر افتادند بمکه رفته ازقبیله قریش استمداد جویندلذا انس‌بن رافع باتفاق‌ایاس‌بن معاذو گروه دیگری‌بدین منظور بسوی‌مکه رهسپار شدند .

بمحض اینکه محمد (ص) ازآمدنشان اطلاع یافت نزدآنها رفته ضمن اینکه باسلام دعوتشان کرد چندآیه‌ازقرآن رابرایشان فروخواند ایاس‌بن معاذکه جوان نورسی‌بود گفت ای‌یاران بنظرمن قبول دین‌اسلام ازآنچه که‌مابدنبال آن آمده‌ایم نیکوتر است لذاهمگی‌تصدیق کرده پس‌از بیعت بمدینه مراجعت کردند درحالیکه جز ایاس‌هیچکدام‌ایمان نیاورده بودند، زیرا پس‌ازبیعت چندی درمکه ماندند تاگروهی را برای جنگ باخرزج همدست سازندولی نیافتند ورفتند .

هنوز چیزی ازمراجعت آنها بمدینه نگذشته بود که‌بین‌قبیله‌خرزج واوس‌جنگ‌سختی‌در گرفت که‌درنتیجه آن‌طرفین‌درآتش آن‌بسوختندوباز یهودیان یثرب مقام خودرا بدست آوردند تاعاقبت طوایف اوس‌وخرزج چاره‌رامنحصر بصلح وسازش‌واتحاد دانستندو بهمین‌منظورعبدالله‌بن محمد خرزجی راکه مردی دوراندیش ومجرب‌بود بریاست انتخاب کردند و درنتیجه این اتحاد طایفه اوس‌هم‌کم کم‌بقبول اسلام راغب شدند .

در اوایل سال دوازدهم بعثت دراوقات حج دوازده نفراز طوایف خرزج واوس بنام :

سعدبن زراه - معوذ ومعاذ (پسران عفراء) رافع بن مالك - سعدبن عباده - منذربن عمرو- عبادة بن صامت - یزیدبن ثعلبه - عقبة بن عامربن ابی - قطبة بن عامربن جدیده (از طایفه خـرزج) و ابوالهیثم مالك و عویم بن ساعده (ازطایفه اوس) درعقبه بحضور محمد (ص) رفته وفاداری وقیادت اسلام را باردیگر تأیید کردند محمد (ص) که دانسته بودقبایل مزبور قبلا روی سیاست محلی تن بقبول اسلام داده بودندآنهارابه بستن پیمان دعوت کرد و شرایط پیمان این بود که آنها چیزی را برخدا انباز نسازند . ترك زنا و دزدی کنند . ازکشتن فرزندان خود داری نمایند . بهتان وافتراء وارد نسازند . درکارهای خیر وصلح از امرپیغمبر اطاعت کنند .

بعدازاین پیمان مقررشد مصعب بن عمیر(که گاهی هم عمر نوشته اند) برای قرائت قرآن و تعالیم و مسائل اسلام باتفاق آنهـا بیثرب برود و برای اداره امور مسلمین یثرب نیز دوازده تن که عبارت بودند ازسعدبن زراره - براءبن مغرور- رافع بن مالك بن عجلان - سعدبن عباده - سعدبن خثیمه - سعدبن ربیع - عبادة بن صامت - عبدالله بن رواحـه - عبدالله بن عمروبن حزام ، منذربن عمروبن خنیس - ابوالهیثم مالك - اسعدبن حضیر بعنوان نقیب تعیین گردیدند .

مصعب که بااستقبال بی شائبه مردم یثرب روبروشده و میدید که هرروز برتعداد مسلمین باایمان اضافه میشود پس ازپایان سال درموقع حج باحاجیان یثرب که بین آنها هفتادوسه مرد ودوزن (۷۵نفر) مسلمان

بودند بمکه آمده و جریان را باطلاع پیغمبر رساند . و همان مسلمین تقاضا کردند که محمد (ص) بمدینه مهاجرت نماید .

محمد (ص) که میدید اصحاب از آزار وشکنجه قریش بستوه آمده اند وبنی هاشم و بنی مطلب فقط در برابر حفظ جان وی قوه مقاومت دارندو ازسایر پیروان حمایت نمیکنندو نتیجتاً این روش موجب رکود اسلام میگردد پیشنهاد مسلمین مدینه را پسندید ولی چون آینده را خطرناك میدید ومیدانست دراثر قوت اسلام روزی فرا خواهد رسید که مخالفین باوی مصادف وجنك خواهند کرد لذا پیشنهاد یثربیان را بابستن پیمان دیگری بشرح زیر قبول کرد .

پیغمبر باعموی خود عباس بن عبدالمطلب که هنوزبت پرست بود مطلب هجرت رادرمیان گذاشت لذادرشبی که بطور محرمانه مسلمین یثرب برای دعوت پیغمبر به عقبه رفته بودند عباس موقع را مناسب دید، وهمینکه آنها مطلب را عنوان کردند رشته سخن رابدست گرفته گفت:

ای مردم مدینه منزلت محمد (ص) درنزدما معلوم است وبااینکه ماباعقیده قریش موافقیم وی را ازتجاوز آنها حفظ کرده ایم ودرپیش ماوشهر خود گرامی وعزیز است .

اکنون که میخواهید اورا ازخویشاوندانش جدا کنید باید تعهد کنید که جان اورا دربرابر خطرات وتجاوزات دشمن حفظ کنید واگر اورا درموقع بروز جنك وخطر بدشمن می سپارید هم اکنون اورا بما واگذارید والاتعهد بسپارید .

یثربیان گفتند :

ای محمد هرگونه تعهدی که میخواهی میدهیم . بگو چه تعهدی

بسپاریم ؟ محمد(ص) پس ازخواندن چند آیه قرآن گفت : ازشما تعهد میخواهم که جان مرامانند جان‌خودوفرزندان‌خود حفظ کرده درانتشار وقوت اسلام‌ازمن حمایت کنید .

آنگاه‌براء بن مغرور که‌بعدازپیمان‌اول‌عقبه اسلام آورده ویکی‌از بزرگان یثرب و پیشوای بزرك قبیله خود بود برخواست و دست سوی پیغمبر درازکرده گفت: بخداپیمان می‌بندیم وماازپدران خود جنك‌جوئی را بارث برده ایم وهنوزکلام او قطع نشده بود که ابوالهیثم تیهان لب بسخن گشوده گفت :

ما بایهودیان رابطه ای داریم که آنرا خواهیم برید لکن آیا ممکن نیست پس از اینکه نصرت یافتی بسوی قوم خودت برگـردی و مارا تنها رها کنی ؟

محمد (ص) با تعجب لبخندی زده گفت :

من ازشمایم‌وشما ازمن هستیدباهرکه بجنگید میجنگم و باهرکه سازش کنیدمیسازم ، پس‌ازآن همه برخواسته باپیغمبر پیمان بستندکه‌او را حفظ کنند و بامخالفانش بجنگنند .

باوجودیکه‌این پیمان‌بطورمحرمانه‌درشکاف‌عقبه بسته‌شده بودیکی ازافراد قریش که در گوشه‌ای ازنظرهابنهان شده‌بودازجریان مستحضرو بانگك زدای مردم قریش‌محمدوگروه ازدین برگشته‌بجنك شما هم‌پیمان شدند وهمینکه سعدبن عباده شنید خواست اورا بقتل رساندولی پیغمبر گفت ما بدینکار فرمان نداریم سپس رفتند وبخفتند .

صبح روزبعد که قریش ازموضوع پیمان مطلع شد عده ای‌مامور کشف صحت وسقم آن شده نزد قبیله خرزج رفتند وچون پیمان‌مسلمین

بامحمد (ص) مخفیانه انجام شده بود و باستثناء رؤسا ، سایر قبیله بت پرست یثرب ازموضوع بی اطلاع بودندلذاقسم یادکردندکه چنین پیمانی بسته نشده ازاینرو قریش دراثرتردید اغفال شده ومسلمین یثرب ازفرصت استفاده کرده پیش از کشف قضیه بعجله مراجعت کردند.

هنگامی قریش از حقیقت امر اطلاع حاصل کردکه آنها مسافت زیادی طی کرده بودند وبااینکه عده ای از آنهارا را تعقیب کردند ولی جز سعدبن عباده کسی را نیافتند و سعد را بمکه آورده خواستند نابود کنندکه دراثروساطت جبیر بن مطعم وحارث بن امیه که باوی سابقه دوستی داشتند ازخطر رهائی یافت .

از آن ببعدقریش درهمه جا مواظب ومراقب اوضاع بودوچون پس ازپیمان اهل مدینه بیم آنراداشتندکه باقوت گرفتن اسلام مردم ازبت پرستی عدول نمایندلذاباتمام قدرت بنای آزار مسلمین راگذاشتند وسعی مینمودند که فعالیت پیروان محمد (ص) را خنثی کنند .

محمد (ص) نیز دستور داد بطور محرمانه هرخانواده وسائل مهاجرت خودرافراهم وحرکت کنند .

همینکه مهاجرت آغاز شد مردم قریش قضیه را دریافته در صدد برآمدندکه از هجرت مسلمین جلوگیری کنند بهمین منظور هر کس راکه در بین راه میدیدند گرفته بمکه برمیگرداندندو بوسائل ممکنه شکنجه وعذاب میدادند ولی چون مسلمانان راکاملا نمیشناختند باوجود مراقبت شدیدمهاجرت دسته های سه چهارنفری پیروان اسلام ادامه داشت و قریش از هجرت پیغمبر ناراحت بود زیرا متوجه شده بودندکه مسلمین

یثرب نیرومندشده واگرمحمد(ص) هم‌بآنها بپیوندد‌با خطر زوال سیادت مکیان تمام خواهد شد واگر محمد (ص) را درمکه نگهدارند احتمال دارد که اهل یثرب برای بردن پیغمبر قیام کرده بجنك پردازند

از این رو تصمیم بقتل پیغمبر گرفتند تا نهضت محمدی را خنثی کننـد.



فصل سوم

هجرت رسول اکرم

محمد (ص) بر تصمیم قریش واقف شد ودرپی فرصت بود که باوصول فرمان الهی جان خودرا ازمهلکه نجات دهد .

ابوبکر که از بدو مهاجرت مسلمین تقاضای مهاجرت میکرد و پیغمبر مانع ازحرکت وی بود برای آخرین دفعه تقاضای خودراتجدید کرد ومحمد (ص) گفت عجله مکن منتظر وحی هستم ولی خودرا آماده ساز ودو شتر تهیه کن تا همینکه وحی الهی نازل شود باتفاق حرکت میکنیم .

روز بعد فرمان هجرت صادر گردید ومحمد (ص) بلافاصله بخانه ابوبکر رفت وبدوخبر داد که خدای اجازه هجرت داده است منتظر خبر بعدی باشد .

سوء قصد قریش درباره پیغمبر

دراین وقت زمینه سوء قصد از هرلحاظ فراهم شده و طرح آن بوسیله یك مرد نجدی واشارهٔ ابوجهل بن هشام ریخته‌شده بود وچندتن ازجوانان قریش که مأمور کشتن وی بودند محمد (ص) را تحت کنترل دقیق داشتند وبهرجا میرفت اورا تعقیب میکردند . باهر که صحبت میکرد مواظب بودند .

چندشب متوالی خانه وی رامحاصره کرده مترصد فرصت بودند وپیغمبر نیز ازاین فعالیت های جنایتکارانه بااطلاع بود.

درشب هجرت علی (ع) مأمورشد که بردیمانی پیغمبررا پوشیده در رختخواب وی بخوابد و محمد (ص) در نیمه شب مخفیانه ازدر کوچك پشت خانه بمنزل ابوبکر رفت .

ابوبکر هم قبلا دو شتر آماده کرده وبرای چراندن به عبدالله بن اربقط سپرده وهمینکه محمد (ص) وارد خانه شد باتفاق وی راه جنوب راپیش گرفته ودرغار ثور پنهان شدند . (درتاریخ ١٦ ژوئیه ٦٢٢ مسیحی)

واماجوانان قریش آنشب ازروزنه ایکه اطاق خواب محمد(ص) پیدا بود مینگریستند وچون علی (ع) دربستر خوابیده بود جوانان مزبور گمان میکردند که محمد (ص) خفته است وهمینکه ساعت ازنیمه شب گذشت

ابولهب - ابی بن خلف - بنیه وعنید پسران حجاج - نضر بن حارث - عقبة بن ابی معیط - حکم بن ابی العاص - طلحه بن عدی وسایرجوانان قریش که خوابگاه محمد(ص) را تحت نظر گرفته بودند در گوشه ای جمع شده ومشغول مذاکره شدند که ازچه راه وچگونه وارد خانه شوند، ابولهب که گرفتار اضطراب ووحشت شده وازسرزنش مردم میترسید که بعداً خواهند گفت شبانه بخانه پیغمبر ریخته مبادرت بعمل خائنانه وجنایتکارانه کرده اند لذا آنهارا قانع کرد که سپیده دم بخانه واردشده نقشه خودرا عملی کنند.

سحرگاهان که وارد خانه شدند همینکه روپوش را ازروی شخص خفته برگرفتند بامنظره غیرمترقبه ای روبروشده وبجای پیغمبر(ص) علی(ع) رایافتند که باشمشیر برهنه ازبستر برخواست، آنها بی اندازه متعجب شدند ونمیدانستند چه بکنند - بالاخره علی را گرفته توقیف نموده و وی را تحت تحقیق ومعما کمه قرارداده ومحل اخفاء محمد (ص) را ازاوخواستند و چون به نتیجه نرسیدند بنابدستور ابولهب ساعتی بعدوی را آزاد کرده در صدد تعقیب محمد (ص) برآمدند .

جزعبدالله بن ابوبکر ودوخواهر وی عایشه واسماء وعابر بن فهیر (غلام آزاد شده) هیچکس نمیدانست که پیغمبروابوبکر درغار پنهان‌شده‌اند. عبدالله روزرا درمیان قریش بسرمیبرد تاازتصمیمات آنها مطلع گردد و آنچه راکه شنیده بودبرای محمد (ص) وپدرخود نقل میکرد وعابرهم گوسفندان ابوبکر را بچرامیبرد وشب بآن دوملحق شده شیر وغذای آنها را میداد و همینکه عبدالله از غار خارج میشد عابر گوسفندان را بدنبال او حرکت میداد که جای پای‌وی محوگردد .

مردان قریش هم متوالیاً اطراف را میگشتند تااینکه گذارشان بنزدیك غار افتاد ودرآن‌حوالی بچوپانی برخوردند، ازاو سراغ گرفتند اوجواب داد ممکن است درغارباشند ولی‌من‌ندیدم کسی بآنجا برود.

ابوبکرکه متوالیاً گوش فراداده بود تابداند کسی بدان مکان‌راه برده‌یانه ازگفتگوی آنها وچوپان‌مضطرب شده مانندنقش‌دیوار بیحرکت ماند وهرقدر جوانان قریش بغار نزدیك میشدند بهمان نسبت ابوبکر روحیه خودرا می‌باخت ومحمد (ص) متوالیاً نام خدارا برزبان جاری کرده باابوبکرمی‌گفت تزلزل بخود راه مده‌خودرا بخدا بسپار.

یکی از مردان قریش همینکه بدرغار رسید دیدتارهای عنکبوت در غار را مسدود کرده ودو کبوتر در دهانه غار نشسته اندکه بادیدن وی پرواز کردند .

چون این‌بدید مراجعت کرد وهمینکه بجوانان دیگررسیدگفت در غار را عنکبوتان قبل از تولد محمدگرفته اند . لذا مأیوسانه نزد ابوجهل رفته وبدستور اوهمگی بمکه برگشته وجارزدند هرکس محمد راپیدا کند صد شترانعام خواهدگرفت .

پس از آنکه سه روز گذشت وقریش ازوجود محمد(ص) درغار و اطراف مکه ناامید شدند عبدالله بن ابوبکرو عابر دو شتر همراه برده محمد (ص) و ابوبکر دونفری بریك شترو عبدالله وعابر برشتردیگرسوار شده بطرف مکه حرکت کردند .

محمد(ص) باتفاق ابوبکرقسمتی ازروز وتمام شب راازبیراهه در حرکت بودند و سعی میکردند که از نظرها مستور باشند، با این حال عربی که از آن بیراهه بطرف مکه در حرکت بود بدون اینکه از - هویت محمد(ص) و همراهانش اطلاع داشته باشد آنها رادید وهمینکه بمکه رسید ، سراقة بن مالك باو مصادف شده سئوآل کرد در بین راه کسی را دیده است ؟ وی که محمد(ص) و ابوبکر را دیده بود باذکر نشانی گفت دو نفرشترسوار رادرفلان مکان دیدم . سراقةبن مالك بطمع گرفتن پول، به اغوای وی کوشید گفت :

ازاین علائمی که تومیگوئی آندو محمد(ص) و ابوبکر نیستند ، هنگامیکه او برفت باعجله اسب خود راسوار شده هرچه سریعتر بتعقیب پیغمبر تاخت.وبا اینکه اسب سراقه دربین راه دومرتبه بزمین خورد ولی چون مقصد نزدیك شده بوداز سرعت نکاست وبراه خودادامه دادتابالاخره ازدورمشاهده کرد که پیغمبروابوبکر درحالیکه ازپشت سنگی که برای رفع خستگی و صرف غذا جای گرفته بودند حرکت کردند وبرشترهای خود سوارشده براه افتادند .

سراقه باشلاقی که بردست داشت چند ضربه محکم باسب زده و هرقدر ممکن بود بسرعت افزود دراین حال یکمرتبه دیگراسب او با - سختی بزمین خورد وخوداو نیزاز روی زین بزمین درغلطید ودست و

صورت وی‌خراش برداشت لذا این‌حادثه‌را بفال‌بد گرفته ترسید اگر در انجام تصمیم خوداصرار کند خطری‌برای‌وی‌پیش آید بهمین منظورایستاد وباصدای بلندآنهارا بنام‌خواند و گفت من‌سراقةبن جعشم‌هستم‌بمن نگاه کنیدوبایستیدباشما کاری‌دارم‌وسوگندیادمیکنم که‌هیچگونه‌سوء قصدی‌در باره‌شما ندارم ،آنها ایستادند وسراقه نزدیك شد از محمد (ص) تقاضا کرد که نوشته‌ئی بوی دهد تا نشانه این واقعه باشد، بنا بفرمان پیغمبر ابوبکر نامه موردتقاضا را نوشت وبدوداد، سراقه بسوی‌مکه برگشت و دربین راه بچند نفر که بسراغ محمد میرفتند بر خورد و آنها را اغفال کرد و برگرداند .

محمد(ص) وهمراهان اودرحالیکه آفتاب سوزان راتحمل و پست و باندی ها را طی میکردند پس از هفت روز بجایگاه قبیله بنی سهم رسیدند و رئیس قبیله خیرمقدم گفت

هنگامی رنج سفر بر محمد (ص) آسان شد که خود را در بین طرفداران و مسلمین مشاهده کرد .

خبر هجرت پیغمبراکرم به یثرب رسیده بود ومسلمانان مدینه با اشتیاق فراوان بانتظار مقدم بیشوای خود دقیقه شماری میکردند ، تمام بزرگان وزعمای قوم که بیشتر آنها هنوز پیغمبرخودرا ندیده بودند ولی در اثر تعریف وتوصیفی که از یارانش شنیده بودند خودرا برای پذیرائی وی آماده میکردند .

مسلمانان یثرب که در مدت کمی اجتماع کثیری را تشکیل داده بودند چنان بافعالیت و صمیمیت بی سابقه‌ای تبلیغ میکردند که حدی برای آن متصور نبود آنها شدیداً با بت پرستان مبارزه میکردند و بت‌های آنان رامیربودند وازهیچگونه خطری بیم نداشتند .

چنانکه عمروبن جموح یکی ازبزرگان واشراف بنی سلیمه که بتی داشت بنام منات و آنرابرسم اشراف عرب دربهترین اطاق پذیرائی خود استوار کرده بود ازاینکه جوانان مسلمان بت او را سب میکردند درعذاب بود لا جرم روزی بیکی از آنها تندی کرد و جوانان مسلمان‌هم شبانه بت او را ربوده در محلی که جای قضای حاجت مردم یثرب بود وارونه انداختند.

چون عمر و صبح بسراغ بت آمد آن را درجای خود ندیدلذا به جستجو پرداخت و عاقبت در محل مزبور پیداکرد وآنرا بااحترام فراوان‌وتأسف بسیارشستشوداده بخانه خودبرد وشب بعدبازهمین عمل تکرار شد وچون‌ازتهدید نتیجه‌ای نگرفت شب آخر شمشیری برگردن بت انداخته و گفت ای منات اگربحق هستی بااین شمشیر ازخود دفاع کن ولی روزبعدکه برای عبادت‌آن روت از آن خبری نبود وبرای‌پیدا کردن ازخانه خارج وبسراغ بت رفت وآنرا دید درچاه آلوده‌بکثافتی درجنب لاشه سگی افتاده است ، دراین وقت کـه مسلمانان دور اورا گرفته بودند باخنده گفت ازخدای من کرامتی سرنزد بخدای شما می‌- پیوندم ومسلمان شد .

بااین وصف میتوان حدس زد که تاچه اندازه مسلمین یثرب در راه پیشرفت اسلام‌کوشش کرده بودند و حال باچه ذوق وشوقی انتظار مقدم فرستاده خدارا داشتند .

محمدص درمیان مسلمین مدینه

یکی از روزهای جمعه بودکه مردی یهود از گرد راه رسید و بمسلمین یثرب مژده ورود پیغمبررا داد تمام مسلمانان یثرب اعم اززن

ومرد وپیر وجوان در حالیکه نور سرور و شادی درکانون چشم آنان برق میزد همه هلهله کنان با شعف فراوان باستقبال پیشوای خود که مدت زیادی انتظارش را داشتند وهرروز دراثنای انجام نمازچندین بار نام اورا با سلام وصلوات می‌بردند شتافته وهمینکه چشمان آنها بچهره زیبای محمد (ص) افتاد باذکرصلوات هلهله‌ای براه انداخته اطراف وی راگرفتند وبزرگان مدینه ازهرطرف اورا احاطه کرده مردم از یهود و مسلمان وبت‌پرست درپی او روان شدند .

وقتی که محمد (ص) بشهروارد شد چند تن از زعمای مسلمانان پیشنهاد کردندکه وی بخانه آنها فرود آید ولی پیغمبر برای آنکه ایجاد دلتنگی نکنند عذر خواست و گفت عنان شتررا رها میکنم در هرمکان که ایستاد همانجا اقامت خواهم‌کرد از قضا شتر پس ازطی کوچه های شهردرمحلی که متعلق بدوطفل یتیم‌عمرو که ازبنی‌نجاربود توقف کرده بزمین نشست و محمد (ص) چون پیاده شد سؤال کرد این زمین مال کیست‌گفتند ازمال سهل وسهیل فرزندان عمرو میباشد.

پیغمبر گفت‌درصورتیکه‌ممکن‌باشدباپرداخت‌بهاء ،آنهارا راضی‌و زمین را بخرید .آنها گفتند امیدواریم‌که این زمین را مسجد بسازیم .

هنوز چندی‌از اقامت محمد (ص)نگذشته‌بود که مسلمانان یثرب زمینی راکه شتر در آنجا نشسته بود بابهای گزافی خریداری کرده و بزرگان قوم‌نزد پیغمبر که درمنزل ابوایوب انصاری‌فرودآمده بود رفته تقاضا کردند که اجازه دهـد بساختمان مسجد بپردازند محمد (ص) موافقت‌کردوخود شخصاً درساختن مسجد شرکت‌نمود وتمام مسلمانان اعم از مهاجر وانصار در بنای مسجدکمك میکردند و باسرعت زیاد و

علاقه وافر مسجد و چند خانه برای پیغمبر در اطراف آن بنا کردند ساختمان مسجد و خانه‌ها بسیار ساده بود ، مسجد دارای محوطه‌ای وسیع بود که چهار دیوار آن را از آجر و خاك بالا آورده بودند وقسمتی از آن را با برك نخل طاق‌زده قسمت دیگر را باز گذاشته بودند قسمتی را هم برای بینوایان اسلام تعیین کرده بودند.

ابتداء درموقع نماز عشا با برگهای نخل محوطه و شبستان را روشن میکردند ولی بعداً با چراغ های چندی روشنائی مسجد را تأمین نمودند .

همینکه پیغمبر ازخانه ایوب بخانه ایکه ساخته بودند رفت برای پیشرفت امر دین شب و روز فکر میکرد ، بعداً پیغمبر مردم را باتحاد و اتفاق دعوت کرده و از آنها خواست که از آزار مردم در هر کیش ومذهبی که هستند بپرهیزند و باهمه بخوشی و مهربانی رفتار نمایند ، هرگز بحق دیگران تجاوز ننمایند و کسی که دین خدا را پیروی کرد باید در امان باشد. و باید یهودی و مسیحی و مسلمان درعقیده خویش آزاد باشند و در قبول دین اجباری نیست و بآنهای گفت باید باایمان راسخ بسوی خداپرستی گرائید ازخونریزی و جنك احتراز کنید زیرا خدا ازمتجاوزین بیزار است ، بهر کاری که اقدام میکنید خدارا در نظر بگیرید و برای رضای خدا گام بردارید .

ایجاد وحدت و نظم سیاسی در مدینه

پیغمبر اکرم میدانست که تا سکوت و آرامش در بین مردم نباشد هیچگونه اقدامی برای انتشار دین میسور نیست

زیرا درشهر یثرب قبایل وطوایف مختلف المسلکی وجود داشت که عداوت ودشمنی از سالیان درازی بین آنها حکومت میکرد و بجز مسلمین یثرب که عبارت بودند از مهاجرین و انصار بقیه با هم کینه دیرینه داشتند .

اماروابط مسلمین ازهرلحاظ حسنه بود ومانند برادر باهم آمیزش داشتند وهزینه زندگی مهاجرین که همه چیز خود را درمکه گذاشته بودند باانصار بود وجزعثمان بن عفان که مختصر ثروتی داشت وابوبکر که پنجهزار درهم هستی خودرا آورده بود دیگران ازلحاظ مالی هیچگونه تأمین نداشتند .

چنانکه حمزه عموی پیغمبر برای سدجوع چیزی نداشت وبهمین مناسبت عده‌ای ازدوستانش بفکر او افتادند تا اینکه سعد بن ربیع راه بازار را باو نشان داد وپولی باو داد تا بخریدو فروش کره وپنیره مشغول شد ودر اندك مدتی کارش بالا گرفت وکاروانهائی برای تجارت براه انداخت وجز علی وابوبکر وعمر که در زمینهای انصار بکارهای زراعتی مشغول شدند بیشترمهاجرین زندگانی خودرا ازراه داد وستد تأمین میکردند.

البته بین مهاجرین عده‌ای هم فقیر بودند مخصوصا عربهائی که ازمکه بمدینه آمده مسلمان شده بودند نه‌قادر بتهیه غذا برای سدجوع بودند نه محلی برای استراحت داشتند که پیغمبر آنهارا درمسجد جای داد و از بیت المال بآنها کمك میکرد، وآنها بنام اصحاب صفه معروف میباشند .

بهرحال افکار هردسته بادسته دیگر مغایرت داشت یك طرف شهر محل سکونت مسلمین بود ومحلی متعلق بمشرکان وبت پرستان اوس و خزرج بود.

عده‌ای ازیهود منجمله طایفه بنی‌قینقاع درداخل شهر وبنی قریظ
درفدك وبنی‌نضیر درنزدیك مدینه وسایر یهودیان درشمال شهر سکونت
داشتند، بت پرستان خرزج واوس که هنوزاسلام نیاورده‌بودند ودرنتیج
جنك‌ازهستی ساقط‌شده‌بودند نظرشان‌این‌بود که‌بین مسلمین‌ویهوداختلاف
بوجود آورند .

یهودیان ابتداء از محمد (ص) استقبال کردند تااورا تحت تأثیر
خیالات دور ودرازی‌که منتهی بایجاد اتحاد عرب ویهودباشد قرار داد
ووی را برای ورود درجنگ بامسیحیان آماده سازند.

درمیان این اوضاع احوال واختلافات وتصمیمات وافکارمتضاد
محمد (ص) مصمم شده بود بهرقیمتی که شده‌اوضاع شهرومردم راتابع
یك برنامه و تنظیم سیاسی نماید و براستی ازعهده این امر هم بخوبی
برآمد وبرای‌این‌نظراول‌ازخودمسلمین‌شروع کرد، بدینصورت که‌امرشد
هردونفرازمسلمانان‌بعنوان‌برادرخواندگی دست‌اخوت داده عهدبرادری
ببندند وقبل از همه خود محمد (ص) باعلی‌بن ابی‌طالب (ع) این تعهد
را سپرده برادرخوانده شدندبعد حمزه بازیدبن حارثه (بنده‌آزاد شده
پیغمبر) وسپس بین ابوبکر باخارجةبن زید وهمچنین عمربن خطاب
باعتبان مالك خرزجی اخوت برقرار گردید .

کم کم سایرانصار ومهاجرین هریك دیگری را ببرادرخواندگی
قبول کردند وخیال محمد (ص) ازطرف مسلمین راحت‌شد .

سپس برای‌اینکه‌یهودیان‌را تحت‌نظم سیاسی عمومی یثرب‌درآورد
قرار دادی‌باآنها بست که اتحاد یثرب‌وعقایدوآزادی یکدیگررامحترم

شمارند[۱]. وچنانکه قبلا اشاره شد آنهاهم باین امر بی‌اندازه علاقمند بودند .

درابتدء امر شخص محمد (ص) بایهودیان وعلمای آنها نزدیك شده رفت و آمد نمود تا جائیکه در روز روزه آنها روزه میگرفت و قبله اسلام را بیت المقدس قرارداد وروزبروز براتحاد مسلمین ویهود افزود.

آغاز اختلاف اسلام ویهود

پس از آنکه قرارداد بامضاء تمام رؤسای طوایف مسلمان و یهود وپیروان رسیدمحمد(ص) باکمال جدیت وحسن تدبیر ومواظبت فوق العاده بدون تبعیض همه را وا دار نمود که در امور اجتماعی و اقتصادی و کشاورزی و شئون دیگر باهم یاری کرده خود را برای زندگی بهتری آماده سازند .

مسلمین باکمال صمیمیت ومساوات باهم رفتار میکردند وچنان اتحاد محکمی داشتند که بهیچ قیمتی ممکن نبود برضد هم قیام کرده خطائی را مرتکب شوند ـ هرروز برتعداد مسلمین می‌افزود وازطوایف یهود نیزعده‌ای باسلام گرویدند تااینکه عبدالله‌بن سلام که یکی از دانشمندان وفضلای بزرك یهود بود همینکه خود وخانواده‌اش اسلام آوردند سران یهود که دردین خودبسیارمتعصب بودند میدیدند یهودیان ازدین خود برگشته بوی ملحق میشوند مضطرب شده وچون منظور آنها هم ازبستن قرارداد که تصمیم داشتند بوسیله مسلمین برمسیحیان بشورند عملی نشد .

۱ـ در زندگانی موسی وعیسی چنین شاهکار های سیاسی وجود ندارد و آنها از سیاستمداران در کارهای سیاسی کمك میخواستند وازرجال بزرگان زمان در این امور مدد میگرفتند حال آنکه سیستم فکر محمد (ص) منحصر بخود او ودرخور تمجید و تحسین و شایان ستایش است .

بلکه نفوذ وقدرت معنوی روزافزون مسلمانان ازهمه حیث برخود آنها وحتی مسیحیان تفوق پیدا کرده است لذا وحشت زده بفکر افتادند که برضد محمد (ص) اقدام کنند .

ابتدا برضد پیغمبر ودین اسلام شروع بتبلیغ کرده سپس بتحریك بت پرستان ومشرکان طوایف اوس وخرزج وآنهائیکه روی اختلاف داخلی باسلام روی آورده بودند پرداخته مبارزه بین محمد (ص) ویهود آغاز گردید .

برای اینکار دست بخدعه ودسیسه های زیادی زدند از آنجمله گروهی از بزرگان یهود که بظاهر اسلام میآوردند . همینکه در صف مسلمانان درمیآمدند مدتی خودرا پرهیزکار و پارسا جلوه میدادند و تا مسلمانان جمع میشدند به سؤالات مغلطه آمیزی میپرداختند وبدان وسیله موجبات شك و تردید مسلمانان را فراهم آورده آنها را بدین اسلام ومحمد (ص) سست میکردند ودراین امر بقدری جسارت وبی پروائی میکردند که گاهی منکر مندرجات بعضی مسائل تورات میشدند تادلائل محمد (ص) ودین او را متزلزل سازند .

باری یهودیانیکه بظاهر مسلمان شده بودند دستهٔ نسبتاً بزرگی را تشکیل داده واغلب دربین مؤمنین واقعی بتحریك مردم می پرداختند تاروزی عده ای از آنها درمسجد مدینه دورهم جمع شده آهسته صحبت کرده به ضدیت پیغمبر نقشه میکشیدند، یکی ازمسلمان موضوع رافهمید وبمحمد(ص) خبرداد لذاوی فرمان داد آنهارا ازمسجد برانند، یهودیان که دیدند بیشتر آنها ازطایفه اوس وخرزج هستند یکی ازجوانان خودراوادار به تبلیغ کرده که ایجاد اختلاف کند وی حادثه جنگ بعاث وغلبه اوس برخزج را

بابیانات مهیج یاد آوری کردو همینکه مردان دوطایفه شروع بمشاجره کردند یهودیان خارج شدند .

اختلاف و کشمکش مسلمانان بایهود چنان سخت شد که بکلی قرار داد رافراموش کرده وازمشاجره لفظی کاربزدو خورد کشید . ویهودیان شروع بتحریك اعصاب مسلمانان و گفتار توهین آمیز کرده حتی نسبت های ناروائی بخدا میدادند .

چنانکه روزی یکی ازجوانان یهودبنام فنحاس درحضورابوبکر گفت :

خدابما نیازمنداست ومابخداهیچ احتیاج نداریم وخدابماالتماس میکند بقدری ازاین رویه سخن گفت که ابوبکر باوجود خضوع وملایمتی که داشت سیلی محکمی بصورت او نواخت و گفت :

بخدا اگر بین ما و شما پیمانی نبود سرت را با شمشیر جدا میکردم .

باری یهودیان بمبارزه لجوجانه خودادامه میدادندبهر نیرنگ وحقه بازی متوسل میشدند ودر برابر مسلمین صف نیرومندی بوجود آورده ازیك طرف بین مسلمانان دوئیت ایجاد میکردندازطرفی بت پرستان راتحریك مینمودند ازیك سو درصدد فریب محمد (ص) برمیآمدند .

چنانکه در آن اوقات بین دونفر ازطایفه بنی نضیر و بنی قریظه که یهودی بودند زنای محصنه روی داده بود و چون زانی ازطبقه اشراف بود علمای یهودازوی جانبداری میکردند وفتوادادند طبق شرع اسلام که حد زنای غیرمحصنه یکصدضربه تازیانه است حکم بایداجرا گرددولی بستگان زانیه این حکم راخلاف میدانستندواصرار داشتند که باید حکم

اعدام صادر گردد.

در اثر این غائله علمای یهود که تحت تأثیر نفوذ زانی و کسان مقتدر وی قرار گرفته بودازجهت حفظ ریاست خود ازصدورحکم شرع یهود خود داری میکردند بالاخره باهم مشورت کرده گفتند که فتوای این امر رابمحمد (ص) واگذار کنیم که اگرفتوابتازیانه دهد که هم نظر ما تأمین شده وهم بدانوسیله مسلمانان‌را تحریك میکنیم که پیغمبر شما ازحکم خداعدول کرده واگر که حکم برجم دادنمیپذیریم. این نقشه بموقع اجرا شد وطرفین نزد محمد (ص) آمدند وقضایارا توضیح داده استفسار نمودند پیغمبر گفت:

اگرحکم مرا می‌پذیرید سنگسار وکشتن است، خیبریها گفتند در تورات که حکم رجم نیست فقط تازیانه است.

محمد (ص) گفت: درتورات‌هم بجزاین نیست که من حکم میکنم یهودیان گفتند چنین نیست محمد (ص) گفت:

آیابحکم بنصوریا (یکی ازعلمای یهودبود) راضی هستید؟ پاسخ دادند بلی اوداناتر ازهمهٔ علمای یهوداست.

پس اورا حاضر کردند وقتیکه پیغمبر حکم زنای محصنه راسؤال کرد وی گفت که حکم تورات دراین مورد رجم بود اما احبار گذشته یهود درباره اشراف این حکم را اجرانمیکردند فقط درباره افراد فقیر عمل نمودند.

چنانکه یکی ازامرا و ملوك مازنائی کرد حتی حکم تازیانه هم صادرنکردند ولی درباره طرف او که زانیه ای ناتوان وبی بضاعت بود حکم سنگسار دادندلذااین امرموجب شد که طبقات دیگرباهم همدست

شده گفتند که اول بایدامیرزانی سنگسار شود بعدزانیه ، وچون علمای یهود قدرت اجرای آن حکم را نداشتند نشستند وتصمیم گرفتند که در باره عموم حکم تازیانه باشد ورجم را منسوخ کردند و کسی هم بر آن اعتراض نکردزیرانسخه توراتجز دردست احبار پیش کسی نبوده و نیست .

یهودیان چون این بشنیدند باسرافکندگی مراجعت کردند(شان نزول آیه ٤٨ (**انا انزلنا التورية فيها هدى و نور . . . -** این قضیه است .)

ودرقضیه دیگری اشراف وعلمای یهود پیش محمد (ص) آمده گفتند .

تومقام ومنزلت ونفوذ مارا دربین یهود میدانی اگر بنفع ماحکم کنی خود ما پیرو توشده وسعی میکنم طوایف ماهم بتو بگروند (در صورتیکه گفتار آنها حیله‌ای بود وصحتی نداشت واختلافی نبود فقط برای اینکه وی را بفریبندوحکم اورا ملاك سستی دین اسلام کنند بآن صحنه سازی مبادرت کرده بودند) ولی محمد (ص) گفت :

من هرگز برخلاف حق وحقیقت حکمی نکرده ونخواهم کردو لواینکه تمام موجودات عالم علیه من برانگیزند وآیات : (**وان احكم بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهواء هم** واحذرهم . . . . .) در این مورد نازل شده است .

بهرحال دسیسه وخصومت ودشمنی یهود روز بروزشدت یافت تا عاقبت چنانکه خواهد آمد منتهی بجنگ خیبروسرکوبی یهودیان گردید

تغییر مکه اسلام

درابتدای اسلام برای مماشات بایهود قریب چهارده سال قبله اسلام بیت المقدس بود ، تااینکه هفده ماه از اقامت پیغمبر در مدینه گذشت

روزی محمد (ص) درمسجد قباء مشغول نماز عصر بود که درر کعت دوم نماز، وحی آمد و آیه **١٤٣** ازسوره بقره (**قد نری تقلب وجهك في- السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ماكنتم فولوا وجوهكم شطره**) نازل شد و حضرت درهمان اثناء نماز در رکعت سوم بطرف کعبه برگشت و مؤمنین تعجب کردند و جز علی علیه السلام کسی درتغییر قبله از پیغمبر متابعت نکرد (بعضی نوشته اند که همه تبعیت کردند) لذا قوم یهود زبان باعتراض گشوده گفتند که درخدا تزلزل رای نیست اگر پیغمبر اسلام بحق بود قبله‌ایرا که خدا تعیین کرده تغییر نمیداد .

پس آیه ١٤١ سوره بقره (**سيقول السفهاء من الناس ماولاهم عن قبلتهم التی كانوا عليها قل الله المشرق والمغرب يهدی من يشاء الی صراط مستقيم**) نازل شد که میفرماید .

خواهند گفت: بی‌خبران که چه‌بر گردانید مسلمانهارا ازقبله‌ایکه داشتید .

بگو که مشرق ومغرب هردومال خداست هر که را خدابخواهد هدایت براه راست میکند .

انجمن مسیحیان نجران و یهودیان و مسلمین در مدینه

باوجودیکه یهود دست بعملیات تخریب و تحریك و دشمنی زده بود ولی بعلت اینکه قوم یهود درعربستان پیشوا ورئیس مقتدری نداشتند چندان تأثیری درارکان اسلام نداشتند وازطرفی قدرت اسلام روزافزون میشد وسکنه حجازبلکه مناطق چهارده گانه شبه جزیره عربستان متوجه نفوذ پیغمبر شده بودند.

در آن اوقات درمنطقه نجران که ازمناطق مسیحی نشین و بسیار آباد عربستان بودعده ای ازمسیحیان مقتدر ومتنفذ وثروتمند سکونت داشتند که اکثر کشیشهای سایر کشور ها با نظر بزرگان آنها تعیین میشد .

و در حقیقت نجران از لحاظ مذهبی رقیب ارمنستان بشمار میرفت .

پس از اینکه محمد(ص) بمدینه آمد و با یهودیان روابط حسنه برقرار کرد مسیحیان که یهود را دشمن آشتی ناپذیر نصاری میدانستند کینه محمد (ص) را هم در دل گرفتند ولی چون در فاصله کمی اسلام نیرومند شده بود آنها حس میکردند که قدرت مبارزه با مسلمین ویهود را ندارند از اینرو مدتها بسکوت گذراندند همینکه از اختلافات و جدال مسلمانات با یهودیان مستحضر شدند فرصت را غنیمت دانسته شصت نفرمسیحی که بین آنها چند تن از بزرگان و پیشوایان مسیحیت بودند بعزم استیصال وبرچیدن بساط اسلام وتضعیف یهود بمدینه آمدند چون مورد حمایت سلاطین روم بودند بی پروا بسرزنش یهود و تحقیر

اسلام پرداخته و با جلال وجبروت فوق‌العاده‌ای تقاضا کردند که مجلسی برای بحث وانتقاد ترتیب دهند پس ازاینکه مجلس تشکیل شد پیروان اسلام و یهود و مسیحیت جمع شده مخالفین با محمد(ص) بمشاجره و مجادله پرداخته هریك برای مغلوبیت طرفین استدلال واستناد میآورند.
مسیحیان دم‌ازخدائی عیسی میزدندویهودیان صحبت ازعزیرفرزند خدا! میکردندومنکرعیسی‌ومحمد(ص) میشدندمحمد(ص)ضمن‌تقبیح نظریات آنان که درباره خدائی وفرزندی عیسی وعزیر گفتگو میکردندازخدای یگانه‌دم‌میزدودلائلی برردآن‌نظریات‌اقامه‌مینمودووقتیکه‌یهودیان‌ومسیحیان سئوال‌میکردندکه بکدام یك ازپیغمبران ایمان دارد پاسخ میدادبخدای یگانه وآنچه راکه‌برای‌مافرستاده وهرچه رابابراهیم‌واسمیعیل واسحاق ویعقوب وفرزندان اوموسی وعیسی وپیغمبرانی که ازجانب خدا آمده‌اند مؤمن‌هستم وهمه فرستادگان خدایند و همهٔ ما فرمان بردار خدائیم.
این‌انجمن‌هاچندبارتشکیل‌شدومحمد(ص)بخوبی‌ثابت‌کردکه‌پیروان یهود ومسیح بعضی ازموارد کتابهای تورات وانجیل راتحریف کرده اند والاآنچه راکه پیغمبران آورده اند تمام برای نظام اجتماع وبنفع بشر بوده ونفس‌الامرهمه‌یك حقیقت‌ویك مقصوداست(۱) وآنها رابدین‌اسلام دعوت مینمود و بقدری مستدل و محکم و منطقی صحبت میکرد که هیچیك تاب مقاومت نداشتند و از هر طرف که وارد میشدند و ایراد میکردند.
با نهایت فصاحت و بلاغت ایرادات آنهارا ردمینمود وآنها اکثراً

---

۱ - قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبدالاالله ولا نشرك به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانامسلمون (آیه ۵۷ سوره آل عمران).

در جواب وا میماندند وچون در مشاجره خود محکوم میشدند عاقبت صحنه عوض شد و در بین مباحثه مذهبی بین یهودیان و مسیحیان کار به مجادله کشید و آتش کینه دیرینه طرفین که سالیان متمادی دردلشان بود شعله ورشد وبجان هم افتاده آبروی یکدیگررا میبردند وبالاخره نتیجه این انجمن ها بنفع اسلام و ضرریهود و سرافکندی مسیحیان تمام شد که شرح آن درقرآن آمده است .

با این حال یهود بجای آنکه شرمنده و منفعل باشند بعد ازختم انجمن های مدینه زبانشان تیزتر وکینه آنها بیشترشده درگوشه وکنار بفریب مسلمانان پرداخته وبیش از پیش درانحراف آنها میکوشیدند و بعدها همینکه عده‌ای بیعت خود را ازمحمد(ص) پس گرفتند آیه های (ان تطیعو .....) . (کیفتکفرون) نازل شد .

محمد(ص) شب و روز برای تقویت اسلام میکوشید ومؤمنین را به نیکوکاری وبرادری تشویق وترغیب میکرد وخود نمونه انسان‌کاملی ازآن صفات پسندیده بودوهرگاه برمنبرمی‌نشست بمسلمان‌درس اخلاق وجوانمردی وگذشت وفروتنی وراستی ودرستی میآموخت وآنان را از خشم وشهوت ودروغ ومکروظلم وستم برحذرمی کردومیگفت : خدای یگانه راستایش‌کنید و درراه او وهمنوعان خود راستی راپیشه سازیددر هرکاری‌خدرا شاهدوناظربدانیدوحص شجاعت وامانت وتقوی‌را درخود تقویت کنید وازهیچ کس بجزخدا نترسید، اوست آفریننده ونگهدارنده بشرومخلوق خود .

پیغمبردر این‌اوقات دارای شخصیتی بارزوموقعیتی خاص بود، هم

امورقضا را اداره میکرد هم سمت فرمانروائی داشت و درعین حالیکه مشغول امور روحانی بود امورعرفی وعادی راملحوظ نظرداشت. بقدری محبوب ومحترم بود که مسلمانان سرازفرمانش برنمی داشتند ویهودیان هم نمیتوانستندعظمت روحی وبزرگواری اورا انکار کنند. همین صفات بازر وقدرت روحی اوبود که مسلمین مدینه مانند سدآهنین دربرابریهودیان خودنمائی کرده و آنان را مقید بفروتنی کرده بودند .

محمد(ص) بافراغت خاطرمشغول تعالیم اسلامی وارشاد وهدایت مردم بود و درعین حال از فکرتوسعه وانتشار دین خود غافل نمیشد و بهمین منظور دسته های چند نفری باطراف اعزام می داشت که مردم را بدین اسلام وخدا پرستی دعوت نمایند .

شهرت قدرت اسلام بسرعت درشبه جزیره عربستان منتشرمیشد و ازطرفی مسلمانان هم درامور اقتصادی وتجارت بایهودیان رقابت می - کردند وهمین امور آنها را مضطرب کرده بچاره اندیشی پرداخته ودرصدد برآمدند که باتمام قدرت بمبازه برخیزندوچون شنیده بودند که مسلمین درخصوص اموال خود که درهنگام مهاجرت درمکه بجا گذاشته بودند به محمد(ص) گوشزد کرده و تقاضا داشتند ترتیبی بدهد که اموال آنها از یدقریش خارج گردداین خبر راباتحریف وجعل مطالبی بمکه وقریش رسانده و اضافه کردند که مسلمانان تصمیم دارند افراد خود را برای جنگ و غارت شما آماده سازند .

قریش که می پنداشت محمد(ص) تا مکه راقبضه نکندندست بردار نیست و پیمان سیاسی مدینه پیغمبر را دال برتصمیم جنك اومی دانست بسهولت این اخبار جعل راقبول کرده وخودرا برای مقابله مجهز می -

ساختند وچون تجهیزات قریش باطلاع محمد (ص) رسید در صدد کسب اطلاع بیشتری بر آمده و عده‌ای را مأمور کرد که برای تحقیقات لازم به حوالی مکه حرکت کنند .

بهمین‌مناسبت دسته سی‌نفری بریاست حمزة‌بن‌عبدالمطلب حرکت کرد وسران‌قریش‌هم که مراقب‌اوضاع بودند بحال‌آماده باش دراطراف مکه پراکنده بودند. حمزه درسواحل دریا باابوجهل ودسته سیصدنفری سواراو برخورد کرد و همینکه ابوجهل حمزه رادید حال تعرض بخود گرفت و حمزه نیز برای پیکارخود را آماده کرد ولی مجدی‌بن عمرو جهنی بمناسبت اینکه با هر دوسابقه دوستی داشت میانه راگرفته مانع بروزجنك شد، حمزه‌بدون پیکارمراجعت کردو چون بحضورمحمد(ص) رسیدجریان راشرح داد وآمادگی قریش را اعلام کرد .

محمد(ص) ازآنروز بفکرتجهیزوتقویت نیروی خودپرداخت وبار دیگرعبیدة‌بن حارث رابرای‌کسب خبربا ٦٠ نفرسوارازمهاجرین بطرف مکه فرستاده وآنها تا ناحیه حجازپیش رفتند ودرآنجا باگروه دویست نفری‌قریش که‌ابوسفیان دررأس آنها قرارگرفته بود تصادف کرده بدون تصادم بمدینه مراجعت نموده ولی دراین تصادف سعدبن‌ابی وقاص تیری بسوی آنها انداخت ودرمدینه قضایارا برای پیغمبرتعریف کرد

چندی بعد برای بارسوم بسعدبن ابی‌وقاص مأموریت داده شد تا باتفاق عده‌ای که بروایتی هشت نفر و بروایت دیگربیست نفر بودند بجانب مکه روانه شوند . این دسته تا سرزمین حجاز برفتند و پس از کسب اخباربدرن هیچگونه تصادف وتصادمی بمدینه برگشتند .

پیغمبربرای تحکیم موقعیت خود ناگزیر بود که شخصاً باطراف

مدینه حرکت کرده با بعضی ازسران قبایل عرب تماس بگیرد تا با گرفتن تعهد وبستن قرارداد آنها را برای حمله احتمالی قریش آماده سازد. بدین منظور مسافرتهائی بطرف ابواء تاودان نمود. چندی بعدازمراجعت سفر دیگری به بواط کرد و بار دیگر به عشره مسافرت کرد ودراین مسافرت ها توانست که با عده ای ازسران قبائل قرارداد دوستی ومودت ببندد و پس از چندروز توقف وقتی که بمدینه برگشت شنید کرزبن جابر فهری که با مردم قریش رابطه داشت برشتران و گوسفندان اهالی مدینه دستبرد زده وبطرف مکه بیش رفته است چون این خبر بمحمد (ص) رسید زیدبن حارثه را بسمت سرپرستی مردم مدینه گذاشت و شخصاً بتعقیب کرزبن جابر از مدینه بیرون رفت وتاحوالی بدر بجستجو پرداخت وچون اورانیافت بمدینه برگشت .

این دستبرد موجب شد که یهود مسلمین را بعنوان بی لیاقتی و بیعرضگی سرزنش کنند لذا گروهی از مسلمین اطراف محمد (ص) را گرفته گفتند کار ما مسلمانان بجائی رسیده که ازیك طرف اموالمان را قریش در مکه توقیف کند از طرف دیگر بوسیله همدستان خود گاو و گوسفندان ما را ببرند و عاقبت جسارت را بآنجا بکشانند که ما را در مدینه محاصره وغارت نمایند؟ محمد(ص) آنهارا بسکوت دعوت کرد و گفت : چنانکه میدانید قریش خود را برای مقابله بـا ما آماده کرده است . واز اخباری که میرسد صفوف منظم آنها حوالی واطراف مکه را تحت کنترل شدید قرارداده اند برشما نیزواجب است که درحفاظت شهر بکوشیدومواظبت کنید که بـار دیگردستبردی نزنند بایدحوالی شهر را مراقبت کنید، ضمناً باصحاب خود دستورداد که مواظب رفتارواعمال یهود باشند زیرا خطرآنها زیادتر از قریش است، رفت و آمد یهودیانی که به

طرف مکه میروند تحت نظر بگیرند و برای اینکار لازمست چندین دسته سوار همیشه آماده باشند و تمام راهها را زیر نظر بگیرند که مسلمین غافل گیر نشوند، سپس عبدالله حجش را خواسته بوی مأموریت داد با دسته ای ازمهاجرین برای مواظبت راهها و کسب اطلاع بسوی مکه حرکت کند. ضمناً نامه‌ای سر بسته بوی داد و گفت آن نامه را پس از دو روز راه پیمائی بخوان ومفاد آنرا اجرا کن و یاران را با کراه بکاری وادار مکن.

عبدالله حجش درماه رجب سال دوم هجری باگروهی حرکت کرد پس ازدوروز، نامه راخواند که چنین نوشته بود:

وقتی این نامه را خواندی تا نخله (میان مکه وطایف) بروودر آنجا منتظر قریش باش وازاخبار آنها آگاه شو.

عبدالله مفاد نامه را برای یاران گفت و اضافه کرد که اکراهی هم در این امر نیست ومختارید، همه یاران تبعیت کرده همراه او رفتند

ولی سعد بن ابی وقاص وعتبة بن غزوان که شترهای خودرا گم کرده بودند بجستجو پرداختند وپس ازرفتن عبدالله جحش سعد وعتبه اسیر قریش شدند وگروه مسلمین تانخله برفتندوهرقدرمنتظرسعدوعتبه شدند از آنها خبری نشد تادرروز آخر رجب قافلهٔ قریش که ازشام بسوی مکه میرفتندوعمرو بن خضرمی سرپرست آنها بود بنخله رسیدند درآنوقت عبدالله جحش یاران خودرا برای مشاوره خواسته گفت ماهرگز نمیتوانیم ببینم که دونفر ازبرادران ما باسارت قوم قریش که آنهمه آزار برماروا داشتند درآیندواگرانیها را رها کنیم امشب بمکه خواهند رسید واگردست بجنگ وپیکار زنیم ماه حرام است وما

اجازه چنین اقدامی رانداریم

مسلمانان که دانستند برادران آنها اسیر کفار قریش میباشند وبایادآوری بدرفتاریهاومصیبت هائی که ازقریش دیده بودندعصبانی شده ومخصوصاً وقتیکه‌دیدند. کالای فراوانی باقافله مزبورمیباشد گفتنداگر ماآنهارارها کنیم‌چون‌اسیر ازما گرفته‌اند باعث شکست اسلام‌است‌وروحیه مسلمین متزلزل خواهد شد باید باضبط این کالاو گرفتن‌دواسیر بعوض‌عتبه وسعدمانع‌این‌شکست شده‌ورفتار آنها را جبران کنیم، لذا اکثرمسلمین ازجحش‌خواستند که اوهم تبعیت کند دراین اثناء یکی‌ازمسلمین بنام‌واقد تیری بسوی عمروبن خضرمی رها کرد که وی در اثر آن درگذشت و مسلمانان‌با گرفتن‌دواسیر قافله‌را بمدینه‌نزدمحمد(ص) بر گرداندندوضمن اینکه خمس غنیمت‌را برای پیغمبر بردند موضوع‌را مفصلا شرح‌دادند .

محمد(ص) بمحض اینکه ازجریان مطلع شد باتندی آنهارا مورد سرزنش قرار داده گفت : من کی چنین فرمانی را داده بودم آنهم درماه حرام . سپس قافله و دو اسیر را نگهداشت و هیچگونه تصرفی در آن ننمود .

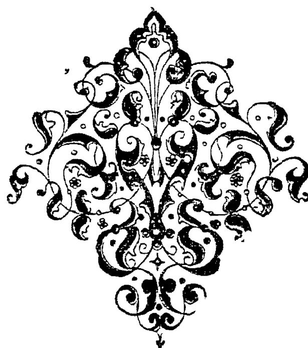
قریش که از جریان امر با اطلاع شدند حربه‌ای برای تبلیغ خود بدست آورده هر کجا رسیدندآوازه در انداخته که یاران محمد درماه حرام بقتل وغارت وگرفتن اسیرمبادرت‌کرده‌اند و اعراب را بدینوسیله تحریک‌میکردندولی‌محمد (ص) بموجب آیه نازله۲۱۷ ازسوره‌بقره(۱) که چنین می گوید :

۱ـ یسئلونك عن الشهرالحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر وصد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر عندالله والفتنه اکبر من القتل ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا .

میپرسند ترا ازجنك در ماه حرام، بگو جنك‌در این ماه گناهی است بزرك وازراه خدا بازگشتن وکافرشدن ولی بیرون‌کردن ساکنان مسجدالحرام درپیش خدا ازاین بزرگتراست وفتنه بدتراز قتل است و باشما جنك میکنند تااگربتوانند شمارا ازدین خود برگردانند.

قریش میخواستند باانجام فدا اسرای خودرا ازمسلمین بگیرند ولی محمد (ص) گفت فدا از کفارقبول نمیشود مگر دویار مارا بدهید تااسیران آزاد شوند قریش ناگزیر عتبه وسعد را روانه کردند وپیغمبر نیز آن دواسیررارها کرد که‌یکی‌ازآنهابنام‌حکم بن کیسان اسلام‌آوردو درمدینه ماند .

همین‌حادثه‌موجب‌اختلاف شدیدی شد وچنانکه درفصل‌جنگهای معروف زمان پیغمبر خواهد آمد عاقبت باعث خونریزی و جنگهای آینده گردید .



قسمت دوم

فصل اول

جنگهای معروف زمان پیغمبر

درحدود هشتاد جنگ درزمان پیغمبر بین مسلمین ومخالفین روی داد که چون شرح تمام آنها ازگنجایش این کتاب خارج است وازطرفی همهٔ آنها حائز اهمیت فراوان نیست لذا دراین فصل ضمن شرح بعضی ازحوادث، بذکر غزوات مهمی که اتفاق افتاده است مبادرت میکردد .

غزوات معروف عبارتند از:

بدر ـ احد ـ احزاب (یاخندق) خیبر ـ موته ـ حنین ـ تبوك ـ که بترتیب توضیح داده میشود .

جنگ بدر

پس از استقرار کامل مسلمانان در مدینه و پیدا کردن قدرت و نیرو ، محمد (ص) برای اشاعه اسلام درشبه جزیره عربستان مصمم گردید خودرا برای تجاوزات قریش وسایر مخالفین آماده سازد وچنانکه ذکر شد یهودیان مدینه که ازمسلمانان وحشت داشتند درصدد تحریك بعضی از قبایل بت پرست مدینه وبت پرستان مکه (قریش) برآمدند وپیغمبر که قریش را آماده تجاوز میدید با چندسفر کوتاه بحوالی مدینه عده‌ای از سران قبایل را باخود همراه و معاهده دوستانه و قرار داد مودت بست وازطرفی واحدهائی رامرکب ازجوانان اسلام برای حفظ راهها و کسب

اخبار باطراف مکه فرستاد که یکی از آن واحد ها بریاست عبدالله جحش در نخله با قافله تجارتی ابوسفیان تصادف کرد و منجر به گرفتن اسیر و آوردن قافله بمدینه وسپس مبادله اسرا گردید .

این موضوع مرحله جدیدی را برای مسلمین بوجود آورده بود بدین‌معنی که‌ازطرفی کفارقریش تصمیم گرفتند باجنك وپیکارجبران این خسارت را بکنند وازجانبی مسلمین‌هم برای پس گرفتن اموال خود که درمکه بجاگذارده بودند مصمم بودند که بهرقیمتی‌شده‌ایستادگی کرده و در راه پیشرفت این منظور مساعی خود را بکاربرند .

قریش در این جریانات سوء استفاده کرده کوشش میکرد ببهانه اینکه‌محمد(ص)درماه‌حرام موجب‌قتل وغارت شده‌است مردم عربستان‌را بشوراند. پیغمبرنیزیقین‌داشت که‌ازراه مماشات‌ومسالمت ممکن نیست با قریش کناربیاید ، تا آنکه‌چندی بعدخبریافت‌ابوسفیان مردم مکه‌رابرای حمله بمدینه‌برانگیخته‌وعده‌ای‌راباخود موافق‌وهمدست نموده‌ولی‌چون تصمیم دارد ابتدا برای تجارت بشام رود لذا عده‌ای را مامورکرده‌که درغیاب اوبتحریك وشوراندن‌مردم علیه محمد(ص)اقدام‌کنندکه‌اکثریت اهالی مکه برای حمله بمدینه هم عقیده شوند ، ضمناً ابوسفیان چون حدس میزدکه ممکن‌است مسلمانان‌بقافله تجارتی‌اوتجاوز کننداز‌اینرو عده‌ای را در این تجارت سهیم‌کرد وبالاخره درپائیز سال دوم هجرت ابوسفیان باقافله بزرگی بسوی شام‌حرکت کرد .

محمد (ص) بوقوع حمله قریش اطمینان داشت ، شب و روز خود را تقویت میکرد ولی جیزیکه اورا ناراحت‌کرده بود موضوع تامین هزینه جنگ احتمالی بود لذا وقتیکه باو خبر رسید ابوسفیان

با قافله بزرگی بسوی شام حرکت کرده‌است . عده‌ای را بتعقیب قافله فرستاد ولی بآن دسترسی پیدا نکردند ازاینرو پیغمبر طلحة بن عبیدالله وسعیدبن زیدرا فرستاد تا از برگشت قافله اطلاع پیدا کنند، آن دوتن حرکت کرده در حوراء در خیمه کشد جهنی منتظر ورود قافله شدند هنوز از آن دو نفر اطلاعی نرسیده بود که محمد (ص) مطلع شد قافله ابوسفیان که بیش از پنجاه هزار دینار کالاهمراه‌دارد بحوراء رسیده‌است لذا دیگر منتظر خبر ثانوی نشده باعده ای‌از مسلمان بطرف قافله‌حرکت کرد .

همینکه ابوسفیان بحوراء رسید نزدجهنی فرودآمد، واطلاعاتی از اوضاع مسلمین‌وتصمیمات آنها خواست، جهنی هیچگونه اطلاعی باو ندادلیکن‌ازکسی شنیدکه مسلمین‌درصدد او وقافله‌اومیباشند چون‌پیش ازسی یاچهل‌تن همراه نداشت برای حفظ قافله ضمضم بن عمرورا برای گرفتن کمك بمکه فرستاده و وی همینکه بنزدیك مکه رسید گوشهای شترخودرا بریده جهازش را وارون کرد وفریاد بر آورد: ای مردم مکه اموالتان درخطراست مسلمین درتعقیب ودستبرد قافله هستند ، وباسر و صدای‌فراوان مردم‌رادورخودجمع کرد وهمینکه ابوجهل براین موضوع واقف گردیدباآوازبلندقریش راکه‌درکالای کاروان‌مزبورسهیم‌بودندبکمك ابوسفیان بسیج کرد وباستثناء ابولهب‌تمام اشراف وجوانان قریش‌بطرف قافله حرکت کردند ،

در روز هشتم ماه رمضان محمد (ص) ابالبابه‌رابرای حفظ مدینه و تمشیت امورمسلمین ماموریت داد وخود با ۳۰۵ تن ازیاران حرکت کرده بسرعت راه می‌پیمود ودربین راه ازوضع ابوسفیان وقافله اواخباری

کسب میکرد ووقتیکه شنید قسمت اعظم مردم‌قریش برای حمایت‌قافله ابوسفیان حرکت کرده‌اند باابوبکروعمر مشورت نموده ونظر اصحاب دیگررا نیز پرسید، مقدادبن عمرو گفت هرچه‌را خدای بتو نموده است انجام ده توبرو جنك کن ما باتوئیم . پیغمبر گفت‌ای انصار شما نظرتان چیست . سعدبن معاذ که پرچمدار انصار بود گفت : درست است ما تعهدکرده‌ایم که چون فرزندان خود ازتوحمایت کنیم ولی پیمانی برای جنگ نبسته‌ایم لکن ازآنجائیکه بتو ایمان داریم و شهادت داده‌ایم دین تو برحق‌است لذا مطیع و فرمانبر توهستیم‌اکنون هر گونه تصمیم داری اجرا نما ماتاآخرین نفس باتوهستیم وازهیچ خطری باك نداریم. سپس پیغمبر در حالیکه چهره‌اش از خوشحالی بر افروخته بود فرمان حرکت داد وهمینکه بنزدیك بدررسیدند پیرمردی ازراه‌رسید وپیغمبر از وی اخبار قریش را پرسید معلوم شد که‌قافله بزودی میرسد .

محمد (ص) علی‌بن ابی‌طالب (ع) و زبیربن عوام و سعدبن ابی وقاص را باچندتن دیگر برای‌کسب خبر بسوی چشمه بدر فرستاد ،آنها حرکت کرده ودربازگشت دوغلام همراه‌خودآوردند تامحمد (ص)محل توقف قریش وعده‌آنها را سؤال کند ، غلامان از تعداد قریش اظهار بی اطلاعی کردند ولی گفتند هر روز ۹ یا ۱۰ شتر میکشتند پیغمبر از این گفته حدس‌زدکه عده‌آنها در حدود نهصد یا هزار نفراست .

پیغمبر بار دیگر دونفر ازیاران خودرا برای‌گرفتن خبر بطرف چشمه فرستادآن‌هادرکنار تپه ای‌ایستاده بودند که بین‌کنیز و دوست وی‌راجع بقافله قریش حرفی بمیان‌آمدلذا ازگفتگوی آن دو دانستند که فردا یاپس فردا قافله میرسد .

روز بعد ابوسفیان که ازطرف مسلمین خیالش نار حت بودبرای گرفتن خبر از قافله جلو افتاد و همینکه بسر آب بدر رسید مجدی بن عمر و را دید ، سؤال کرد کسی رادیده‌ای؟ وی بااشاره دست گفت دو نفر سوار درکنار آن‌تپه‌ها بودند وسایرین نیز درهمین‌حوالی اقامت کرده‌اند لذا ابوسفیان بسرعت برگشت وراه قافله‌را برگرداند .

روز بعدمحمد ص مطلع شد که‌قافله‌ازراه‌دیگری‌عبور کرده‌است‌ولی قوای‌قریش بجای‌مانده اند،همینکه بعضی‌ازمسلمین دانستندغنیمتی در کار نیست بنای مشــاحره‌را گذاشتند و بعضی‌تصمیم بمراجعت گرفتند که‌دراین هنگــام آیه :

واذ یعدکم‌الله احدی الطائفتین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم و یریدالله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابـر الکافرین (۱)

نازل گردید وهنگامیکه آنرا بر مسلمانان خواند آنهائیکه در جنك وپیکار تردید داشتند ازگفته خود پشیمان شده وهمگی خودرا تسلیم حکم خدا واراده پیغمبر نمودند .

وقتیکه قافله قریش بامحل خطر فاصله زیادی گرفت ابوسفیان‌و مروان بقریش گفتنداینك که‌قافله ازدستبرد مصون مانده دیگراحتیاجی بتوقف‌ومقابله بامسلمین نداریم همین قدربرای مسلمانان کافی است که رنج سفر و ناراحتی را تحمل کرده اند ودست خالی بمدینه مراجعت میکنند ولی ابوجهل بانظر ابوسفیان مخالفت کرد وگفت بخدا قسم تا

۱- هنگامیکه خدا یکی از دوگروه [کاروان ومردم قریش] را بشما وعده میدهدکه ازآن شما می‌باشدشما میخواهیدگروهی که‌شوکت ندارد ازآن‌شما باشد ولی خدا میخواهد با کلمات وآیات خود حق را ثابت‌کند وریشه کافران را قطع نماید .

ببدر نرسم وسه روز در آنجا بشرابخواری ومشاهده رقص را مشگران نپردازیم ممکن نیست بگذارم بمکه برگردید زیرا باید مسلمانان از شجاعت ونیروی ما مرعوب شوند واگر ببدر نرویم اعراب خیال میکنند ازترس محمد ص وقدرت مسلمین بوده است ومردم ازوی استقبال کرده ودعوتش را همه قبول خواهندکرد بخصوص اینکه جریان عبدالله جحش وقتل عمروبن خضرمی هم در کار بوده واین گمان را قوت داده تائید میکنند .

این سخنان محرك قریش شد لذابجز اخنس بن شریق پیشوای بنی زهره وقبیله او سایر قبایل تسلیم ابوجهل شده برای آماده ساختن کار جنك براه افتاده در عدوه القصوی در پناه تپه‌ای فرود آمدند .

ازآنطرف مسلمانان هم باعزم راسخ برای مقابله باقریش بطرف آب بدر حرکت کردندودرموقع فرود آمدن حباب‌بن‌منذر که ازموقعیت جغرافیائی‌محل اطلاع داشت گفت :

یامحمد این‌مکان‌را بامرخدا انتخاب کرده‌ای یاخود ازانرا نمودی گفت: منظورت‌چیست؟ پاسخ داد زیرا توقف دراین محل مناسب نیست .

گفت اگر مصلحت ایجاب کند تغییر آن بلا اشکال است حباب گفت بکنار آبی که نزدیك دشمن است نزدیك شویم و چاهائی که پشت سر آن است پر کنیم وقبل ازتخریب چاهها حوضی برای خود ایجاد کرده پر آب کنیم تا دشمن در مضیقه بی‌آبی وتشنگی قرار گیرد پیغمبر گفت نظرتو اصلح است وباید امور با مشورت‌انجام گیرد .

پس اقدام بایجاد حوض کردند وهمینکه از این کار فراغت پیدا نمودند سعدبن معاذ سایبانی‌برای‌پیغمبر ساخته وچند مرکب درحوالی

آن آماده کرد و بمحمد ص گفت ما بجنك و بیکار میپردازیم اگر موفق شدیم که باسر بلندی وافتخار همراه تو بمدینه برمیگردیم و اگر مغلوب شدیم تو بر یکی ازمرکب‌ها سوار شده بسوی مدینه عقب نشینی کن ودر آنجا سایر مسلمین که مانند ما بر محبت تو استوار و برعهد خود پایدارند جان تو ودینت را حفظ میکنند.

وقتی کفار قریش بنزدیکی مسلمانان رسیدند مطلع شدند عـده محمد ص سیصد نفر بیشتر نیست ولی سیصد نفریکه همه دلیر وشجاع وباایمان ومتکی بشمشیر وجوانمردی وثباتند وتادر برابر هر کشته یك تن نکشند دست ازجنك بر نمیدارند، روی این اصل که عده‌ای ازبزرگان اطلاعاتی ازروحیه‌قوا وبی باکی پیروان بیغمبر داشتند بجنگ معترض وصلاح در آن میدیدند که بدون جنك وخونریزی بمکه بر گردند منجمله عتبة بن ربیعه فریاد زد ای مردم قریش بخدا قسم شما در باره محمد ص کاری نمیتوانید بکنید اگراو ویارانش را بکشید گروهی ازبستگـان خویش راکشته‌اید و اگر مغلوب شوید دیگر ممکن نیست قریش بعد از این دربرابر مسلمین تاب مقاومت داشته باشد هنوز کلام عتبه تمام نشده بود که ابو جهل باتندی وپرخاش گفت تو می‌ترسی واین سخنان را از وحشت میگوئی سپس ابوسفیان برخواست گفت :

ای عامر خضرمی قاتل برادرت اکنون در چنك ماست و باعده ناچیزی که دارد اسیر ما خواهدشد ولی دوست تو عتبه میخواهدمردم را برگرداند.

عامر ازجای حرکت کرده فریاد زد که ای مردم کجاست غیرت ومردانگی شما محمد ص درماه حرام بقتل برادر من قیام کرد وخدایان

مارا سب میکند وقافله مارا میبرد ولی شما بجای آنکه برای سر کوبی او بمدینه رفته باشید اکنون او که باپای خود باستقبال مرك آمده شما ازوی وحشت دارید و میخواهید ازجلو او فرار کنید . آیا زنان قریش برشما نخواهند خندید؟

سخنان عامر مانند آتشی که درمیان باروتی افتد همه را برانگیخت وهمه همصدا شده وقسم یاد کردند که یابایدمحمد (ص)اسیر یا کشته شود یاقریش، والاکامی بعقب بر نمیگردیم.

اولین تصادف

همینکه این تصمیم قطعی شد ابوجهل که دیدازلحاظ آب مسلمانان غنی هستند ولی خودشان درمضیقه میباشند بخیال افتاد که حوض مسلمین را خراب کند تا هردو در یك موقعیت باشند پس باشاره وی اسود مخزومی ازمیان قریش بقصد تخریب حوض حرکت کرده هنوزچند قدمی بمقصد نمانده بود که حمزة بن عبدالمطلب چنان ضربتی بپای اوزد که بلافاصله درغلطید وبعد از آن بر او تاخته کارش راتمام کرد .

دراین هنگام عتبة بن ربیعه که اظهارات قبلی اورا حمل برترس و وحشت کرده بودند برای اینکه این ظن را مرتفع کند باتفاق برادر و پسرش شیبه وولید ازمیان صف قریش خارج شده درمیان میدان ایستاده مبارز طلب نمود .

حمزه وعلی (ع) وعبیده بجنگ آنها برخواستند ودرفاصله چند دقیقه حمزه وعلی (ع) شیبه ووليدرا ازپای درآوردند وبسرعت بکمك عبیده شتافتند .

مردم قریش که دانستند باجنك های انفرادی قادر بمقاومت نیستند یکمرتبه دسته‌جمعی بجنبش درآمده دو گروه روبروشدند واین واقعه درصبح روز جمعه ۱۷ رمضان اتفاق افتاد .

محمد(ص) ضمن اینکه بآرایش صف های مسلمانان میپرداخت فزونی وبرتری قریش اوراناراحت کرده وازآینده بیمناك بود وبیم احتمال شکست وسرنوشت اسلام کم کم اورا مضطرب کرده بود .

محمد (ص) حق داشت زیرامقابله باعده ایکه تعدادشان سه برابر مسلمین بود کاری بسیار دشوار مینمود بااینحال بانیروی ایمان و توجه بخدای توانا بخویشتن قوت داده ازدرگاه قادرمتعال استمداد وموفقیت مسلمین را خواست وهمانند کسی که بآینده درخشان خود امیدوارشده باشد باحالت وجد ونشاط زائدالوصفی بیاران گفت :

ای برادران چنانکه میدانید قریش بعددازما زیادترند ولی دربرابر قوه ایمان وهمت شما ناچیز و مختصرند اکنون مادست باقدامی زده‌ایم که بستگی بسرنوشت خود ودین خدا دارد شما درسردوراهی سعادت ونکبت قرارگرفته‌اید . کمترین غفلت وتعلل شمارا بدرکات ذلت و سقوط میکشاند ولی غیرت ومردانگی واز خودگذشتگی بشاهراه سعادت دنیا وعقبی منتهی میشود .

بکوشید تاجهان را از ظلمت کفر و جهالت نجات داده خدا را خشنود کنید و یقین بدانید موفقیت باماست در این وقت آیه های ذیل نازل شد :

یاایهاالنبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبو مأتین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفاً من الذین کفروا بانهم قوم لایفقهون . الان خفف الله عنکم وعلم ان فیکم

ضعفاً فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مأتین و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن‌الله والله مع الصابرین (۱)
(سوره انفال آیات ۶۵ـ ۶۶)

همینکه آیه را بمسلمین خواند گفت :

ای‌یاران و برادران تحمل ومقاومت را خدا دوست دارد بنام‌خدا خود را آماده کنید پیروزی باماست.

سخنان محکم محمد (ص) چنان مسلمین را تکان داد که همه شمشیر بر کف بافریادهای الله‌اکبر بطرف دشمن حمله کردند. بلال(بنده آزاد شده) بر امیة‌بن خلف (که سابقاً بقصد کشتن وی اورا در زیر سنك گذارده بود وشرح آن قبلا آمده‌است) بتاخت واورا ازپای‌درآورد معاذبن عمرو بر کشتن ابوجهل دست یافت. حمزه وعلی (ع) وسایر دلیران وشجاعان اسلام ازهرطرف عده‌ای را سرنگون کردند مسلمانان مانند شیر غران با فریاد الله اکبر. الله‌اکبر بر کفار حمله میکردند و ازکثرت نفرات آنها دیگرهیچگونه واهمه ای‌نداشتند.

دراین گیرودار محمد (ص) در قلب گروه مسلمین جای گرفته و مرتباً آنها رابادامه مبارزه تحریص و ترغیب میکرد و بافریاد احداحد میگفت :

برق آسیا بردشمن بتازید که فرشتگان دربین شما هستند وشما را یاری میکنند ودراین وقت این‌آیه‌نازل شد :

۱ـ ای پیغمبر مؤمنان را بجنك تحریص‌کن. اگر ازشما بیست تن صابر باشند بردویست تن غلبه کنند واگر ازشما صدتن باشند برهزار تن ازآنها که کافرند چیره شوند زیرا آنهاگروهی نادان ونفهمند.

اینك خدا بار شما را سبك‌کرد وضعف شما رابدانست اگر ازشما صدتن صبورباشند بردویست تن غلبه‌کنند واگر از شما هزار تن باشند باذن خدا بردوهزار تن چیره شوند و خدا یار صابران است.

اذ یوحی ربك الی الملائکة انی معکم فثبتوا الذین آمنوا سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان (۱)
(سوره انفال آیه ۱۲)

پس از نزول این آیه مسلمانان بانهایت قدرت و دلاوری و تهور بردشمن ضرباتی وارد کرده وبسیاری را ازدم شمشیر گذرانده وعده ای را اسیر نمودند وعاقبت الامر بقیه قریش پابفرار گذاشته مسلمین باسر بلندی و کسب افتخارات فراوان کـه مقدمه پیشرفت های بعـدی و تشکیل امپراطوری اسلام بود غالب شدند.

پس از آن فتح عبدالله بن رواحه وزید بن حارثه بدستور محمد (ص) بمدینه حرکت کردند تا مژده پیروزی را بمسلمین برسانند. آن دوتن در حالیکه برپشت شتران سوار بودند در کوچه وخیابان مدینه فریاد میزدند که گروه انصار مژده بادشماراکه مسلمانان بر کفار قریش نصرت یافتند، ولی حون زید برشتر پیغمبر سوار بود یهودیان این خبر راباور نکرده وگفتند این دوتن دروغ میگویند زیرا شتر محمد (ص) بدون راکب وصاحب خود آمده است.

بهرحال این فتح پشت یهودرابلرزه درآورده بودوازجانبی مردمان قریش را متأثر ومتوحش کرده وهمه درتعجب بودند که مسلمانان باقلت نفر چگونه بکثرت قوای قریش چیره شدند،

پس ازورود مسلمین بمدینه یهود یان که ازقوت دین محمد (ص) در وحشت بودند در این وقت که از احتمال بدست آوردن نفوذ و قدرت اقتصادی و سیاسی اسلام مضطرب شده بودند تصمیم بنابودی

۱ـ هنگامیکه وحی میفرستد خدا بفرشتگان که من باشما هستم آنهاراکه ایمان آورده اند استوارکنید بزودی ترس را دردل کافران میاندازد بالای گردنها و تمام انگشتان شان را برنید.

محمد (ص) گرفتند ومسلمانان ازاین‌قضیه‌اطلاع پیدا کردند .و کینه یهود را دردل گرفتند .

ازاین جهت سالم‌بن عمیر که قبل ازفتح بدربعلت آنکه ابوعفك یهودی‌اشعاری‌برهجومحمد(ص) واسلام سروده بود مصمم بقتل‌او گردید لذا اینك که ضدیت‌یهود وسوء نیت آنهاروشن شده تصمیم‌خودرا اجراء وابوعفك را باضربت شمشیر ازپای درآورد وعمیر نیز عصماء راکه از زنان یهودی وازاسلام عیبجوئی میکرد بکشت .

وقتیکه فرزندان‌مقتوله جسد مادرخودرا دفن میکردندچشمشان به عمیر افتاد و بطرف او دویدند و بتندی سؤال کردند که تو این را کشتی ؟

عمیر گفت آری واگرشماهم حرفهای اورا تکرار کنید شمارانزد او میفرستم درنتیجه این شهامت دیکرجزئت گفتگو نکردند ولی کینه مسلمین‌را دردل میپروراندند .

قتل کعب‌بن اشرف

وقتیکه خبرفتح مسلمین بمدینه رسید کعب‌بن اشرف گفت بخدا اگرمحمد پیروز شده باشد برای مامرك بهتر اززندگیست بعدکه یقین کرد مسلمانان‌غالب شده‌اندبمکه رفته مردم قریش‌را برضد محمد(ص) تحریك مینمود واشعاری دردم اسلام وپیشوای آن میسرود حتی‌درباره زیبائی ونکوروئی زنان مسلمان اشعاری ساخته‌بود که ازحدادب تجاوز کرده بوقاحت پرداخته بود .

این رفتار واشعار، تعصب عده‌ای رابرانگیخت لذایکی ازمسلمین بنزدکعب رفت ازاو سؤال کردکه محمد (ص) را چگونه شناختی گفت آمدن او بمدینه بلائی بودآسمانی ، ولی اوجوابی نداد واز در دوستی

وارد شد تاشبی باچندتن اورا از خانه اش بیرون آورده بقتل او اقدام کردند .

این حوادث سخت یهودیان را مضطرب کرده ولی باوجود آن بیکار نمینشستندو آزارمیکردندچنانکه روزی یکی اززنان عرب برای خریدطلا ببازاریهودیان رفت ضمن گفتگو زن را احاطه کرده ازدرشوخی ومزاحی درآمدند ، تایکی از آنها چادروی را بخاری وصل کرد و درموقعیکه خواست حرکت کند چادر از سراو افتاد وبدن اوعریان شد دراثر فریاد وی یکی از مسلمین برزرگرحمله کرده اورا بجرم این عمل بکشت و یهودیان هم بلادرنك وی را بکشتند .

پیغمبر کس فرستاد وبزرگان یهودیان بنی قینقاع پیغام داد که دست از آزارمسلمین بردارند والامانندقریش منتظر باشند . آنهافرستاده محمد(ص)را مسخره کرده گفتند بمحمد(ص) بگومغرور مباش اگر باما وارد نبرد شوی خواهی دید که ما کی هستیم وچگونه شمارا بسزای اعمالتان مینشانیم .

فرستاده پیغمبر هنگامی این پیغام رابه محمد (ص)رساند که جمع کثیری از مسلمانان حضور داشتند لذا بلا درنگ خود را برای پیکار آماده ساختند.

روزبعد قوای اسلام خانه های بنی قینقاع رامحاصره کرده پانزده روزنگذاشتند کسی ازخانه‌ها بیرون آید وحتی نمیگذاشتند کسی ازخارج خوراکی برای آنهابیاورد درنتیجه این محاصره ناچاربتسلیم شدند و باطاعت محمد(ص) تن دردادند .

محمد (ص) درصدد قتل آنهابر آمده بود لکن درنتیجه میانه گیری عبداله بن ابی از قتل آنها در گذشت و یهودیان بنی قینقاع بطرف شام

مهاجرت کردند .

بارفتن یهودیان بنی‌قینقاع دیگر درداخل شهرمدینه کسی ازاقوام یهودی نبود ومنظور محمد (ص) نیزهمین بود تایك وحدت سیاسی در شهر بوجودآید وسایر یهودیان که درقلاع خیبر وام القری بودند چون باشهرفاصله داشته وبامسلمین کمتر درارتباط بودند تااندازه‌ای مسلمین از خطر اغفال و تحریك مصونیت داشتند و خیال پیغمبر برای مدتی آسوده شد .

حادثه سویق

ولی یکماه که از این واقعه بگذشت ابوسفیان که باشکست مفتضحانه بدر آبروی قریش را ریخته بود برای جبران آن تصمیم گرفت تاقریش را برای جنك مجددی آماده کرده بمدینه بتازد . لکن باتمام جهدی که میکرد این توفیق رفیق وی نبود تااینکه پس ازمدتی دویست یابقولی چهل تن ازقریش را همدست کرده مخفیانه ازمکه خارج شدند وصبحگاهان که بحوالی مدینه (ناحیه عریض) رسیدند یکی از انصار و رفیق وی را گرفته بقتل رسانده ودوخانه بایك نخلستان را آتش زده وازترس اینکه مسلمانان سر برسند بسرعت بجانب مکه تاخت. بمحض اینکه این خبر به محمد (ص) رسید باعده‌ای ازیاران درتعقیب اوبرخواست ولی ابوسفیان باعجله وسرعت عجیبی خودرا بمکه رساند وپیغمبر چون وی رانیافت بمدینه بر گشت و ابوسفیان که خیال داشت بااین حمله جبران واقعه بدر را بنماید درپیش قریش مفتضح ترشد .

این حادثه درتاریخ بنام غزوه سویق آمده است(۱)

۱ــ هنگامیکه ابوسفیان بسوی مکه فرار میکرد برای اینکه بارهای خودرا سبك کنند سویقهائی که همراه داشتند برمین پرتاب میکردند . بهمین واسطه بنام غزوه سویق خوانده شد

پس ازاین واقعه قبائلی که دربین راه مکه ومدینه سکونت داشتند و قسمتی از درآمد آنها بوسیله عبور قوافل تجاری و مسافرین تأمین میشد چون دیدند مسلمین قوت گرفته اند از بیم آنکه مبادا کاروانها بعلت تهدید مسلمین راه را تغییر دهند و درآنصورت راه درآمد آنها مسدود میشود لذا بفکر افتادند که برمسلمانان حمله کرده واین غائله را خاموش کنند.

بدین منظور گروهی از طوایف غطفان وبنی ثعلبه و بنی سلیم هر کدام بفاصله چند روز بحوالی مدینه آمدند تادر فرصت مناسبی برمسلمانان بتازند.

لکن قبل از اینکه دسترسی پیدا کنند محمد (ص) باخبر میشد و آنهارا تعقیب ومتواری کرده مقداری غنائم بدست میآورد.

دراین اوقات یهودیان اطراف شهرمدینه که ازکشتن کعب بن اشرف واخراج بنی‌قینقاع دراضطراب بودند نزد محمد (ص) آمده ازقتل کعب اظهار نگرانی و گله کردند.

پیغمبر گفت اگر کعب بااشعارخود مارا هجونمیکرد وبنی‌قینقاع تجاوز و آزار نمیکردند در امان بودند و بالاخره بپشنهاد شد که قراردادی ببندندتاطرفین امنیت داشته باشندبااین وصف یهودیان باحال ترس بسربرده و کینه مسلمانان را دردل همپروراندند.

تهور وشجاعت مسلمانان کاررا برقریش سخت کرده بود وچون اهالی مکه ازراه تجارت زندگی میکردند وبرای حمل کالاهای تجاری بایستی از راه ساحل استفاده کنند و بعلت همدست شدن محمد (ص) باساکنین ساحل قوافل آنها درمعرض تهدید وخطرقرارگرفته بود لذا

تصمیم گرفتند برای فرستادن کالا بشام از راه عراق استفاده کنند و اولین قافله‌ای که از راه عراق مصمم بحرکت شد قافله صفوان امیه بود که کالای آن بیش از صد هزار درهم ارزش داشت، قبل از اینکه قافله حرکت کند یکی از مسلمین که در مکه بود از این تصمیم مستحضر گردید حرکت کرد همینکه بمدینه رسید موضوع را باطلاع محمد(ص) رساند پیغمبر فوراً زید بن حارثه را باصد سوار برای گرفتن قافله فرستاد زید بر لب یکی از آبهای نجد بقافله برخورد و باحمله اول مردان قافله بگریختند و زید قافله را بمدینه آورد.

این واقعه بسرعت در بین قریش منتشر شد و آنها که میدیدند از هر طرف جان و مالشان در خطر افتاده بفکر انتقام افتاده و همیشه در اندیشه بودند تا در موقع مناسبی تلافی خون بزرگان خودرا که در واقعه بدر بقتل رسیده بودند با ریختن خون محمد (ص) جبران کنند .

محمد (ص) هم همیشه پیش بینی و دوراندیشی میکرد که بالاخره روزی تصادم با تصادفات خطرناکتری بین مسلمین و قریش پیش خواهد آمد ازاینرو هر روز روابط خودرا با مسلمانان بهتر حفظ میکرد و در تقسیم غنائم رضایت عموم را جلب مینمود . و برای اینکه علاقه و محبت بین اصحاب و مسلمین مستدام و ریشه‌دار شود همواره وسائل وصلت هائی را بین سران و پیروان دین خود فراهم میساخت چنانکه باین وسیله بین خود و علی و عمر و ابوبکر رشته خویشاوندی برقرار کرد و در این اوقات قسمت اعظم مسلمین در اثر این خویشاوندی ها حکم خانواده واحدی راداشتند بنابراین محمد (ص) اطمینان داشت که حد اقل خویشاوندان نزدیك او در راه پیشرفت منویاتش از بذل فداکاری و مساعدت دریغ نخواهند داشت .

جنگ احد

چنانکه اشاره شد درخلال این یکسالی که ازجنك بدر گذشت کفارقریش باتمام کوششی که برای جبران شکست خود کردند نه تنها موفق نشدند بلکه هرمرتبه ای که تصمیم بتلافی میگرفتند باشکست تازه ای روبرو میشدند مخصوصاً موضوع قافله صفوان بیشتر حس کینه توزی قریش را تحریك کرده بود .

عاقبت همین عوامل موجب شد سران قریش اهالی مکه را برای حمله بمدینه مجهز سازند.

بزرگان قریش همینکه ازفروش کالای سهامی قافله ایکه درواقعه بدر ازخطر مسلمین نجات یافته بود پولی بدست آوردند سپاهی از زن و مرد آماده کرده بقصد مدینه حرکت کردند[1] .

رهبری زن‌ها بعهده هند زن ابوسفیان (دختر عتبه) بود

قبل ازاینکه سپاه قریش براه افتد عباس عموی پیغمبر (ص) که هنوز اسلام نیاورده وجزو قریش بود چون ازحسن رفتار محمد (ص) در واقعه بدر سپاس داشت وازطرفی عرق پیوستگی را نمیتوانست فراموش کند محرمانه نامه ای بمحمد (ص) نوشته وضع عده وتجهیزات و تصمیمات وحرکت قریش را بمدینه شرح داد و بدست قاصدی سپرد که بسرعت برساند .

پس از ورود قاصد همینکه محمد (ص) از جریان مستحضر شد بخانه سعدبن ربیع رفته داستان نامه عباس را گفت سپس انس و مونس پسران فضاله را برای کسب خبر بسر راه قریش فرستاد . آنها که سپاه قریش را در

۱ـ جنگ احد درماه شوال سال سوم هجرت اتفاق افتاد

نزدیکی دیده بودند برگشته باطلاع محمد (ص) رساندند، بعد از آن حباب‌بن منذر مامور شد که رفته و از تعداد سپاهیان خبر آوردوی نیز برگشت وعده آنها را همانقسم که عباس نوشته بوده تخمین زده باطلاع رسانید پس از آن سلمة‌بن سلامه را برای اطلاعات بیشتری فرستاده‌وی بزودی برگشته خبرداد که سپاه قریش نزدیك است وارد مدینه شود. مسلمانان بفعالیت افتاده بزرگان وانصار ومهاجرین شب تاصبح اطراف منزل پیغمبررا احاطه کرده وباا‌ودرتماس بودند وتمام مسلمین باشمشیر های برهنه شب را درمسجد بسر بردند. همینکه صبح شد محمد (ص) مسلمانان راگردآورده باآنها مشاوره‌کرد که تکلیف‌چیست؟ وچگونه بایدبادشمن روبروشد؟

خود عقیده داشت که ازمدینه خارج نشده اگرقریش‌حمله کنند درصدددفع آنهابرآیند.

عبدالله بن ابی هم همین نظر را داشت و اضافه کرد که سابقاً در مواقع جنك روش ماهمین بودکه درشهرمی‌ماندیم وکودکان وزنهابرای سنك اندازی بسوی دشمن درمکانهای مرتفع استوار میشدند ومردان درجلوکوچه ها باشمشیرباستقبال‌دشمن میپرداختند، وبرعکس هروقت ازشهربیرون آمده‌ایم دشمن برماغلبه کرده است. انصاروبزرگان مهاجر همه بانظرمحمد(ص) وعبدالله موافق بودندولی جوانان که درشأن‌خود نمی‌دیدند داخل شهر بجنك‌پردازند. عاقبت درنتیجه اصرارزیاد مسلمانان راوادار بخروج ازشهر کردند، آنروزصبح جمعه همینکه پیغمبراز نماز فارغ شد بمنزل رفته زره پوشیده شمشیرخودرابرداشت وبسوی مسلمین برگشت. درغیبت‌وی اسیدبن‌حضیروسعدبن‌معاذجوانان‌راازاصرارخروج

لشکر ازشهر سرزنش کرده گفتند شما حق ندارید به رسول خدا و مسلمین اراده خود را تحمیل کنید . جوانان که منفعل شده بودند همینکه محمد(ص) مراجعت کرد پوزش طلبیده گفتند تسلیم هستیم و حاضریم درداخل شهر پیکار کنیم محمد گفت : سزاوار نیست پیغمبری که زره پوشیده آنرا برزمین نهد . اکنون منتظر فرمان من باشید و صبر و شکیبائی را پیشه خودسازید و بردباری شما میتواند دشمن را ازپای درآورد .

لحظه ای بعد محمد(ص) بافریاد الله اکبر فرمان خروج از مدینه را صادر کرده بطرف احد حرکت کردند و محمد (ص) درمحلی بنام شیخان بگروهی یهودی مسلح برخورد ازآنها سؤال کرد شما دراینجا چه میکنید گفتند ما باابن ابی همپیمانیم بدین جهت بکمك وی آمده ایم، پیغمبر گفت از مشرکان برای جنك با کفار نمیتوان کمك گرفت ، یهودیان در حالیکه راه مدینه راپیش گرفتند بابن ابی گفتند محمد(ص) با اینکه ابتداء بانظر تو موافق بود بالاخره تسلیم جوانان شد و عاقبت هم که آنها از نظر خود برگشتند تعمداً از قبول آن خود داری کرد و از شهر بیرون رفت .

تفتین یهوردیان درابن ابی مؤثر افتاد و او نیز روز بعد باگروه خود بمدینه بر گشت .

عده مسلمانان هفتصد تن و گروه قریش سه هزار نفر در برابر هم صف آرائی کردند. محمد(ص) بآرایش سپاه پرداخت و پنجاه تن تیرانداز را دردهانه کوه برقرار کرد که پشت سر سپاه را مواظبت کنند ومخصوصاً تأکید کرد تافرمان ثانوی جایگاه خود را ترك نکنند مگر اینکه بر مسلمین غلبه کنند دراین صورت فوراً بکمك سپاه بشتابند .

قریش نیز مشقول صف آرائی بود و زنان قریش با نواختن دف و چنك و طبل از میان صفها می‌گذشتند زن ابوسفیان با خواندن اشعار مهیج مردان قریش را تحریك و تحریص میکرد و کشتگان بدر را بخاطر آنها میآورد.

محمد(ص) نیز وعده می داد که اگر دل قوی دارید و صبر را پیشه سازید پیروزی باماست بعد، قبضه شمشیر را گرفته بیرون کشید گفت چه کسی این شمشیر را گرفته حق آنرا اداء میکنند ابودجانه گفت: حق این شمشیر چیست وچگونه حق آنرا میتوان ادا کرد.

پیغمبر گفت: باید آنقدر برعلیه دشمن بکاراندازی تاخم شود.
چندتن بطرف پیغمر رفتند ولی شمشیر راجز بابودجانه بکسی نداد.
ابودجانه سربند سرخی داشت که آن راسربندمرك مینامیدوهروقت آنرا برسرمیبست دلیل آن بود که تاسرحدمرك نبردخواهد کردودرشجاعت و رشادت ضرب المثل بود همینکه وی شمشیر را بگرفت سربند مذکور رابرسربسته متکبرانه میان صفها بحرکت درآمد پیغمبر گفت: این راه رفتنی است که خدای جزدراین مورد از آن بیزاراست.

شروع جنگ

اول کسی که از قریش وارد میدان نبرد شد ابو عامر بود که برای تحریك قریش ازمدینه بمکه رفته بود، ابوعامر از طایفه اوس بود بهمین واسطه تاواردشد اوسیان رامخاطب ساخته بقصد جدا کردن آنها از صف مسلمین مشغول زبان آوری وتحریك شد، از طرفی چند تن از غلامان قریش بهمراهی عکرمة بن ابوجهل همینکه خواستند به جناح چپ مسلمانان حمله کنند حمزة بن عبدالمطلب بانعره الله اکبر بقلب سپاه

دشمن زد وازطرف دیگرعلی(ع) خود را بطلحه پرچمدار قریش رسانده بایك ضربت سر اورا شکاف داد وهمینکه محمد(ص) این رشادت را از علی وسایرین دید خوشحال شده بافریاداالله اکبرسایرمسلمین رابحرکت درآورده.الله اکبر گویان بدشمن حمله کردند ابودجانه با سربند سرخ و شمشیر پیغمبر(ص) در میان صفهای دشمن غوغائی برپا کرده بهر کس میرسید ازدم شمشیرمیگذراند .

هند زن ابوسفیان که کسان خودرا در جنك بدرازدست داده بود غلامان راتحریص میکرد ، از آنطرف حمزه ابوطالب که ازشجاعان کم نظیرعرب بودچنان لرزه برجان دشمن افکنده بودکه همه ازجلواو فرار میکردند . دراین وقت چشم هند به حمزه قاتل پدرخودافتادوغلام وحشی حبشی راتحریك وتطمیع کرد که اگرحمزه راازپای درآورد وی را ازمال بی نیاز خواهدکرد .گویند :

وحشی غفلتاً زوبین خود را بسوی حمزه پرتاب کرد و همینکه حمزه از پای درآمد هندزن ابوسفیان جگروی را درآورد و بجوید.

بهرحال جنك ادامه داشت درهمه جا غلبه بامسلمانان بود وهفت نفرپرچم دار قریش یکی پس ازدیگری همینکه پرچم رابه دست می - گرفتند باحملات پی درپی علی(ع) وابودجانه سرنگون میشدند، بالاخره قوای سه هزارنفری قریش در برابرمسلمین تاب مقاومت نیاورده مغلوب شده فرارکردند وچیزی نمانده بود زنان آنها باسیری درآیند که عده ای ازمسلمین بجمع آوری غنیمت پرداختند و در اثر این عمل تیراندازان اسلام محل خود را بقصد جمع آوری غنیمت ترك کردند ودراین وقت خالدبن ولید فرمانده سواران قریش ازفرصت استفاده کرده بمحل تیر- اندازان که فقط عبدالله بن جبیر با ۹ نفر از مسلمانان بجای مانده بودند

هجوم آورده همه را کشته وبا آواز بلد قریش رابرای دفاع وبر گشت
تحریك کرد وهمینکه کفار قریش خالدرا دیدند بدفاع پرداخته مجدداً
مسلمانان که سر گرم تقسیم غنائم بودند دست کشیده شمشیرهارا بقصدقتال بر
گرفتندولی دیگر کاراز کارگذشته بود زیراتامسلمانان متفرق خواستند خود
راجمع بکنند آنها باحملات پی‌درپی قوای اسلام رادرهم شکستند .

دراین جنك بر پیشانی پیغمبر زخم خطر ناکی وارد آمدودندان
جلووی شکست و در اثرخونریزی و ضعف درگودالی افتاد و بجز عده
معدودی بقیه عقب نشینی کردند ، از طرفی مردان قریش فریاد میزدند
محمد کشته شد محمد کشته شد و مسلمین را تا مدینه راندند و عده‌ای
میخواستند بطرف گودال رفته پیکر محمد(ص) راقطعه‌قطعه کنند که علی (ع) و
عده‌دیگر دوراورا گرفتندوقریش بقصد آنکه اول کارمسلمانان را یکسره
کرده بعدبر آن عده‌ومحمد(ص) بتازند ازتعقیب پیغمبر صرف نظر کردند. در
این موقع همه‌جا فریاد محمد کشته‌شد طنین انداخته بودواهل مدینه که گمان
کرده بودند پیغمبر کشته‌شده بزنان حرم وی خبردادند آنها باتفاق فاطمه
زهری بطرف احد دویده فریاد میزدند وامحمدا . . . وامحمدا . . .

دراین هنگام منافقین مدینه هم باقریش هم آواز شده میگفتند اگر
محمد (ص) پیغمبر بود کشته نمیشد وابوبکر وعمر ازجمله کسانی بودند
که بگمان آنکه پیغمبر کشته شده دست ازجنك کشیده بطرف کوه رفتند
لکن علی (ع) بابدن پراز زخم وسعدبن ابی‌وقاص وام عماره انصاریه و
طلحة بن عبدالله و ابو دجانه با فداکاری عجیبی محمد را ترك نکرده
وحفاظت کردند.

باری ولوله وزمزمه مخالف افتاده بود و نفاق مسلمانان هم از

عمل خود پشیمان شده بودند، چیزی نمانده بود شیرازه ازهم بگسلد ولی ناگاه علی (ع) که در آن گودال بر بالین پیغمبر (ص) نشسته و پرستاری میکرد برای جلوگیری از آشوب محمد (ص) را باوجودیکه خود هفتاد زخم کاری خورده بود بردوش گرفته از گودال بالا آورد و با آواز بلند سلامتی پیغمبر را اعلام کرد.

ناگهان عده‌ای از مسلمین بطرف محمد (ص) رو آورده از نو نیرومند شده پیغمبر را بر گرفته بشکاف کوه بردند، دراین هنگام مجدداً کعب بن مالك فریاد زد که ای گروه مسلمان مژده که محمد زنده است دراثر این مژده مسلمانان بسوی احد شتافته شکست را فراموش کردند، از آنطرف کفار قریش که خیال میکردند مسلمانان بدروغ این ندارا میدهند عده‌ایرا باابی بن خلف بتعقیب آنها فرستادند همینکه ابی بآنجا رسید گفت اگر محمد نجات پیدا کند من نباید نجات پیدا کنم که پیغمبر دراین وقت با زوبین حارث بن خثمه چنان ضربتی بدوزد که دردم حیات رابدرود گفت وپیغمبر را بر بالای کوه بردند تادر آنجانشسته نماز گذارد.

قریش بدفن کشتگان خود مشغول شد وپس از اتمام آن بمکه حرکت کردند، بعد از آنها پیغمبر نیز بر بالین کشتگان آمده دستور دفن صادر کرد، هیچ منظره‌ای برای محمد (ص) بدتر ازبدن قطعه شده حمزه نبود. مسلمانان دراین واقعه ۷۰ مقتول و ۷۰ اسیر داده بودند پس ازختم تدفین پیغمبر بمدینه بر گشته وبخانه خود رفته درفکر عمیقی فرو رفت، شکست مسلمانان و اثرات سوء وعوارض بعدی آنرا درنظر خود مجسم کرد وتا صبح ازفکر آن نخوابید و همینکه صبح شد مسلمانان را خوانده پس از ذکر مقدمه ای گفت تاوقت باقیست بایدمسلمانانیکه در جنك احد

شرکت داشتند بسرعت قریش را تعقیب و باپیکاردیگری لکه ننك و شکست را شستشو دهند

انصار و مهاجرین و مردانیکه در نبرد شرکت کرده بودند همه آمادگی خود را اعلام و بلاد رنك بتعقیب دشمن پرداختند

بمحض اینکه ابوسفیان ازقوای مسلمانان خبردار شد تصور کرد عده‌ای تازه نفس بکمك مسلمانان برخواسته‌اند بهمین مناسبت ازمقابله با آنها که خیال میکرد مسلمین طلسم شده‌اند خودداری و بسرعت قوای خود را بطرف مکه عقب نشینی داد .

ابوسفیان در روحاء معبد خزاعی را دید که ازجانب مدینه میآید ازوی سؤال کرد مسلمانان را درچه حال ودر کجادیدی ؟

معبد بااینکه بت‌پرست بود جواب داد محمد (ص) ویاران اورا درحمراءالاسد (هشت میلی مدینه) دیدم که بایاران وعده کثیری که تا-کنون نظیر آنرا کمتر دیده‌ام بسرعت درپی شما افتاده‌اند .

ابوسفیان ازاین خبر بوحشت افتاده بود وفکر میکرد که ممکن است جلو قریشرا دربین‌راه بگیرندلذا نیرنگی بنظرش رسیده به نعیم نامی وعده داد که اگر کاری بکند که محمد(ص) ازتعقیب آنها خودداری کند ده شتر بوی خواهدداد .

سپس نقشی‌را که بایدبازی کند باوی درمیان گذاشت و نعیم بطرف مدینه حرکت کرد پس از طی چند ساعت راه بمسلمانان رسید و رل خود را بازی کرد و بپیغمبر گفت که کجا میروید زودتر برگردید که قوای عظیم ابوسفیان برای نابودی مسلمین مجدداً بطرف مدینه برگشتند.

بدین نحو مسلمین ازتعقیب قریش خودداری وپس ازسه‌روزتوقف مراجعت کردند.

دو ماه بعد از آن واقعه بمحمد(ص) خبر رسید که طلیعه و سلمه فرزندان خویلد که پیشوایان طایفه بنی‌اسد هستند بخیال آنکه مسلمانان ضعیف شده اند عده‌ای را تحریك کرده تا بر مدینه هجوم و بغارت بپردازند لذا اباسلمة بن عبدالاسد باعده صدوپنجاه نفری ازجانب محمد (ص) ماموریت پیدا کرد که آنهارا غافل گیر کنند، اباسلمه این مأموریت‌را بخوبی انجام داد وغنائم زیادی گرفته بمدینه برگشت .

هنوز چند روزی نگذشته بود که بازخبر رسید خالدهذلی مردم رابرای جنگ بامسلمانان تحریك میکند، ازاین‌رو پیغمبر(ص) عبدالله‌بن انیس را برای سرکوبی او فرستاد .

عبدالله همینکه بخالد رسیداورا ازپای درآورده بمدینه برگشت پس ازاین واقعه عده‌ای ازاعراب مجاور طایفه خالد بعنوان اینکه اسلام آورند بمدینه آمده‌ازپیغمبر تقاضا کردندچندتن‌ازمسلمانان‌را همراه آنها بفرستد تابین طوایف آنها مسائل وتعالیم‌اسلام را بمردم بیاموزند، پیغمبر بااین نظرموافقت کرد وشش‌تن از مسلمانان را فرستاد وهمینکه اعراب بمنطقه خود رسیدند مردم هذلی راخوانده بایك حمله دسته جمعی شش تن مسلمانان راگرفته چهارتن‌ازآنهارا کشته ودوتن دیگررا بمکه برده بفروختند، که یکی بوسیله صفوان بن‌امیه فوراً بقتل رسدودیگری‌پس‌از اینکه چندی درزندان بود عاقبت بدست قریش کشته شد.

پس ازجنگ احد یهودیان مدینه که دیگر واهمه‌ای از [illegible] نداشتند هرروز بطریقی مردم راعلیه محمد (ص) تحریك کرده وعده‌ای درصددسوء قصدبرآمدند، پس‌ازاینکه مسلمانان‌ازنقشه‌یهودیان‌مستحضر شدند پیغمبر بطایفه بنی نضیر پیغام داد که هرچه زودتر از سرزمین

مدینه خارج شوید والاپس ازپایان ده روز دیگر هر کس ازشمادیده‌شود کشته خواهدشد .

چند روز بعد دونفر ازجانب عبدالله‌بن ابی نزد یهودیان‌بنی‌نضیر رفته گفتند عبدالله پیغام داده که هرگز واهمه بخود راه ندهید وازدیار خود خارج نشوید واگرمسلمانان تصمیم به تجاوزی بگیرند من‌دوهزار مرد ازکسان خود وسایر قبایل عرب بکمك شما میفرستم .

یهودیان پس ازمشاوره زیاد تصمیم بماندن گرفتند وحی‌بن‌اخطب بمحمد (ص) پیغام‌فرستاد که‌ما ازمحل خودبیرون نمیرویم سپس‌یهودیان به تعمیر حصارها پرداخته درکوچه ها سنگربندی کردند .

ده روز از اخطار پیغمبر گذشته بود که مسلمانان مسلح بسراغ یهودیان رفته پس از اینکه بیست روز دلیرانه می‌جنگیدند یهودیان از فرستادن کمك ابن ابی‌مایوس شده تسلیم‌شدند سپس قسمتی ازیهودیان بخیبر رفته بقیه بسر پرستی حی‌بن اخطب بشام عزیمت کردند .

پس ازخروج بنی نضیر وضع مدینه آرام شد وپیغمبر بااطمینان خاطر بکارهای مسلمانان‌میپرداخت وچون درجنك‌احد، ابوسفیان گفته بود که‌برای جبران شکست بدر سال‌آینده بسراغ مسلمین‌خواهم آمد. لذا مسلمین خود را بسرعت آماده می کردند

سال بعد ابوسفیان با قوای دو هزار نفری بطرف بدر عازم شد پیغمبرهم با مسلمانان‌ازمدینه‌بسوی بدرحرکت کرد لیکن چون خشك سالی بود صلاح درآن دید که برگردد بدین نحو ابوسفیان از روبرو شدن با مسلمین خودداری وشکست احداسلام‌رامحو کرد .

حادثه ذات الرقاع

مسلمانان تا سال دیگر بافراغت وضع خودرا تحکیم کرده بکار تجارت پرداخته وازلحاظ مالی نیرومند شدند ودرضمن ازخیانت و نقشه های دشمن غفلت نمی کردند

پیغمبر هرچندی کسان خود را برای کسب خبر باطراف میفرستاد تا روزی بوی خبر رسید که طایفه غطفان بخیال جنگ اجتماع کرده اند.

پیغمبر قبل ازاینکه بآنها فرصت دهد بر آنها تاخت وغنائم زیادی بدست آورد و آنها بدون تماس فرار کردند.

دراین اوقات محمد (ص) که بیم داشت دشمنان غفلتاً برمسلمانان بتازند نگهبانانی در اطراف مدینه گمارده و اوضاع را با دقت کامل مراقب بود تا پانزده روز بعد ازحادثه بالا خبر رسید که دشمن درصدد غارت و هجوم است.

حادثه دومة الجندل

از اینرو محمد (ص) باعده کثیری ازمدینه خارج وبعزم سر کوبی بطرف دومة الجندل که واحدیست بین حجاز وشام حرکت کرد همینکه بدانجا رسید دشمن که تاب مقاومت نداشت غنائم زیادی بجا گذاشته و متواری شد.

پس از این حادثه پیغمبر درمدینه بتقویت قوای مسلمانان پرداخت تادرسال آینده طبق تصمیمی که ابوسفیان گرفته بمقابله برخیزد.

جنگ خندق

یهودیان بنی نضیر که بنا باخطار پیغمبر مدینه را بقصد شام ترك

کردند حی بن اخطب وسلام بن ابی حقیق که ازبزرگان آنها بودند بمکه آمده پس ازتماس باسران قریش آنهارا برای جنك بامحمد (ص) تحریص کننـد .

قریش که میدانستند بنی نضیر بامسلمین قرار دادی داشته اند لذا قدری تردید کردند که مبادا اغفال شوند، ولی پس ازاینکه چندروزی تحقیق کرده ومراقب آنها بودند از گفتگوها و وضعشان دانستند که محمد(ص) آنهارا مجبور بترك مدینه کرده است، ازطرف دیگر سران یهود باوسائل ممکنه قریش را باخود موافق میکردند ازجمله وقتیکه پرسیدند شما که اهل کتاب هستید ما برحقیم یا محمد (ص) اخطب گفت حق باشماست ومحمد(ص) مشعبد است .

بزرگان قریش باجمع آوری طوایف غطفان - بنی مره - فزامره - بنی سعد و عده دیگر قوای مؤثر و سپاه بزرگی بریـاست ابوسفیان تهیه کرده باتفاق یهودیان بنی نضیر درسال چهارم هجری بمدینه رهسپار شدند(۱).

محمد (ص) که ازشکست احد آزمایش فراوانی داشت بنا بپیشنهاد سلمان پارسی برای دفاع ازمدینه درظرف شش روز خندقی ایجاد کرده و خود نیز دراین عمل شرکت کرد.

پس ازآرایش ومحکم کردن دیوارها و کوچه ها سه هزارنفر مسلمان خودرا آماده دفاع کردند .

قریش ویهودیان درحالیکه ازهوای بسیار گرم وخستگی راه کوفته وناراحت شده بودند بپشت شهر رسیده و چون راه ورود بداخل آن

۱- جنگ خندق (یااحزاب) درماه شوال سال چهارم هجری واقع گردید

مسدود بود، در کنار خندق توقف کرده وموقعیت مدینه را مورد مطالعه قرار دادند

قریش که وضع شهر رامستحکم وعده مسلمانان را مشاهده کردند از آمدن پشیمان شده وتصمیم بمراجعت گرفتند ولی بمحض آنکه حی بن اخطب از این تصمیم مطلع شدنزد ابوسفیان وسران قریش آمده بازبان چربی وحیله آنهارا وادار بفسخ تصمیم نمود ودرقبال آن تعهد کرد که بارؤسای قبیله بنی قریضه یهودتماس گرفته وآنهارا بشکستن قرارداد و معاهده ای که باپیغمبرداشتند وادار کند ودر این کار نیز توفیق یافت

مهاجمین برای جنگ وغارت دست بکار شده شهر رامحاصره کردند وپس ازچند حمله پی درپی عمرو بن عبدود موفق شد باتفاق چند نفراز تنگه‌ای بانطرف خندق بگذرد، دراین وقت علی (ع) سرراه براو گرفت ودرنتیجه یك ابتکار فوق العاده عمرورا بقتل رسانید سپس پیغمبر باتفاق مسلمین ازشهر خارج و دراثر جنگ سریع ودلاورانه قریش را منهزم و بساطتشان رابرچید، درحالیکه غنائم زیادی نصیب مسلمانان گردید

جنگ خیبر

درسال ششم هجری خبررسید که یهودیان قلاع هفتگانه خیبر(۱) باتحریك قریش خود را برای حمله بمدینه آماده میکنند.

همینکه محمد (ص) ازاین جریان اطلاع پیدا کرددرصددبر آمد

۱ـ قلاع خیبر یهودیان مدینه درخارج شهر مدینه هفت قلعه محکمی از سنگ وآجر وخشت بناکرده بودند که هر طایفه درآن سکونت داشتند این قلاع دارای درب بزرگی بود که روی آن دربها باورقه هائی از آهن پوشیده بود و درموقع خطر بآسانی میتوانستند راه را برمهاجمین بسته وخود از برج وباروی آن دشمن را درزیر سنگ باران های شدیداز پای درآورند وقلاع مزبور بنام خیبر بود

که قبل از وقوع حادثه اول کار یهودیان را یکسره کند، وبدین منظور صبح یکی ازروزها باسپاهی متجاوزاز ۱۶۰۰ نفرازمدینه خارج وبطرف قلاع حرکت نمود .

پس از زدو خورد های خونین عاقبت مرحب که ازجنگ آوران بنام واز پهلوانان بزرك یهود بود بضرب ذوالفقار علی از پای درآمد و درنتیجه این شجاعت ودلاوری جنگ بفتح مسلمین پایان یافت ودر این موقع مهاجرین حبشه هم بمدینه برگشتند(۱)

جنگ موته

پس ازفتح خیبر بپیغمبر خبر رسید که سران قبائل مرز شام و یونان که دین مسیحیت داشتند درصدد ند قوای عظیمی را برای حمله بمدینه ودرهم شکستن نیروی اسلام آماده سازند پس ازوصول خبر، محمد (ص) در سال هفتم هجری زیدبن حارثه را بفرماندهی سه‌هزار نفر تعیین وچند تن دیگرازبزرگان وجنگجویان‌نامی اسلام مانند خالد بن ولید وعبدالله رواحه‌وجعفربن ابی‌طالب راباوی‌همراه‌نمود وپس ازطی‌مسافت‌قوای‌اسلام درموته مرزشام موضع گرفت، یونانیان ازلحاظ عده‌خیلی‌نسبت‌بمسلمین برتری داشتند زیرا بغیر ازقشون خودشان متجاوز ازصدهزار نفر افراد عرب باآنها‌متحد ودرجنك‌شرکت داشتند. بهمین مناسبت‌همینکه‌جنك شروع شد مسلمین درحمله‌اول عقب‌نشینی کرده وسه تن سرداران (زید

۱- پس از فتح خیبر پیغمبر اسلام عده ای از بزرگان را بعنوان سفیر برای گرویدن سلاطین جهان بدین اسلام باطراف و کشور ها فرستاد ازجمله عبدالله بن حذافه را بایران و عمرو بن امیه را بحبشه وحاطب بن ابی بلتعه را بآنتاکیه و عمرو بن عاص را بعمان و سلیط بن عمر را به یمامه و علاء بن الحضرمی را به بحرین ومهاجربن امیه را بیمن وشجاع بن وهب را بساماب فرستاد.

چون حارث حمیری اسلام پذیرفت محمد (ص) ازجانب یمن مطمئن شد و برای سرکوبی مخالفین مرزشام (جنگ موته) اقدام نمود .

جعفر- عبدالله) یکی بعد از دیگری کشته شدند، قتل شجاعانه جعفر بن ابی‌طالب ازداستانهائی است که‌تاکنون نظیر آن کمتر اتفاق افتاده، بدین معنی : بمحض جدا شدن دست راستش پرچم را با دست چپ بگردش درآورد وهمینکه دست چپ وی قطع شدپرچم اسلام را درمیان‌بازوان خون‌آلوده خود نگاهداشت تاعاقبت دراثر خوردن پنجاه زخم مهلك‌از پای درآمد .

بعد،عبدالله که‌مقام‌سرداری‌راداشت‌بافریادالله‌اکبر بیاران گفت:یافتح وپیروزی‌نصیب‌ماست‌یابهشت،که دراین وقت یکنفر تیرانداز یونانی‌تیری بطرف وی‌انداخت ودراثر آن‌بقتل‌رسید، بمحض اینکه عبدالله سرنگون شد خالد پرچم را برداشت وبطرف دشمن‌حمله کرد ولی‌بااینکه شمشیر درکف‌اوشکست‌بامهارت‌وشجاعت‌بی‌نظیرشاهدپیروزی‌رادرآغوش کشید وفاتح شدند و درنتیجه این رشادت وغلبه محمد(ص) وی را به‌سیف‌الله ملقب کرد .

قبل از اینکه‌جنك موته واقع شود پیغمبر باقریش قراردادی‌بسته بود(۱)که درآن شرایط مودت ودوستی وحسن‌روابط ملحوظ بودلکن

۱- قرار دادی بعد از جنك خیبر بین محمد (ص) و قریش برای مدت سه سال بسته که در شش ماده بشرح زیر مدون بود .

۱- متارکه جنك .

۲- آزاد بودن عرب برای قبول اسلام.

۳- محمد ویارانش هرسال پس از مراسم عبادت مکه را ترك‌کنند .

۴- مسلمین درتمام طول سال اراضی مقدس را میتوانند زیارت‌کنند .

۵- مسلمین هنگام ورود بمکه اسلحه همراه نیاورند .

۶- مسلمین درمکه سه روز توقف‌کنند وهیچ کسی را مجبور بقبول دین‌نکنند

این قرار داد درسال ششم هجرت هنگامی که رسول اکرم بامهاجرین و انصار بقصد عمره آهنگ مکه نمودند در حدیبیه ۹ میلی مکه بین نماینده قریش و پیغمبر اسلام بسته شد .

همینکه جنگ موته پیش آمد قریش آن قرارداد را نقض و با دشمنان اسلام همکاری و کمك کردند.

فتح مکه

پیغمبر که از عهد شکنی قریش فهمید آنها دست از تحریك و دشمنی خود بر نمی دارند ناچار به تقویت قوای خود پرداخته و همواره درحال تجهیز و آمادگی بسر میبرد، از طرفی پیشرفت و شهرت و اقتدار مسلمانان در شبه جزیره عربستان بلکه سایر کشورها موجب شد که عده کثیری ازمردم مکه بدین اسلام اقبال کنند و ازطرف دیگر نمایندگانی را که محمد(ص) برای دعوت پادشاهان و سلاطین ممالك بزرك فرستاده بود توانسته بودند بخوبی ازعهده مأموریت خویش، آمده موجبات شوکت و سربلندی اسلام را فراهم کنند.

همین شهرت وعظمت، قریش را بچاره اندیشی وا می داشت زیرا میپنداشت اگر محمد(ص) برمکه دست یابد صرفنظر از اشاعه دین اسلام و ازبین بردن مذاهب بت پرستی بجان و مال دشمنان خود ابقاء نخواهد کرد لذا ازنو شروع بتحریك وتحریص مردم کرده باهمدستی یهودیان و سرکردگان قبایل، اهالی را برای جنك دیگری میشوراندند، این اعمال ورفتار ازنظر پیغمبر پوشیده نبود و همینکه قوای خود را برای مقابله قریش آماده دید در روز دوم رمضان سال هشتم بطرف مکه حرکت کرد محمد(ص) برشتر راهوار وعظیمی بنام القصوی سوار و پیشاپیش مسلمین درحرکت بود و درهر منزل و توقفگاهی مسلمانان را بپیروزی وسعادت نوید می داد و برای نیل باین مقصود درمدت بسیار کمی بسرعت راه مدینه و مکه را پیمود و درچهار فرسنگی مکه پس از اینکه قدری استراحت

کردند بسرعت پیشروی نموده غفلتاً شهر را تسخیر کردند و همینکه ابوسفیان رانزدوی آوردند چون اسلام آورد محمد(ص) اورا رها کرد، سپس وارد کعبه شده پس از اینکه هفت بار طواف کرد باصدای بلند فریاد زد لااله‌الاالله محمداًرسول‌الله آنگاه بشکستن وسرنگون ساختن بتهای قریش پرداخت، چون از کار شکستن بتها فارغ شد برسر آب زمزم رفت تارفع عطش نماید .

چند لحظه بعد آیه انافتحنالك فتحامبینارا با صدای رسابرمردمی که درآن حوالی بودند خواند و در حالیکه مؤذن بانك الله‌اکبر میزد پیغمبرمردم رامخاطب ساخته گفت: ای‌مردم ازمن چه میخواهید؟ گفتند انتظار امان داریم محمد(ص) جواب داد :

بروید و همه در امانید اذهبو انتم الطلقا (بروید همه شما آزادید) .

پس ازاین فتح محمد(ص) یکی ازیاران‌خودرا بسمت حاکم مکه انتخاب و خود بسوی مدینه عازم شد .

جنگ حنین

قبیله هوازان همینکه ازفتح‌اسلام مطلع شدند درصدد حمله به مکه برآمده باقبیله ثقیف همدست شده تحت فرماندهی مالك‌بن عوف دردره‌حنین که قریب پنجکیلومتر بمکه فاصله دارد موضع گرفتند، از آنطرف پیغمبربادوازده هزارنفرازافرادمهاجرومسلمانان مکه درحین عبور غفلتاً در معرض ریزش تیرهای هوازانیان واقع شده و این حمله ناگهانی چنان موجب شکست روحیه مسلمین شده بود که سپاه محمد(ص) نزدیك بود متواری ومغلوب کردند .

ولی بانك الله اکبر محمد(ص) که دروسط قوای مسلمین قرار گرفته بودچنان یاران اورا بخود آورد که دل قوی داشته باپشتکار و شجاعت عجیبی بطرف دشمن حمله وازشکست حتمی جلوگیری کردند .

حملات پی‌درپی مسلمین هوازانیان رامجبور بتسلیم کرد ومالك بن عوف شهادت باسلام داد و سایرین نیز بدین محمد (ص) گرویدند .

دراین‌جنك شش هزاراسیرو۲٤ هزار اسب‌وچهارهزار شترومبلغ زیادی نقره و غنائم دیگر بدست مسلمین افتاد ولی چون آنها باسلام گرویده‌ونادم شده بودند پیغمبر باسران‌وبزرگان وسپاهیان خودمشاوره کرد گفت : در برابرخواسته های قبیله هوازان که تقاضای رد غنائم را کرده‌اند چه کنیم؟ آنها که‌تمایل‌پیغمبر راباستردادغنائم‌تشخیص‌دادند لذا گفتندهر گونه‌صلاح‌می‌دانیدماطیع‌هستیم‌و پیغمبر تمام‌غنائم‌رامسترد نمود

جنگ تبوك

مدتی بعد بمحمد ص اطلاع رسید که رومی‌ها تصمیم گرفته اند بمسلمین حمله نمایندازاینرو پیغمبر به تهیه قوا و تجهیز نفرات مشغول شده سپس محمدبن مسلمه را بامارت موقت و علی ع را بسرپرستی خانواده خود درمدینه گذاشت‌وبرای مقابله‌بارومیان بطرف مرز های شام وحجاز رهسپار شد، همینکه بنزدیك موضع‌دشمن رسید درمحلی بنام تبوك توقف وبصف آرائی پرداخت .

دراین واقعه نیرو وعظمت مسلمانان و بانکهای الله اکبر چنان وحشت واضطرابی دردل‌دشمن انداخته بود که روحیه خود را باخته و از ترس باسرعت فوق العاده‌ای عقب نشینی کردند .

محمد ص پس ازاینکه بارؤسای قبایل مرزی که تابع حکومت

شام بودند قراردادهای دوستانه ونظامی بست بطرف مدینه برگشت.

سال دهم هجری علی ع ازطرف پیغمبر به یمن فرستاده شد ودر آنجا دین اسلام‌راارواج‌داد چنانکه‌تمام قبیله حمدان در یك روز بدین اسلام در آمدند و سایر ساکنین آن ایالت نیز تأسی کرده مسلمان شدند .

بنا براین درزمان حیات محمد ص‌پایه‌های اساسی اسلام استوار وتمام شبه جزیره عربستان بتصرف اسلام در آمد و از این ببعد رسول خدا دیگر بپذیرائی وتعلیمات افراد تازه مسلمان میپرداخت ونیمی از اوقات خودرا صرف طرح قوانین‌وتأسیس سازمانهای دولتی‌میکرد.

حجة الوداع

چندی گذشت قبل ازاینکه ماه حج پیش آید پیغمبر ، مدینه را بقصد کعبه ترك ودرموقع معین‌بمکه رسید، وقتیکه طبق قواعد وبرنامه اسلامی « که هنوزبعد ازهزاروسیصد وسی وشش سال خورشیدی‌هجری مسلمین آنرا طابق النعل بالنعل رعایت میکنند » غسل کرد وسرش را تراشیدبطرف معبدرفت وحجرالاسود را بوسید. آنگاه هفت بار بطواف کعبه پرداخت وسپس باوقار فوق العاده و قدم های محکم بطرف کوه صفا رفته روی خود را بسوی مکه بگرداند و با حالت بشاش و نشاط انگیزی باصدای بلندگفت :

(الله اکبرلااله الاالله. لاشریك له العزة والملك له الحمد لله ـ لااله الاالله)

سپس ازصفا بسوی مروه رفته مجددا همان شعاررا تکرار کرد آنگاه تعداد ٦٣ شتربعدد سالهای عمر خـود قربانی و٦٣ غـلام نیز آزادکرد .

رحلت رسول اکرم (ص)

پیغمبر اکرم کمی بعد در مدینه دچار عارضه تب شدیدی شده بستری گردید و چون احساس میکرد که عمرش بپایان رسیده است لذا نزدیکان و بستگان خود را میخواند و دستوراتی برای حفظ دین خویش میداد، این تب گاهی باتشنجات سختی همراه بود. وهروقت ناراحت میشد بادیدن فرزندان و بستگان خود رنج ودرد را بدست فراموشی میسپرد.

ولی این مرض که بنا بقول خود پیغمبر عوارض زهری بود که آن زن یهودی پس ازفتح خیبر بوی داده بود (۱)

عاقبت وی را ناتوان وازپای انداخت، ولی تاسه روز قبل ازرحلت عبادات عمومی و نماز خودرا انجام میداد وپس ازاینکه قادر بحرکت نبود دستور داد ابوبکر بجای وی نمازجماعت گذارد

درآخرین مرتبه‌ای که بمسجد حاضر شده بود با کمال خضوع وخشوع مسلمین را مخاطب ساخته گفت :

مردم ، برادران .اگر بفردی ازشما تازیانه زده‌ام اینك شانه‌هایم را تسلیم میکنم تاباتازیانه قصاص کنید .

آیا بنام نیك هیچ مسلمانی اهانت کرده‌ام ؟

اگر چنین کسی دراین جا هست اشتباهات مرا اعلام کند ؟ آیا مال کسی‌را تفریط کرده‌ام ؟

اگرچنین است باموجودی خود میتوانم دین خودرا اداءکنم، درآن لحظه یکی ازحضار بلافاصله برخواست وسه‌درهم طلب

(۱) بفصل ششم از بخش سوم این کتاب موضوع هفت بار خطر مرگ برای محمد(ص) مراجعه شود

سابق خودرا مطالبه کرد که محمد(ص) فوراً دستور پرداخت آنراداد و گفت: خجلت دراین جهان رابرشرمساری در آن جهان ترجیح می دهم، بعداز آن غلامان خودرا آزاد کرده ودیگردر بستر ناتوانی افتاد . چند لحظه بعد حال بی هوشی واغماء باو دست داد ولی کمی بعد چشم خود رابگشود و گفت : میخواهم نامه‌ئی بنویسم که آن مکتوب برای همیشه شمارا ازخطا واشتباه برهاند .

دراین هنگام عمرپارهٔ قرآنی راکه دردست داشت بالابرده گفت: ای رسول خدا، این دستوری که خدا فرستاده است برای ماکافی است»

« درآن روزیکه محمد(ص) آخرین لحظات عمرراطی میکرد »
«آب خواست ودستهای خودرا شستشودادوسپس باحالت ضعف برمتکا»
«تکیه داد ودستها رابسوی آسمان بلند کرده گفت : ای خدای توانا مرا»
«دربرابر وحشت مرگ آماده ساز. چشمهای خودرابرهم گذاشت وبرای»
« ابد بدنیای جاویدان شتافت » .

بدین طریق محمد آن نخبه جهان ونابغه دورانی که ۶۳ سال عمر خود را علیرغم دشمنی های بیشمار بت پرستان و کفار صرف ارشاد و هدایت بندگان خدا کرده وباتحمل مشکلات و ناملایمات درراه تمدن وترقی وتعالی و پیشرفت بشراز بذل فداکاری‌دریغ ننمود باکسب جهانی افتخار جان را بجان آفرین تسلیم نمود و روح او بآسمان ها و ماوراء این عالم، یعنی به‌آنجاکه جزخداکسی واقف نیست پرواز نمود .

فصل دوم

پیغمبران کذاب

پس‌ازفتح مکه که مسلمانان دارای قدرت‌ونفوذ فوق العاده‌ای‌شده بودند سه طایفه ازمسلمین یاغی علم‌مخالفت برافراشته وپیغمبران‌کذابی دربرابر اسلام بوجود آوردند تا از راه دغل وحیله موقعیت و ریاستی کسب کرده دکانی در برابر مؤسسه عظیم اسلام دایر کنند . از آن جمله :

طلحةبن خویلد

اولین دسته ایکه در حیات محمد (ص) از اسلام کناره گیری و مخالفت آغاز نمود قوم بنواسدبود که طلحةبن خویلدرا بریاست گرفت ، وی مدعی پیغمبری گردید، طلحه از شعبده‌بازان وساحران چیره دست بود ودراندك مدتی جمع کثیری باو گرویده ودینی مشابه اسلام ایجاد کرد وهمینکه‌مریدان او رو بفزونی گذاشت علیه‌اسلام‌بتبلیغ پرداخت . ولی چون دربرابرمسلمانان خیلی ناچیزبودند محمد (ص) ارزشی‌قائل نشد ومتعرض وی‌نگردید .

تا اینکه او کم‌کم‌موفقیت های تازه‌ئی بدست آورد ونیروئی پیدا کردوعده کثیری را بدورخودجمع‌نمود وبیم آن میرفت که رسماً دست بتجاوزات دامنه داری بزند .

ازاینرو محمد (ص) ابوبکررا باقوای‌کاملی مأمور سرکوبی‌طلحه نمود ومدتها بین قوای اسلام وپیروان طلحه جنگ وزدوخورد خونینی

بود تا عاقبت بشکست طلحه و فرار پیروان اومنتهی گردید و عده‌ای ازطرفداران وی اسلام آوردند .

طلحه مدتی متواری بود تابالاخره بوسیله یکی از امـرای اسلام دستگیر ومسلمان شد ودرعداد لشکریان اسلام درآمد ولی پیروان او هنوز بعقیده خود بـاقی بودند تاپس از رحلت پیغمبر مجدداً قـوتی بهم زدند .

مسیلمه کذاب

دومین دسته ازقوم بنوحنیفه بودندکه ازلحاظ تعدادونفرات بسیار نیرومند ودریمامه که ازخوش آب وهوا ترین مناطق عربستان محسوب میشد سکونت داشتند .

مسیلمه‌ازطایفه‌مزبور بمخالفت اسلام برخواست ومدعی نبوت گردید ودرهوش واستعدادوقدرت بیان وفصاحت و بلاغت کم نظیرو ازلحاظ دلاوری وجنگ آوری شهرت بسزائی داشت .

مسیلمه‌دینی ماننددین اسلام بوجود آورد ومدعی شدمانندمحمد(ص) که جبرئیل بروی نازل میشود براوملکی نیز بنام (رحمن الیمامه) از جانب خدا مأمور وحی او میباشد .

وی ابتدا خودرا برادر روحانی محمد(ص) خواند ومیگفت در امرپیغمبری شریك مفروزالقسمه پیغمبراسلام است.

وی کتابی شبیه بقرآن آیه بآیه وسوره بسوره ساخت و درمدت کمی شکوه وجلال واستقلال پیداکرد وپیروان زیادی بهم زد که‌هنوزهم درعربستان دربعضی ازنقاط عده معدودی پیرو ومعتقد دارد .

ازمعتقدات پیروان مسیلمه اینستکه نیمی ازجهان متعلق بپیروان اسلام ونیمی بایدتحت نفوذ دین مسیلمه باشد، ومدعی هستند که مسلمین شریك ستمگر ومتجاوز بسهم ماميباشند. وبااینکه ماهم پیغمبر وکتاب وآئین توحید داریم مسلمانان مارا کافر میپندارند وسزاوار نیست تااین حد حق مارا غصب کنند!

چنانکه آن خدائی که جبرئیل وقرآن‌را برپیغمبر اسلام فرستاد رحمان الیمامه و کتابی هم برای ما وپیغمبر مافرستاده وشما خدارا الله میخوانید ما خدارا رحمان می‌نامیم . زیرا خدا فرموده قل ادعوالله او ادعواالرحمن.

مسیلمه تاسال دهم هجرت بمدینه میآمد و از محمد (ص) تبعیت میکرد واسلام آورده بود وهمینکه خیالات خامی‌پیدا کرد نامه ای‌برای محمد (ص) نوشته که در آن تقاضای شرکت دردین خدا و تقسیم آن را کرده بوسیله دونفر ازبزرگترین‌اشراف یمامه برای‌پیغمبر اسلام‌فرستاد، محمد (ص) چون نامه را خواند وقتیکه مبادرت بپاسخ آن کرد اورا کذاب خطاب کرد بهمین مناسبت‌بمسیلمه کذاب‌معروف شد.

محمد (ص) از فرستادگان مسیلمه پرسید شما بوی ایمان دارید جواب دادند بلی اوهم مانند تو پیغمبر است و دارای کتاب آسمانی و آئین خدائی میباشد، محمد(ص) گفت :

شما واجب القتلید لکن کشتن قاصد رسم بزرگان نیست ۰ دو نفر مزبور نامه رابیمامه‌برده‌بمسیلمه داده ماجرا رابیان کردندهمینکه توضیحات آنهارا شنیدمحمد (ص) رانفرین کرده مرگ وی‌راخواست(۱)

۱ـ چون محمد (ص) پس ازحجة الوداع رحلت کرد مسیلمه گفت. دراثر نفرین و درخواست من بوده است که محمد (ص) درگذشت

وچون قدرت مقاومت و تعرض نداشت دیگراقدام حادی نکرد وفقط بفرستادن مبلغین باطراف و جاسوسانی بمدینه اکتفا کرد ، و گاهی فرستادگان مسیلمه فقرا و ضعفای اسلام را فریب داده به یمامه روانه میکردند ووقتی که از مسیلمه تعلیمات میگرفتند بمدینه میآمدند لذا آیه ای درسوره النساء نازل وخداآنها رابنام دسته‌ای ازمنافقین خوانده که بعضی مهدورالدم میباشند .

که سفر حجة الوداع و ارتحال پیغمبر مانع اجرای احکام آیات مزبور گردید وجاسوسان و دعاة پنهانی مسیلمه بسرعتی عجیب پیشرفت میکردند وروزبروز برتعدادپیروان ودین مسیلمه اضافه میشد وهمینطور ادامه داشت تادراواخر خلافت ابوبکر وی لشکر فراوانی تهیه و آماده جنگ شد وباوجود کثرت جمعیت شکست فاحشی بروی وارد وعاقبت رشته عمرش از هم گسست و قسمت اعظم پیروانش باسلام روی آوردند.

اسود عیسی ذوالخمار

سومین دسته‌طایفه‌بنی مذحج دریمن بودندکه اسود عیسی معروف به ذوالخمار ازمیان آنها دعوی پیغمبری کرد.

اسود و طایفه وی ابتدا مانند مسیلمه از اسلام و محمد (ص) تبعیت‌میکردندولی چندی بعداسودترك‌اسلام گفت‌ومدعی‌نبوت‌شدوطایفه بنی مذحج باو گرویدند .

اسود قبلا ازکاهنان مشعبدبود ودراین امربقدری ماهروتردستی داشت که موجب اعجاب میشدودراثر کارهای محیرالعقول‌بزودی‌توانست جمع کثیری را بخود جلب وسپس دربین‌قبائل دیگرنفوذی‌پیدا کند

وی نیز دینی بوجود آورد وپیروان متعصبی داشت که سخت تحت نفوذاسود قرارگرفته بودند وبراسلام خورده میگرفتند وتردستی وسحراورابحساب معجزه میگذاردندچنانکه پیروان‌اومدعی‌بودند که : اعجاز اسود خیلی ازپیغمبر اسلام زیادتراست ودین وکتابی‌که‌برپیغمبر ما (اسود) ازطرف خدا ارسال شده محکمتر ومعتبرتراست.

بهر حال خطر اسود وپیروان وی کم کم اسلام را تهدیدوتوجه محمد(ص) رابخود معطوف داشت.

لذا محمد ازبازان حاکم یمن[۱] که قبلا اسلام آورده بود ومورد توجه ومحبت پیغمبر واقع وهم ازطرف وی والی شده بود خواست که بدون خونریزی وجنگ رسمی اسود را ازمیان بردارد لذا فیروزدیلمی ازطرف بازان مامور قتل اسود شد وشبی بخانه وی رفته واورا دربستر خواب کشته سروی را برای‌بازان آورد، وبازان همسراسودرا بعقدخود درآوردوغائله خاتمه یافت گویند : همینکه این‌خبربمحمدرسیدگفت: فاز فیروز

پیروان‌این سه پیغمبر کذاب که‌مدعی‌وحی واعجازوکتات آسمانی بودند پس ازرحلت پیغمبر قدرت خودرا بدست‌آورده واسلام راتهدید میکردند ولی بسعی ابوبکرفتنه آنهابالانگرفت وتاتوانست آنهاراضعیف مینمود تاعاقبت درزمان خلافت عمرمنکوب گردیدند.

بجز پیغمبران کذاب فوق‌الذکر پس‌ازرحلت محمد (ص) چندتن دیگر دعوی نبوت کردند که چون بعضی ازآنها قابل اهمیت نیست و

۱- باران از حانب شاهنساه ایران قبلا والی یمن بود و این حاکم ایرانی اول‌کسی است که از حانب محمد (ص) والی یمن شد و اولین امیر اسلام می باشد .

وجودشان آنقدرها منشاءاثری نبوده ازذکر آنهاخودداری وفقط باختصار نام بعضی از آنها که نسبتاً حائز اهمیت وموجب اغتشاش وغوغائی شده اند ذکرمیشود .

۱ـ عینه که از قبیله بنوفرامزه بود دعوی کرد وعاقبت جان‌خود را دراین کار گذاشت وبوسیله لشکریان اسلام کشته شد .

۲ـ قرهٔ قشیر ازطایفه غطفان بوده بجنك پرداخت وبقتل رسید

۳ ـ قجاه‌بن عبد یالیل از طایفه بنوسلیم کـه در جنك اسلام درگذشت .

٤ـ اشعث از طایفه‌بنو کننده‌پس ازجنك بامسلمانان منهزم‌وعاقبت اوراگرفته باسیری بمدینه‌آوردند گویند ابوبکروی راببخشید وخواهر خودرا بعقد اشعث درآورد واشعث درفردای‌زفاف هرچه شترو گوسفند درکوچه دیدکشت وانداخت وبانك زدکه اهل مدینه هر که خواهد از ذبایح ببرد وبخورد .

وی درمدینه بماند و اواخر عمربکوفه رفت وپسرش بنام محمد ازبزرگان اسلام است .

٥ـ حطیم ازطایفه بنو بکردربحرین بود قیام‌کرد وعاقبت در راه خیال باطل خود جان بداد.

(همسران پیغمبر اسلام)

محمد (ص) ازسن بیست وپنج سالگی‌تاقریب شصت سالگی ۱۲ زن اختیارکرد که مشخصات ۹ نفر آنان بشرح زیر است[۱]

۱ـ خدیجه ۲ـ سوده ۳ـ عایشه ٤ـ زینب ٥ـ ام سلمه ٦ـ زینب

[۱] اسامی سه همسر دیگر محمد(ص)عبارت است از صفیه ـ میمونه ـ جویره

۷- حفصه ۸- ام حبیبه ۹- ماریه

۱- خدیجه اولین همسر پیغمبر بود که در سن چهل سالگی درحالیکه محمد (ص) بیش از ۲۵ سال نداشت ازدواجشان صورت گرفت . خدیجه دختر خویلد بود که از محمد (ص) دارای دو پسر وچهار دختر گردید و درسال دهم بعثت در گذشت .

۲ - سوده

سوده دختر زمعه قبلا زن سکران بن عمرو بود که وی جزو مهاجرین بحبشه رفت و آنجا وفات نمود، سوده درسال دهم بعثت درمدینه بعقد پیغمبر در آمد و ازوی فرزندی نداشت .

۳ - عایشه

عایشه دختر ابوبکر نیز در سال دهم بعثت بعقد محمد (ص) در آمد ولی چون ۷ سال بیش نداشت دوسال واندی بعد درسال اول هجرت تصرف شد وازعایشه اولادی پیدا نکرد .

٤ - زینب

زینب دختر خزیمه قبلا زن عبیدة بن حارث بود که در جنگ بدر کشته شد و پس ازوی بامحمد (ص) ازدواج کرد ، زینب دوسال بعد در گذشت و موقعیکه همسر پیغمبر شد دوره جوانیش گذشته بودولی بسیار خلیق وخوش طینت و نیکو کار بود .

٥ - أم سلمه

ام سلمه دختر ابی امیه ابتدا زن ابوسلمه بود که درجنك احد

زخم خطرناکی برداشت که پس از چندی التیام یافت ولی بعداز آنکه بجنگ طایفه بنی اسد رفته آنهارا متفرق و باغنائم بمدینه برگشت درنتیجه این سفر زخم اوباز شد باین سبب وفات کرد، پیغمبر درهنگام مرگ بربالین وی حاضر شدو برای ابوسلمه دعا میکردتاجان داد واشکش جاری شد، چهارماه بعدازمرك ابوسلمه محمد (ص) امسلمه راخواستگاری کردولی وی بعذر داشتن فرزند زیاد واینکه جوانیش سپری شده قبول ننمودااما بالاخره چندی بعد بعقد محمد (ص) در آمد وپیغمبر از فرزندان وی نگهداری مینمود.

٦ - زینب

زینب دختر جحش (دخترعمه محمد ص) قبلا زن زیدبن حارثه (آزاد شده پیغمبر) بود که پس ازاینکه زید وی را طلاق داد محمد(ص) اورا بازدواج خویش در آورد.

۷ - حفصه

حفصه دختر عمر بود که در سال اول هجرت پس ازفتح بدر، محمد(ص) وی را بعقد خود در آورد.

۸ - ام حبیبه

ام حبیبه دختر ابوسفیان قبلا زن عبدالله جحش یکی ازمسلمانان مهاجر حبشه بود که شوهرش در آنجا فوت کردو داستان آن بشرح زیراست:

چنانکه سابقاً شرح داده شد پادشاه حبشه نجاشی دراثر تبلیغات جعفربن ابوطالب که رئیس مهاجرین حبشه بود حب اسلام را در دل

گرفته بود تا اینکه مسلمانان شوکت و عظت پیدا کردند و پادشاهان مقتدر زمان را بدین اسلام دعوت نمودند، منجمله پیغمبر نامه‌ای بخسرو پرویز شاهنشاه ایران نوشت و بوسیله بدهام والی ایرانی یمن برای وی فرستاد، و خسرو ایران نه تنها توجهی نکرد بلکه بوی دستور داد که محمد ص را بجای خود بنشاند و اورا وادار به ترك دعوی نبوت کند و در غیر اینصورت وی را زنده یا خبر نابودی اش را بایران بفرستد، بدهام که از قدرت اسلام و فدا کاری پیروان محمد (ص) اطلاع داشت چون میدانست اگر از راه جبر وامر وارد شود جانش در خطر است لذا این مطلب را پیغام داد و پیغمبر را در جریان امر گذاشت که تکلیف وی را روشن سازد.

پیغمبر پس از مدتی ببدهام پیغام فرستاد که ازخدا رفع شر خسرو را خواسته ام بزودی شرش ازسر مردم رفع میشود.

بدهام جواب داد من تاچندروز دیگر صبر میکنم اگر دعای تو اثر کرد که من خود از پیروان و فدائیان تو میشوم والا راهی را باید پیدا کنی والاحیات وموقعیت من وتو درخطر خواهد افتاد .

هنوز چندی از آن وعده باقی بود که پیغمبر ببدهام نوشت خسرو پرویز درگذشت .

هنگامیکه این نامه بوی رسید هنوز نمیدانست که شاهنشاه کشورش فوت کرده است ، روز بعد برصحت مضمون نامه پیغمبر واقف گردید و خود برای قبول اسلام بحضور محمد (ص) آمد و این امر خود موفقیت بزرگی بود و شاید یکی ازدلایل پیشرفت وتقویت اسلام همین بود که بدهام اسلام آورد .

دیگری نامه‌ای بود که پیغمبر برای نجاشی که نام اصلی وی اصحمه

(بمعنی عطا میباشد) فرستاد، اصحمه نامه پیغمبر را بوسید وقاصد را با هدایای زیاد ونامه مؤدبانه نزد پیغمبر فرستاد واظهار انقیاد اسلام کرد و بعد ها هم بارها هدایای زیادی بوسیله وفیر بمدینه فرستاد .

دریکی ازسفرهائیکه وفیر (نماینده نجاشی) بمدینه مراجعت کرد پیغمبر دستور داد که اصحمه، ام حبیبه راکه زنی مومنه وشوهرمرده بود برای محمد (ص) عقد کند.

اصحمه درحبشه ام حبیبه را وکالتاً بعقد پیغمبر درآورد وبواسطه ارادتی که بمحمد (ص) داشت مقدار چهارصد مثقال طلا ازمال خود را مهریه بوی داد وکنیزی باو بخشید و حتی هنگامی که شنید، ام حبیبه گردن بند گرانبهای خودراکه پنجاه مثقال طلاداشت بکنیز مزبور بخشید نجاشی کنیز را خواست ودر برابر پرداخت بهاء حکم کرد گلوبندرا بام حبیبه مسترد کنند، وازطرف دیگربزنان خود گفت تا هدایای فراوان و پرارزش بوی بدهند که ام حبیبه آنها را بعنوان جهیز حفظ کرد .

ضمناً چون درعرب رسم بود که عقد دختر باید بارضایت پدرانجام گردد ، ابتداء ابوسفیان پدر وی که هنوز اسلام نیاورده بود رضایت نمیداد ولی همینکه جاه و شوکت دختر خود را دید با ازدواج دختر خود موافقت نمود وامضاء داد .

دراین اوقات محمد (ص) درمدینه قوت ونیروی زیادی برای اسلام بوجود آورده واز هرطرف اعراب باسلام اقبال میکردند لذا بجعفر بن ابی طالب «جعفر طیار» نوشت که مسلمانان مهاجر را بمدینه حرکت دهد. همینکه نجاشی مطلع شدام حبیبه را بایك دنیاشکوه وجلال همراه مهاجرین اعزام نمود.

متعاقب آن نجاشی پسرخود (ارهاء) را باشصت تن از اشراف و بزرگان وزعمای حبشه که همه متمایل باسلام شده واشتیاق دیدارپیغمبر را داشتند بطرف مدینه فرستاد وضمن ارسال هدایای فراوان نامه ای به محمد (ص) نوشت واظهار اخلاص وارادت کرد وتصریح کرده بود که در صورت اجازه شخصاً بمدینه شرفیاب شود.

ارهاء باد و کشتی که یکی حامل هدایا ودیگری حامل مسافرین بود بطرف مدینه عزیمت کرد، مقداری که ازراه دریاطی شد غفلتاً کشتی ها دستخوش طلاطم قرار گرفت ،کشتی هدایا غرق وفقط ٦٢ نفرسرنشینان کشتی دوم جان بسلامت بردند ووقتی که بشام رسیدند هشت نفر ازعلما وعباد وزهاد مسیحی که عبارتنداز :

بحیرا - ابرهه - ادریس - اشرف - غام - قسم - درید - ایمن (۱) باآن عده ٦٢ نفری ملحق و باارهاء رهسپار مدینه شدند ٠ چند روزی بعد بمدینه رسیده وقتیکه نزد محمد (ص) آمدند پیغمبر سوره یس را برآنها خواندو آنها بی اختیار شروع کردند بگریستن وگفتند این کلمات بانجیل میماند گویاازیك متکلم است.

آن عده بنام وفد حبشه خوانده شدند و حضرت شخصاً از آنها پذیرائی کرد .

بهرحال ام حبیبه باشکوه وجلال فراوان باتفاق مهاجرین مسلمان حبشه درروز فتح خیبر بمدینه وارد شدند ودراین روز سه مژده بزرگ بمحمد (ص) رسید یکی فتح خیبر دوم تولد حسین بن علی - سوم

۱ـ تعبیرقسیس و رهبان در قرآن مقصود این رهبانان و قسیسان هستند و بحیرا همان کسی است که باابوطالب وکسانیکه با پیغمبر سفر شام جهت تجارت رفته بودند گفت محمد را حفظ کنید و هنوز ۱۵ سال به بعثت مانده بودکه به محمد (ص) گفت درتوعلامات پیغمبری است.

ورود مسلمانان از حبشه بمدینه بود

۹ - ماریه

ماریه قبطیه آخرین همسر پیغمبر محمد (ص) میباشد که پیغمبر وی را درسن ۵۸ سالگی بعقد خویش درآورده وازوی فرزندی داشت بنام ابراهیم که درسه سالگی (سال نهم هجرت) درمدینه درگذشت .

(تعداد فرزندان محمد(ص)

محمد (ص) دارای سه پسر وچهار دختر ازخدیجه ویك پسر ازماریه قبطیه بود که بترتیب سن ، اسامی آنها بشرح زیر میباشد .

۱- قاسم (ملقب به طیب) از خدیجه

۲- عبدالله (ملقب بطاهر) از خدیجه

۳- ابراهیم (از ماریه)

٤- زینب

۵- رقیه .

٦- ام کلثوم .

۷- فاطمه (دختران مذکور از خدیجه)

از قاسم وعبدالله اطلاع صحیحی دردست نیست فقط نشان میدهد که در دوره کودکی زمان جاهلیت درگذشته‌اند ، ابراهیم نیز درسال نهم هجرت در ۳ سالگی درگذشت .

زینب : زینب در حیات خدیجه بعقد زوجیت ابوالعباس بن ربیع درآمد (ابوالعباس خواهرزاده خدیجه بود) شوهر زینب درنتیجه پشت کار وکامیابی درتجارت بین کسان خود خیلی محترم بود.

زینب پس از اسلام آوردن خواست با پدر خود از مکه بمدینه مهاجرت کند لکن شوهر مانع عزیمت او گردید تااینکه ابوالعباس هنگامیکه باسپاه قریش درواقعه بدر بجنگ محمد (ص) آمده بوداسیر کردید.

زینب دختر پیغمبر بعنوان (فدا) برای آزادی شوهر خود چیزهائی فرستاداز آن جمله گردن بندی بود که خدیجه هنگام عروسی زینب بوی داده بود.

لذا وقتی پیغمبر آن رابدید بی‌اندازه متأثر ومتالم شد گفت اگر صلاح میدانید اسیر اورا رها کنید ومالش را پس بدهید.

پس ازاین واقعه ابوالعباس از زینب جدائی کرد زیرا اسلام میان آنها جدائی انداخته بودازاینرو محمد (ص) زیدبن حارثه‌را باتفاق دیگری فرستاد که زینب را بمدینه آوردند.

چندی ازاین واقعه گذشت تااینکه ابوالعباس بامقداری کالاکه متعلق بمردم قریش بود بشام میرفت در نزدیکی مدینه مسلمانان اموال اورا بردند وابوالعباس شبانه بمدینه نزد زینب آمد وازاوپناه‌خواست.

زینب اورا پناه داده مسلمانان را خواست ومال اورا پس دادندو بمکه برگشت همینکه مال مردم راباآنها پس دادگفت: ای گروه‌قریش آیا کسی چیزی پیش‌من دارد؟ گفتندنه خدا تراجزای خیردهد توکریم ووفاداری گفت: شهادت‌میدهم که خدائی‌جزخدای‌یگانه‌نیست‌ومحمدص بنده وفرستاده اوست واضافه کرد که:

بخدا میخواستم درمدینه بمحمد(ص) ایمان بیاورم ولی ترسیدم گمان کنید من بطمع اموال شما بدین اسلام در آمده‌ام حال که شما بمال خودرسیدید ومن ازاین کار فراغت یافتم ایمان آوردم، سپس بمدینه

برگشت ومحمد (ص) زینب را باوپس‌داد.

رقیه وام‌کلثوم ـ رقیه وام‌کلثوم بعتبه‌وعتیبه پسران ابولهب (عموی محمد (ص) شوهر کردند ولی پس‌از ظهور اسلام ابولهب فرزندان‌خود را وادار بطلاق آندو نمود، پس‌ازاین موضوع‌عثمان ابتداء رقیه‌رابگرفت چون پس از جنگ بدر در اثر عارضه تب در گذشت ، ام کلثوم بعقد از دواج عثمان در آمد .

فاطمه زهری

فاطمه ازسایر دختران کوچکتربود وپس ازواقعه‌بدر محمد(ص) اورا بازدواج علی (ع) درآورد .

هفت بارخطرمرك برای محمد (ص)

از زمانی که پیغمبر اسلام برسالت مبعوث گردید تا زمان رحلت هفت مرتبه خطرات‌جانی‌وبیم مرك ازوی‌دفع گردیدکه بشرح آن‌مبادرت میشود .

اول ـ در شب هجرت که جوانان قریش بقصد جان محمد (ص) خانه وی را محاصره کرده بودند علی(ع) بجای وی در بستر خوابید تا پیغمبراز راه مخفی ازچنك آنها رهائی‌وباتفاق ابوبکردر غار ثور پنهان شد .

دوم ـ درواقعه سخت احدکه چندتن ازقراولان دشمن براودست یافته وی رازخم زدند وآوای کشتن درانداختند که علی(ع) و چند تن دیگراورا بیرون برده‌وبه دره احد رساندند وعلی(ع) سپس با ۶۹ نفر زخمی دیگربه تعقیب قریش پرداختند .

سوم ـ پس ازواقعه بئرمعونه بود که دو نفر کلابی از طرف قبیله بنی کلاب بعنوان پیك به مدینه آمده پیغمبر را برای بستن قرار داد دوستی بقلعه بنی قریضه دعوت کردند. وقتیکه محمد(ص) بتنهائی بپای دیوار قلعه رسید، پیامی فرستاد تا رؤسای آنها از ورود وی باخبر شوند لکن در همان موقع زنان یهود برِبام درآمدند تا با غلطاندن سنك پیغمبر را بقتل رسانند ولی قبل از اینکه آنها موفق شوند آن محل را ترك نمود.

چهارم ـ درتاریخ وافدیست که چون پیغمبر برای سر کوبی طایفه بنی ذبیان وبنی محارب لشگر کشید آنها بکوه مجاور فرار کردند، در این وقت محمد(ص) به محاصره قلعه پرداخت ووقتیکه از این کار فارغ شد برای قضاء حاجت ازلشگرگاه دور شد وپس ازانجام کار و ساختن وضو براه افتاد ولی شدت باران وی را مجبورساخت که درپای درختی خودرا پناه دهد وازآنجائیکه لباس وی ترشده بود جامه خود راکنده بر آن درخت افکند تا بخشکد، چون خسته شده بود در پای درخت استراحت کرده بخفت دراین وقت یکی ازدشمنان ، محمد(ص) را دید بامیرخود(دعسوربن‌حارث) اطلاع دادواو وباعجله شمشیربکف از کوه سرازیرشده همینکه بربالین پیغمبرفرودآمده بانك برآورد یامحمد(ص) من یمنعك الیوم منی (کیست دراین وقت ترا ازجنك من نجات دهد) محمد(ص)ازجای برخاست گفت: خدائیکه ترابااین‌پرسش وادار کرد، در حالیکه همان لحظه که‌رسیدی میتوانستی بلادرنك تیغ برانی و کام خود بستانی ولی فرصت رابرای‌خودستائی‌ازدست دادی، ومدافع‌من‌همانکسی است که ترا سرگرم بگفتارمیکند. »

دعسور بخود آمد که وی راست میگوید نمیبایستی بدفع الوقت گذراند و همینکه شمشیر را بعزم قتل پیغمبر بالا برد محمد(ص) بچالاکی دست او را بگرفت تیغ از دستش رها شد و بکف پیغمبر افتاد، وی شمشیر را بر-کشید و گفت : اکنون کی ترا از چنگ من میرهاند ؟ جواب داد : هیچکس جز خدای تو سپس اسلام آورد .

پنجم - هنگامیکه اهل مکه بنا بتصویب صفوان بن امیه عمرو بن وهب را انتخاب نمودند که بقصد جان پیغمبر به مدینه رفته منتظر فرصت و کمین باشد ، عمرو به مدینه آمد، چندی در بین مسلمین رفت و آمد میکرد تا روزی پیغمبر را در جای خلوتی تنها دید که تیغ بدست حرکت میکند، عمرو گفت یارسول الله عجب تیغ آبداریست چه خوب است که آن را بدهی تا نیکو ببینم ، محمد(ص) بلافاصله شمشیر خویش را بوی داد و عمرو که بهترین فرصتی برای انجام مقصود خود یافته بود تیغ را بقصد کشتن وی بالا برد ولی محمد(ص) از پهلوی راست عمرو خود را بکنار کشید و مچ دست وی را گرفته تصادفاً در اثر کشمکش پای عمرو به سنگی گرفت و بشکم افتاد، تیغ در کف حضرت قرار گرفت ولی قبل از اینکه پیغمبر قصد جان او را بنماید وی اسلام آورد و چون از او سؤال کرد که چه چیز موجب شد تا قبل از اینکه از تصمیم من مطلع شوی شهادت جاری کردی، گفت نیروی ایمان تو زیرا من در برابر ده مردی چون تو غالب آیم ولی امروز در برابر تو عاجز آمدم گوئی که کسی مرا گرفته بود .

ششم - پس از فتح خیبر زن جوانی از یهود که پدر و شوهر و چند تن از بستگانش در جنگهای با مسلمین کشته شده بودند تحت تاثیر روح انتقام جوئی و کینه توزی واقع شده تصمیم گرفت محمد(ص) را که دشمن خونی

خودمی‌دانست‌ازبین ببرد،لذا بزغاله‌ای‌را ذبح کرده وگوشت آنرا آغشته بزهرمهلکی نمودودراوائل شب نزد پیغمبررفت وبااظهار ارادت وکمال ادب ونزاکت آن را نزدوی گذاشت . همینکه محمد(ص) وچندتن از یارانش‌ازآن غذاخوردنـد دچارسرگیجه و دل درد شدیدی شده بجز محمد(ص)که همیشه گرسته ازطعام برمیخواست بقیه مردند، ولی‌دست وپای پیغمبر بلادرنك ازکار افتاد، دراین وقت که از درد بشدت مینالید دستورحجامت داد، وضمناً زن یهودی‌را احضارکرده وپس‌ازتحقیق سوء قصداو واضح گردید ، و هنگامیکه ازوی علت این سوء قصد را پرسید گفت ای محمد(ص) توپدر وشوهروکسان مرا کشتی، من بانتقام خون آنها مبادرت باین‌عمل کردم‌تااگرپیغمبر باشی‌قبل ازخوردن غذاپی‌بری و اگر بدروغ مدعی نبوت باشی بامردن تو ازشرت نجات پیدا کنم .گرچه باعمل حجامت وتداوی بیشمارمحمد (ص) ازخطرمرك برست لکن عوارض آن وی راضعیف میکرد وچنانکه خوددرلحظات آخرعمر گفت مرك پیغمبردراثرعوارض آن زهر کشنده بود .

هفتم ـ در واقعه بنی نخله که پیغمبر وقت ظهر با اصحاب بنماز ایستاد (چون اجازه نماز خوف که مبنی برقصروتراوح است ودرسورهٔ نساء ذکرشده هنوزنرسیده بود) مشغول خواندن‌چهار رکعت شد، لذا دراین وقت دشمن فرصت پیدا کرده وچیزی نمانده بودکه جان محمد(ص) واصحاب ومسلمین درخطرافتد ولی قبل ازاقدام باحمله مسلمین که نمازشان تمام شده بودفرارکردند وعصرهم بازهمین خیال راداشتند ولی لشکراسلام بدون اقتداایستاده و محافظت میکردند. لذابمناسبت این واقعه ای در مورد نمازخوف نازل شد .

✲✲✲

قرآن

قرآن مجید پس ازتورات وزبور وانجیل‌چهارمین پرده‌ایست که بحکم‌حکمت بالغه اللهی‌ازچهره حقیقت باهره لایتناهی بدستیاری پرده دارعالیمقدار وبرگزیده نیکوپندار راست گفتار رسول اکرم پیغمبرخاتم محمد (ص) برداشته شده تا باحقایق مطلق و نکات بحق بشر را از ضلالت و جهالت برهاند و بصراط مستقیم بکشاند ، قرآن جامعترین دستورات زندگی و شامل مجموعه قوانین دینی و اجتماعی - مدنی - قضائی - جنائی - جزائی - تجاری - نظامی میباشد .

تقسیمات قرآن

قرآن مانند تورات درخلال بیست‌وسه‌سال قمری که دوره رسالت محمد (ص) بود بمناسبات خاصی بتفاوت کم و زیاد آیات نازل گردیده چنانچه درباره تورات‌ولقد آتینا موسی الکتاب آمده در سورد قرآن نزل علیك الکتاب وتنزل و تنزیل العزیزالرحیم آمده است .

قرآن‌مجید هردفعه دراثر حادثه وسببی‌روی داده‌که اول وآخر آیات نازله بر پیغمبر وکاتبان وحی معلوم بوده است . در ابتدای نزول قرآن بخط حمیری روی استخوان شانه‌گوسپند یاپوست آهو یاپوست و برك درخت عسیب وندرتاً روی کاغذکه خیلی کمیاب بود. بوسیله کاتبان وحی نوشته میشد.

همچنین درزمان حیات پیغمبر بسیاری ازمسلمانان یك یاچند یا تمام سورقرآن راباخود داشتند ومی‌دانستند که کدام درمکه‌یا درمدینه و بچه ترتیب نازل شده ، پیغمبر عموم مسلمین را بحفظ آیات قرآنی

تأکید نمود و آنها آنچه راحفظ میکردند در حضوروی میخواندند تا اگر غلطی داشته باشند تصحیح نماید .

پس ازرحلت پیغمبر هنگام خلافت ابوبکر با موافقت اصحاب و کلیه مهاجرین وانصارمبادرت بجمع آوری آیات ونوشتن آنهاروی پوست های دباغی شده گردید .

پس ازابوبکرقرآن مدون مزبور بخلیفه دوم‌عمر انتقال یافت وپس از فوت عمر به دختر وی حفصه (عیال پیغمبر) سپرده شد که بخلیفه بعدی عثمان تحویل دهد .

در خلافت عثمان چون مردم سایر نقاط و بلاد اسلامی قرآن را مطابق تعلیمات شفاهی‌حافظین با قرائتهای مختلفی میخواندند عثمان با موافقت اصحاب وعلی‌بن‌ابی‌طالب(ع) ونظارت زیدبن ثابت که ازکاتبان وحی‌ومنشی پیغمبر بود دستورداد نسخی‌راتهیه کردندپس‌ازانجام کار، آنها را برای مسلمین قرائت کردند تادرصورت ایراد واشتباه برفع آن اقدام گردد . بعد از آنکه اصحاب و مهاجرین و انصار شهادت بدرستی نسخ دادند آنهارا برای حکام ولایات فرستاد واین قرآن رسمیت پیدا کرد وازهرگونه تجاوز (وتقلیل یاتکثیر) مصونیت پیدا کرد ودرزمان یزید بمناسبت اینکه مردم شام ازاعمال ناهنجار وخیانتی که زی نسبت بخانواده طهارت مرتکب شد شدیداًاعتراض‌کرده مهیای قیام بودند لذا تدبیروی‌اقتضا کرد که برای رفع‌اتهامات، قرآن راسی جزوقسمت نماید تا درهرروز ازماه رمضان یك جزوآن رامسلمین بعد ازادای نماز ظهر بخوانند .

بعدازوی نیزچندین‌بار قرآن را تقسیمندی‌کرده‌اند که یکی‌طرز

تقسیم قرآن براسباع سبعه بودو بنام هفت سبع معروف گردید .

دیگری تقسیم بنصف که تمام قرآن را به دوجلد تقسیم کردند و بحسب حروف مکتوبه هم نصف آنرا تعیین کردند که در سوره کهف کلمه ولیتلطف تاءمنقوطه اول نصف دوم قرآن است برحسب حروف وکمتراز نصف برحسب جزو است که هنوز پنجاه و پنج آیه که زائد بر هزار حرف است . و نشان میدهد که تقسیم برسی جزو مساوی و پسندیده نیست .

دیگری تقسیم برنصف جزو است که مسلمانان در قرون ٦ یا ۷ هجری قرآن را بشصت جزو تقسیم و هرقسمت راجداگانه جلد کرده بودند .

این تقسیمبندی بنام شصت پاره خوانده شد که درمجالس ترحیم توزیع وبعد آنرا بیکصدو بیست حزب واخیراً نیزهرجزورا بچهار ربع قسمت کرده که هرربع رایك حزب مینامند .

دیگری تقسیم سوره بزرك براعشار و اخماس ورکوعات میباشد که آن هفت نوع است بشرح زیر:

۱- کتابهای علم تجوید و (علم قرائت) که مخترع آن ایرانی است ،

۲ - کتابهائیکه در لغات قرآن بعربی و فارسی نوشته شده که در اطراف هرکلمه معانی حقیقی و مجازی و مشتقاتش را بیان کرده است .

در میان نوع اخیر کتابی نوشته شده که لغات قرآن را بفارسی ترجمه کرده وضمن آن معلوم شده (سراب - سجیل - سرد - قسطاس)

کلمات فارسی میباشد که جزولغات عرب شده است .

٣ ـ کتبی که درترکیب وجملات قرآن نوشته شده است .

٤ ـ کتبی که درخواص سورو آیات وختمها نوشته شده است.

٥ ـ کتبی که منحصر باحکام شرعی و تفسیر آن میباشد و بنام آیات الاحکام خوانده و نوشته اند .

٦ـ کتبی که درتقسیم مطالب مذکوره قرآن نوشته شده است.

٧ـ کتبی که بعضی از مسلمانان شیعه مذهب برای اثبات دلایل درستی مذهب اثنی عشری نوشته‌اند مانند (فصل الحطات) حاج میرزا حسین نوری که بعربی نوشته شده است .

علی بن ابی طالب(ع) نیزدارای دو نوع قرآن بوده است که از لحاظ سوره بندی بایکدیگر تفاوت داشته است یکی را بترتیب نزول سوره قرآن تنظیم کرده‌است. ودیگری آنکه‌قرآن‌را که‌سورآن ازحیث معنی مکرر است وی بشصت قسمت منقسم نموده ، بمصداق آیه : **ولقدآتیناك سبعاً من المثانی والقرآن العظیم)**(١) .

وحدیث نزل القرآن علی سبعه احرف (قرآن رانازل کرد بهفت قسم) بعبارة الاخری قرآن برهفت قسمت تقسمبندی شده و مقصود آن است که یك مطلب درهفت عبارت تکرار شده است .

هریك ازفصول قرآن مزبورچه ازنظرمعانی وطرزاستدلال چه از لحاظ بزرگی وکوچکی سورتقریباً مشابه همند ومخصوصاً ازاین لحاظ حائزاهمیت است که مطالب هریك ازسوره های بزرك و کوچك ازجنبه ارشاد

---

١ ـ معنی آیه این است که هر آیه ما سو (ای محمد(ص)) از آن کتاب مکرر (قرآن) یك هفت آیه ای داده ایم و سر قرآن بزرگ را آیه ٨٧ از سوره حجر .

وراهنمائی وتقویت روح ایمان وتوحید قرین هم وازهریك همان نتیجه گرفته میشود .

بهر حال قرآنی که امروز در دست مسلمین است همان قرآنی است که برمحمد(ص) نازل ودر زمان ابوبکر تنظیم و تدوین گردیده و صنعت چاپ نیز برحفظ وانتشار آن کمك کرده که در ۱۱٤ سوره تقسیم شده و دارای ٦٦٦٦ آیه است و اول و آخر آن باختلاف است (۱).

سوره بندی قرآن

چنانچه اشاره شد پس از پیغمبر چندین مرتبه بتنظیم سوره بندی قرآن اقدام کرده اند ولی چون محمد(ص) عبدالله بن عباس را برای تفسیر قرآن انتخاب کرده و در حضور خود پیغمبر آیات قرآن را برای مسلمین تفسیر وشرح میداد مضافاً باینکه محمد(ص) درباره وی میگوید: **ابن عباس اعلم الناس بالقرآن است** بنابر این در اینجا جدول زیر را که نسخه ای بترتیب سوره بندی عبدالله بن عباس تهیه شده و بنظر مؤلف صحیحترین نوع است ازنظرخوانندگان میگذراند .

---

۱ ـ در آماری که بطور منظوم بدرس شده و فعلا در کتابخانه عمومی کمبریج بایگانی است ضمن اشعاری میگوید

آیه قرآن که نغز و دلکش است

شش هزار وششصد و شصت و شش است

که به تقسیمات خاصی منقسم شده است .

ترتیب سوره بندی عبدالله بن عباس

شماره	نام سوره	شماره	نام سوره
۱	سوره علق	۲۸	سوره قارعه
۲	« قلم	۲۹	« قیامه
۳	« والضحی	۳۰	« همزه
۴	« مزمل	۳۱	« مرسلات
۵	« مدثر	۳۲	« ق
۶	« فاتحه	۳۳	« ایلاف
۷	« ابی لهب	۳۴	« طارق
۸	« تکویر	۳۵	« قمر
۹	« اعلی	۳۶	« ص
۱۰	« لیل	۳۷	« اعراف
۱۱	« فجر	۳۸	« جن
۱۲	« شرح	۳۹	« یس
۱۳	« الرحمن	۴۰	« فرقان
۱۴	« عصر	۴۱	« ملائکه
۱۵	« کوثر	۴۲	« مریم
۱۶	« تکاثر	۴۳	« طه
۱۷	« دین	۴۴	« شعراء
۱۸	« فیل	۴۵	« نمل
۱۹	« کافرون	۴۶	« قصص
۲۰	« اخلاص	۴۷	« بنی اسرائیل
۲۱	« نجم	۴۸	« یونس
۲۲	« اعمی	۴۹	« هود
۲۳	« قدر	۵۰	« یوسف
۲۴	« شمس	۵۱	« حجر
۲۵	« بروج	۵۲	« انعام
۲۶	« تین	۵۳	« صافات
۲۷	« قریش	۵۴	« لقمان

ترتیب سوره بندی عبدالله بن عباس

شماره	نام سوره	شماره	نام سوره
۵۵	سوره سبا	۸۵	سوره انفال
۵۶	« زمر	۸۶	« آل عمران
۵۷	« مؤمن	۸۷	« حشر
۵۸	« سجده	۸۸	« احزاب
۵۹	« حمعسق	۸۹	« نور
۶۰	« زخرف	۹۰	« ممتحنه
۶۱	« دخان	۹۱	« فتح
۶۲	« جاثیه	۹۲	« نساء
۶۳	« احقاف	۹۳	« زلزال
۶۴	« ذاریات	۹۴	« حج
۶۵	« غاشیه	۹۵	حدید
۶۶	« کهف	۹۶	« محمد
۶۷	« نحل	۹۷	« انسان
۶۸	« نوح	۹۸	« طلاق
۶۹	« ابراهیم	۹۹	« لم یکن
۷۰	« انبیاء	۱۰۰	« جمعه
۷۱	« مؤمنون	۱۰۱	« الم سجده
۷۲	« رعد	۱۰۲	« منافقون
۷۳	« طور	۱۰۳	« مجادله
۷۴	« ملك	۱۰۴	« حجرات
۷۵	« الحاقه	۱۰۵	« تحریم
۷۶	« معارج	۱۰۶	« تغابن
۷۷	« النباء	۱۰۷	« صف
۷۸	« نازعات	۱۰۸	« مائده
۷۹	« انفطار	۱۰۹	« توبه
۸۰	« انشقاق	۱۱۰	« نصر
۸۱	« روم	۱۱۱	« واقعه
۸۲	« عنکبوت	۱۱۲	« عادیات
۸۳	« مطففین	۱۱۳	« خلق
۸۴	« بقره	۱۱۴	« ناس

محکمات و متشابهات قرآن

آنچه مسلم است مطالب قرآن ازدونوع ترکیب شده یکی آیات متشابهات و دیگری آیات محکمات وتا کسی نتواند این دو موضوع، (کیفیت قرآن) را تشخیص داده از هم جدا کند ممکن نیست پی به درك دقایق‌وحقایق ولطائف آن برد، زیرا کسیکه قدرت تشخیص وتمیز آیات محکم ومتشابه‌راندارد .دراجرای احکام مردد وهمانند طفلی است که شکررا ازحنظل‌تشخیص ندهد، حال آنکه همانطوریکه شکر مفید ولذت بخش ست‌زهر نیزبه موقع خودداری‌اثر نیکوودرحکم داروی‌شفا بخش‌می‌باشد . وچه بسا کسانیکه بمنظور منافع شخصی یااحیاناً برای گمراهی‌دیگران‌ازاختلاط محکمات ومتشابهات آیات‌قرآنی سوء استفاده کرده‌اند،وباید دانست که هریك‌بموقع نتایج وفوایدفوق‌العاده فلسفی و اخلاقی داردوبایدبنحو خاصی ودرموردمعینی ازنکات دقیق آن استفاده کنند . ولی متأسفانه این سوء تعبیرها و تفسیرهای ناروای بعضی افراد جاه طلب، حربه برنده ای بدست مخالفین اسلام داده و باآن تیغ ما را بیدریغ بدیار عدم میفرستند، حال آنکه برای جلوگیری‌از این خطر ، پیش بینی های دقیقی در قرآن شده است که یك قسمت درآیات ٥ تا ٨ سوره آل عمران مذکور میباشد و میگوید :

هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخرمتشابهات. فاماالذین فی‌قلوبهم زیغ‌فیتبعون ماتشابه منهاابتغاء الفتنه وابتغاء تاویله ومایعلم تاویله الاالله والراسخون فی‌العلم یقولون آمنابه‌کل من عند ربنا ومایذکرالا اولوالباب ربنالاتزغ قلوبنا بعد اذهد یتناوهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب . ربناانك جامع‌الناس لیوم لاریب

فیه ان الله لایخلف المیعاد . ـ ترجمه :

او کسی است که برتو کتاب قرآن را فرو فرستاده قسمتی از آن آیاتی است محکم واصل کتاب همین قسمت است، قسم دیگری نیزدارد که متشابه میباشد . پس اما از مردم کسانیکه در دلهایشان خلل است دنبال قسمت متشابه میروند برای اینکه فتنه کنند و آن را تاویل نمایند حال آنکه تاویل آن قسمت را هیچکس نمیداند جزخدای، واما کسانیکه عالم ودانشمندندودرعلم رسوخ دارندمیگویند بآن گرویده ایم تمام آنهاازجانب پروردگارما است ، وجزصاحبان دانش دیگران متوجه این نمیشوند .

ای پروردگار پس از اینکه مارا هدایت کردی دلهای مارا مانند گروه اول کج مساز وازنزدخودت رحمتی برمابخش زیرا تو بخشنده ای هستی بزرك، پروردگارا توجمع کننده مردم هستی، در روزی که در آن شکی نیست، همانا خدای وعده خلاف نمیباشد .»

درسورمرموزات قرآن ، بعضی ایراد میکنند که چراچنان آیاتی که جزخدا نتواند تأویل کند نازل شده است

اولاـ قرآن ساخته پیغمبر نیست که براوایرادباشد بلکه چون خود او برتأویل آنها قادرنبوده دلیل بر آن است که ساخته محمد(ص) نیست والا ممکن بود چیزیکه درخورفهم بشرباشد وارد کند ومجوزی نبوده کلمه ای رابیاورد که مورد انتقاد وایراد واقع گرددبلکه دلیلی درکار بوده ومیباشد، وبرخدا ایرادی نمیتوان نمود واگرعقل بشر از درك آن عاجز است دلیل برعبث بودن آن آیات نیست و از آن گذشته محمد(ص) چه

مصلحت و منفعتی از آنها داشته است که در تصور آیـد در صورتیکه نتوانسته است آن معما را بـرای دیگران بشکافد یـا دیگران تأویل کنند .

ثانیاً- محمد(ص) برخلاف کسانیکه حتی درامور عادی طبیعی بر- خدا ایراد میکنند مطیع محض خدا بوده و چون سرتاپا ایمان بوده به نزول آیات ایمان راسخ داشته است و بخوبی درك کرده که کلام او بی- حکمت نیست.

آیات متشابه قرآن

صفات آیات متشابه قرآن آن استکه قسمتی قابل تأویل میباشد وتأویل آنها مفهوم خاصی دارد و بظاهر شباهت صریح باخود جمله ندارد همچنین قاعده‌ای هم برای فهم آنها بطور مدقن نیست .

مانند اینکه درباره درك مفهوم حقیقت آیات مربوط بقیامت لغت تأویل بکار رفته است .

قسمت دوم آنکه تأویل آنرا فقط خدامیداند وهر گونه تاویلاتیکه دراینگونه آیات بشود همه نارواست .

آیات محکم قرآن

خدا برای آیات محکم قرآن سه صفت معین کرده که ضمن سه آیه مذکور فوق میباشد، یکی آنکه دانستن ودرك آنها مجوزی نمی- خواهد و برای همه کس آزاد است .

دوم آنکه اصل قرآن، محکمات آن است . بنابر این مقصود از فراخواندن مردم بسوی قرآن درك مطالب وحقایق محکمات میباشد .

وآن آیاتی که مقید بقوائدصرف ونحو ومکالمه است درعداد محکمات میباشد، اما مصداق متشابه که کدام وچند آیه‌است خود ازمتشابهات‌است. بعضی ۲۹ قسمت از سور فواتح را کهٔ ذیلا خواهد آمد جزو متشابهات میدانند بعضی جزو مرموزات که بقرارزیراست :

۱ ـ شش (الـم) ۲ ـ پنج (الـر) ۳ ـ شش (حم) ٤ ـ یك (حمعسق) ٥ ـ یك (کهیعص) ٦ـ یك (طس) ۷ ـ دو (طسم) ۸ ـ یك (یسن) ۹ـ یك (طه) ۱۰ ـ یك(ن) ۱۱ ـ یك (ق) ۱۲ـ یك (ص) ۱۳ـ یك (المر) ١٤ ـ یك (المص) .

چون کلمات مرموز فوق در اول هرسوره قرار گرفته بنا براین هیچگونه تغییروتأثیری درمطالب وکلمات وآیات وسور ندارد ومحکماتی که قرآن اشاره میکند (هن ام الکتاب) اصل کتاب است و متشابهات ومرموزات از آن مستثناء است

واز طرفی چون بمحکمات ۲۹ سوره فوق ایرادی از لحاظ درك معانی نکرده اند وآنها راآیات نازله میدانند بنابراین باید مرموزات و متشابهات آن سوررا هم ازخدابدانند واین از موردی است‌که درآیات مذکوره آل عمران قرآن گفته است (والراسخون فی‌العلم یقولون آمنا **به‌کل من‌عند ربنا**

تعریف راسخون فی‌العلم

از آیه ۱٦۰ سوره نساء راسخون فی‌العلم را میتوان شناخت که میگوید :

لکن‌الراسخون‌فی‌العلم منهم والمومنون‌یؤمنون بما انزلنا الیك وما انزل من‌قبلك .

که ترجمه این است: لکن ازمیان علمای (یهود) وسایراهل کتاب ومحققین آنها ونیز مؤمنین باسلام ایمان میآورند هم بآنچه بسوی توفرو فرستادیم و آنچه پیش ازتوفرو فرستاده‌ایم .

بهر حال آیات محکمات ازتکالیف عامه است وغیرقابل نسخ میباشد زیرا ازقوانین وحقایق واساس اسلامی است که هرکسی میتواند احاطه علمی برآنها پیدا نماید وهرفرد مسلمانی ناگزیر از اجرای آن قوانین واصول میباشدوتقریباً نظیرتحصیلات ابتدائی است که لازمه حیات اجتماعی میباشد .

لکن آیات متشابهات مانند دروس عالیه است که درك آن برای همه میسر نیست بلکه مستلزم کسب کمالات و فضائل خاصه میباشد که ضمناً جاهل بآن نیز فاقد قواعد عامه نمیباشد . وآن آیات متشابهاتیکه حل رموز آن مخصوص پیغمبر والوالامر میباشد تکلیفی برای افراد توده و پائین‌تر ازخواص ندارد وتوده مجبور بآموختن و عمل کردن آن نیست بلکه عمل بآن گناه است .

ومقصود ازمحکم یعنی واضح المعنی وعام المورد ومفهوم متشابه، یعنی مجمل المراد وخاص المورد .

وبعقیده مؤلف متشابهاتی راکه جز خداکسی برتأویل آنها قادر نیست عبارتند از ۲۹ قسمت مفاتح که حتی خود رسول اکرم هم نمیدانست(۱) وبعضی آنها را رمز قرآن دانسته‌اند .

---

(۱) مولوی درایں باره مگوید :

حرف قرآن را بدان در ظاهر است
زیر ظاهر باطنی هم قاهر است
زیر آن باطن یکی بطن دوم
که در آن گردد خردها جمله گم
زیر آن باطن یکی بطن دگر
که در آن حیران شود عقل و نظر
بطن چهارم از نبی خود کس ندید
جز خدای بی نظیر بی ندید
هم چنین تا هفت بطن ای ذو الکرم
خود همین خوان زین حدیث محتشم

چند نمونه از محکمات کلام‌الله

برای نمونه چند آیه و سوره از محکمات قرآن که جهانی معانی و لطائف و صفا و زیبائی در آن مترتب است ذکر میشود .

(بسم‌الله الرحمن الرحیم)

الحمد الله رب العالمین . الرحمن الرحیم . مالك یوم الدین . ایاك نعبد و ایاك نستعین . اهدنا الصراط المستقیم . صراط الذین انعمت علیهم . غیر المغضوب علیهم . ولا الضالین . ۱

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قل هو الله احد . الله الصمد . لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد ۲

قران

تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً

آیهٔ از فرقان ۳

بسم‌الله الرحمن الرحیم

والعصر . ان الانسان لفی خسر . الا الذین آمنو و عملوا

۱ـ بنام خداوند بخشنده مهربان . ستایش خدا را که پروردگار عالمیان است . آفریننده جهانیان است خدائیکه بخشنده و مهربان است . پادشاه روز جزاست . و روز کیفر نیك و بد خلق . پروردگارا تنها تو را میپرستیم و از تو یاری میجوئیم و بس . تو ما را براه راست هدایت فرما . راه آنانکه بر آنها انعام فرمودی مانند انبیاء و اولیاء نه راه کسانیکه بر آنها خشم فرمودی نه گمراهان عالم

۲ـ بنام خداوند بخشنده مهربان . بگو او خدای یکتا است و آن خدائی که از همه بی‌نیاز و همه عالم باو نیازمند است نه کسی فرزند او و نه فرزند کسی است و نه کسی مثل و همتای اوست .

۳ـ بزرگوار آن پاك خداوندیست که قرآن را بر بنده خاص خود نازل کرد تا اهل عالم را متذکر و خداترس گرداند .

الصالحات وتواصو بالحق وتواصو بالصبر (والعصر) (۱)

ولا تمش فی الارض مرحاً انك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا سوره اسری آیه ۳۷ (۲)

(بسم الله الرحمن الرحيم)

والشمس وضحیها . والقمر اذا تلیها . والنهار اذا جلاها والليل اذا یغشیها . والسماء وما بنیها . والارض وما طحیها ونفس وما سویها . فالهمها فجورها وتقویها . قد افلح من زکیها . وقد خاب من دسیها . کذبت ثمود بطغویها . اذا انبعث اشقیها . فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها . ولا یخاف عقبیها .

سوره شمس (۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

والضحی . والليل اذا سجی . ماودعك ربك وما قلی .

۱- بنام خداوند بخشنده مهربان • قسم بعصر که انسان همه درخسارت وزیان است مگر آنانکه بخدا ایمان آورده و نیکوکار شدند بدرستی وراستی وپایداری در دین یکدیگر را سفارش کردند •

۳- وهرگز در زمین بکبر وناز مرو [غرور ونخوت مغروس] که بسرو زمین را نتوان شکافت • وبکوه درسربلندی نخواهی رسید •

۲- قسم بآفتاب وتابش هنگام رفعتش وقسم بماه که پیرو آفتاب تابان است • وقسم بروز هنگامیکه جهان را روشن سازد • وقسم بشب هنگامیکه جهان را درپرده سیاهی کشد • وقسم بآفتاب بلند و آنکه این کاخ رفیع را بنا کرد و زمین وآنکه آنرا بگسترد • و قسم بنفس (ناطقه) وآنکه اورا نیکو بیافرید • و باو شر وخیر اورا الهام کرد • که هرکس نفس خود را از گناه و بدکاری پاك ومنزه سازد بیقین رستگار خواهد بود • و هرکه اورا بکفر وگناه پلید گرداند البته زیانکار خواهد گشت •

طایفه ثمود از کبر وسرکشی پیغمبر خود صالح را تکذیب کرد • هنگامیکه شقی ترینشان برانگیخته شد [تا قافله صالح را پی کند] ورسول خدا صالح بدو گفت این ناقه آیت خداست از خدا بترسید وآنرا سیراب گردانید [تا بفرمان خدا از شیر آن تمامتان برخوردار شوید] آن قوم ، رسول را تکذیب وناقه اورا پی کردند خدا هم آنان را بکیفر گناهانشان هلاك ساخت وشهرشان را باخاك یکسان نمود • وهیچ باك از هلاك آنها نداشت [یا آنها هیچ از عاقبت بد گناه خود واهمه نداشتند] •

وللاخرة خير لك من الاولى . و لسوف يعطيك ربك فترضى . الم يجدك يتيماً فآوى . ووجدك ضالا فهدى . ووجدك عائلا فاغنى . فاماالیتیم فلاتقهر . واماالسائل فلا تنهر . واما بنعمة ربك فحدث سوره والضحی(۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

الرحمن . علم القرآن . خلق الانسان . علمه البيان . الشمس والقمر بحسبان . والنجم والشجر يسجدان . والسماء رفعها ووضع الميزان . واقيم الوزن بالقسط ولاتخسروا الميزان

از سوره الرحمن از اول آیه تا نهم (۲)

ياايها الذين آمنوا لايسخر قوم عسى ان يكونوا خيراً منهم ولا نساء من نساء عسى ان يكن خيراً منهن ولاتلمزوا انفسكم ولاتنابزوا

۱ ـ بنام خداوند بخشنده مهربان . قسم بروز روشن بهنگام ظهر آن . و قسم بشب تار هنگام آرامش آن که خدای تو هیچگاه ترا ترک نگفته و بر تو خشم ننموده [چهل روز وحی بر محمد نیامد مخالفین گفتند خدا از او بیزار شده از اینرو این آیه رسید].

البته عالم آخرت برای تو بسی بهتر از عالم دنیاست . و پروردگار تو بزودی چندان بتو عطا کند که تو راضی شوی [در دنیا پیروزی و تشرف در آخرت را شفیع گرداند .]

آیا خدا ترا یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد [ترا در بیابان مکه ره گم کرده یافت [در طفلی هنگامیکه حلیمه ترا میخواست بجدت عبدالمطلب برساند درراه مکه گمشدی حلیمه وعبدالمطلب سخت پریشان شدند وخدا زود آنهارا بتو رهنمائی کرد . و ترا فقیر [الی الله] یافت [بدولت ثروت] توانگر کرد .

پس تو یتیم را هرگز میازار و سائل را از درت مران . و اما نعمت پروردگارت را براست بازگو [که اظهار شکر نعمت خدا نیز شکر منعم است]

۲ـ خدای مهربان به رسولش محمد (ص) قرآن آموخت . باو تعلیم نطق و بیان داد وخورشید وماه بحکم او در گردشند . وگیاه ودرختان باسمان او سجده نهاده‌اند . آسمان را اوکاخی بلند گردانید . ومیزان [عدل ونظم] را در عالم وضع کرد وحکم کرد که ای بندگان درمیزان عدل هرگز تعدی ونافرمانی ننمائید .

وهر چیز را بترازوی عدل و انصاف بسنجید . و هیچ در میزان کم فروشی و دزدی نکنید .

بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان . ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون . سوره حجرات آیه ۱۱ (۱)

ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله واکبر والله یعلم و ماتصنعون . سوره عنکبوت آیه ٤٥ (۲)

والنجم اذا هوا . ماضل صاحبکم وما غوی . وما ینطق عن الهوی . ان هوالاوحی یوحی . علمه شدید القوی . ذومرة فاستوی . سوره نجم آیه اول تاشتم (۳)

هفت داستان ازداستانهای قرآن

درقرآن مجید هفت داستان بعنوان شاهد مثال وهمچنین از لحاظ تائید داستانهای سایر کتابهای آسمانی وارد شده است که ذیلاباختصار ذکر میشود

۱ـ قصه آدم وحوا ازبدو خلقت ومورد سجود ملائکه واقع شدن و زندگی کردن در بهشت وفریب شیطان خوردن وازبهشت رانده شدن .

۱ـ ای اهل ایمان مؤمنین نباید هرگز قومی قوم دیگر را مسخره کنند شاید آنقوم که شما مسخره میکنید بهترین مؤمنین باشند . ونیز زنان باایمان قومی دیگر را استهزاء نکنند . که بسا آن قوم نیکوترین آن زنانند وهرگز عیبجوئی [شم کیشد] خودتان نکنید و نام ولقب های زشت یکدیگر را مخوانید که پس از ایمان بخدا نام فسق [برمؤمن گذاردن] خیلی ناپسند است و هرکه از گناه بدرگاه خدا توبه نکند بسیار ظالم وستمکار است

۲ـ همانا نماز است که بندگان را از کارهای زشت و منکر باز میدارد . وهمانا ذکر خدا [بزرگتر از اندیشه انسان است] وخدا بهرچه [برای رضای او انجام دهید] کسب آگاهست [اجر آنرا عطا خواهد کرد] .

۳ـ قسم بستاره [ثریا] چون فرود آید [از حرم قدس وعالم انس بزمین خاکی] بتعالیم وپند واندرزهای وی رهایشان را یادآور وخدا ترس گرداند .

٢- قتال (هابيل وقابيل) پسران آدم

٣- كشتى نوح (آبى كه تازانوى عوج بن عنق راگرفت، ماندن عوج در آب تازمان موسى. جنگ موسى باعوج، بالاخره كشته شدن عوج بضرب عصاى موسى)

٤- قصه يوسف وبرادران وى. (بچاه انداختن ورهائى يافتن يوسف، فروش يوسف بعنوان غلامى، كورشدن وخواب تعبير كردن يوسف - قحطى درمصر - هنگاميكه يوسف عزيز مصر ميشود - آمدن برادران يوسف بمصر و گرفتن گندم بيناشدن مجدد يعقوب .)

٥- داستان اوريا وداود (وزن اوريا كه منجر بجنات وپيكار شد گرفتن داود زن « اوريا » را و زائيدن وى سليمان را از داود . سلطنت عالمگير سليمان . حكومت سليمان برجن وانس وپرى . آوردن تخت بلقيس باعجاز. دزديدن انگشتر سليمان وچهل روز سلطنت كردن اهريمن بجاى سليمان، مرگ سليمان وتكيه دادن جسد او برعصا تايكسال)

٦- قصه اصحاب كهف وسگ آنها (خفتن ٣٠٩ سال درغار ، بيدار شدن وببازار آمدن وفاش شدن موضوع خواب آنها. خفتن مجدد اصحاب كهف درهمان غار)

٧- داستان مادر مريم . (نذرى كه مادرمريم كرد . معتكف شدن مريم . تكفل ذكريا . تمثل روح القدس . وموقعيكه مريم برنخله تكيه زدوزائيد . سخن گفتن عيسى درطفلى ميان گهواره . بدار آويختن عيسى . زنده شدن عيسى سه روزپس ازمرگ، حيات مجدد او بوعده برگشت در آخرالزمان)(١)

١- مطالبى كه درپيرامون ٧ داستان درپيرامون (گمبه) ذكرشده خلاصه ئى از جمع مطالبى است كه درسايركتب آسمانى وروايات وقصص آمده كه در قرآن نسبت بداستان هاى مذكور اشارات كلى دارد . كه درپيرامون ذكرشده است

قصص قرآن چنانچه ازکلمات اول و آخر آن هم برمیآید مقدمه ومعنی آن بزرگتر ازلفظ ، وحاشیه‌ای شیواتر ازمتن دارد وتاکسی احاطه برسوم وسنن ووضع جغرافیائی وعقایداعراب بدوی نداشته باشدنمیتوان لزوم نزول این آیات را دراک کند وگذشته از آن ازلحاظ فصاحت وتائید مطلب وشاهد مثال لازمه فن خطابت میباشد .



فصل سوم

اتهامات مغرضین نسبت به محمد (ص)

چنانکه میدانیم تحقیقاتیکه بعضی ازاروپائیان درباره اسلام وزندگی رسول اکرم (ص) نموده اند تقریباً از قرن ۱٦ میلادی آغاز گردیده و بقدریکه درباره حیات محمد (ص) واسلام کتاب ورسالاتی نوشته‌اند درباره هیچیك ازمشاهیر عالم قلمفرسائی نکرده‌اندلکن آنچه راکه‌خاورشناسان درباره وی نوشته اند اکثر ملاك تحقیقات و نظریاتشان مبتنی بر آثار و نوشته‌های سست وافسانه آمیز وآلوده بتعصب بعضی ازکشیشان مسیحی بوده که بعداً باکمی جر وتعدیل ازقرن ۱٦ ببعد منتشر شده است وبا اینکه دربعضی ازآثار آنها کم‌وبیش مطالب تاریخی‌دیده میشود واحیاناً ازقرن ۱٦ تا۱۹ چند تنی ازمؤلفین بمنابع عربی دسترسی پیدا کرده‌اند مع‌الوصف آثار اکثر آنها محققانه نبوده بلکه دربیشتر آنهامنتهی درجه تعصب وغرض بکاررفته است(۱).

برای نشان دادن درجه جهل و تعصب بلکه دشمنی (باتوجه باینکه نقل کفر دال بر کفر نمیباشد)کافی استکه بافسانه مضحك و شرم آور ژبرد نوجن توجه کردد .

ژبرد نوجن میگوید: محمد (ص) درحال مستی جان داد ومرده‌اش

۱ــ ذکر اسامی [illegible] اسلام مطالبی [illegible] آلوده بتعصب وغرض است چون [illegible] سایرین بتعصب وغرض [illegible]

لامنس ، ژبرد نوجن ، مارگلیوث ، موئیر ، [illegible] ، [illegible] ، لسنگ ، هامر پورگشتال ، [illegible] .

را درمرکز مزبله یافتند که خوکها از آن خورده بودند، واین امر باعث شد که مسلمانان خوردن شراب وگوشت خوك را حرام کردند!

امثال اینگونه اتهامات وافتراهای ناجوانمردانه وجاهلانه در آثار اکثر خاورشناسان مغرض ومتعصب زیاد دیده میشود که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب خارج است وغالباً بدون تحقیق ومطالعه ومداقه در اطراف افکار وروحیات پاك وتعالیم عالیه تابناك ودستورات بلیغ اخلاقی محمد(ص) سعی کرده‌اند جاهلانه و ناجوانمردانه باحربه اتهام و افتراء لطمه ای بحیثیت و حسن شهرت پیشوای عظیم الشان اسلام و دین مبین او وارد سازند.

حال آنکه ازنظر محققین پوشیده نیست که قضاوت های ناروای این نویسندگان مولود سنخ فکر اروپائی و زائیده نظرهای غرض آلود اولیاء وبعضی ازپیروان متعصب دین مسیح میباشد

تابدین وسیله مانع انتشار روزافزون اسلام شده وضمناً باتذکر این گونه اتهامات ناروا بمسیحیت جلوه بیشتری داده برای خوشنودی همکیشان خود که بلاشك خالی از انتفاع مادی نیست هم برتری دین مسیح را ثابت نمایند.

در صورتیکه پیغمبر اسلام بزرگترین خدمت را از لحاظ اشاعه علوم وفرهنگ بتمدن بشری انجام داده و برای تقویت روح توحید که میگوید: (پرستش خدامنحصر بمسجد ومهراب نیست) بزرگترین مکتبی را ایجاد نموده و تاسرحد امکان ازحیثیت مسیح دفاع کرده و مخصوصاً بهتر از خود عیسی و هرکس دیگر مریم را تطهیر و از وی رفع اتهام

نموده(۱) ومیلیون ها بشر را از ضلالت و گمراهی وجهالت و بت پرستی نجات داده است .

بهرحال باوجودیکه حقانیت محمد (ص) واسلام و کتاب آسمانی وی برهیچ منصفی پوشیده نیست وخودرا محتاج بجواب گوئی نمیداند مع الوصف باذکر موارد کلی اتهاماتی که بر محمد (ص) وارد کرده اند بپاسخ آن مبادرت میگردد.

محمد(ص) را متهم کرده اندکه :

۱ـ بنام دین ودعوی پیامبری کتابی را برای ارضای شهوات نفسانی وکسب ثروت وشهرت و جاه ومقام سوری جعل کرده بدون اینکه بوی وحیی برسد، وبرای انجام منظور خود متوسل باعجازی مانند داستانهای معراج وشق القمر شده است .

۲ـ بوسیله شمشیر وجنگ وخونریزی دین خود راتحمیل برمردم کرده وبرای پیشرفت نقشه‌های جنگی واجرای مقصود خاص خود بادادن وعده ونوید بهشت وشفاعت روزقیامت پیروانش را بقتل وغارت تحریك وتحریص کرده است .

۳ـ قوانین جزائی وحقوقی ناقص واحیاناً ظالمانه‌ای (ازقبیل قطع دست سارق وتضییع حق زن) وضع کرده است.

٤ـ دربرابر زنان دارای ضعف نفس بوده و ازخصوصیات اخلاقی اویکی هم شهوت پرستی بوده است

٥ـ با تجویز تعدد زوجات فساد اخلاق و شهوت رانی را ترویج کرده‌است .

۱ـ چنانچه بترجمه قرآن (Sale) فصل سوم ص ۲۹ مراجعه شود و تهمت های زشتی راکه سنت امر و روسف اوائوسس دو، کشیش کلیسا ضمن بحث و مباحثه در باره مریم و این مبحث داده اند توجه شود ارزش دفاع قرآن و محمد (ص) در این باره روشن میشود .

جواب اول

در اینکه محمد(ص) هرگز پای بند جاه وثروت ومقام نبوده به شهادت تاریخ و دلائل عدیده جای هیچگونه شك و تردیدی نیست زیرا :

۱ـ پیغمبر اسلام از لحاظ ثروت و مال بکلی بی‌نیاز بود وتمام هستی‌واموال وثروت هنگفت خدیجه در اختیاروی قرار داشت ووری عدم علاقه بود که تمام آن ثروت را در راه خدا و رفاه مسلمانان و فقرا مصرف نمود .

۲ـ وقتیکه‌اشراف قریش بخیال‌تطمیع توسط ابوطالب میخواستند محمد(ص) را از سب خدایان‌باز دارند هرقدرکوشیدند ممکن نشد و گفت : من‌مأمورتبلیغ هستم وبامرخدای یگانه‌عمل میکنم .

۳ـ هنگامیکه قریش در برابرمبارزه پیگیرو شدید محمد (ص) که مستاصل شده بودندبرای جلوگیری از اقدام وی پیغام فرستادند که ای‌محمداگرمجاهدت زقیام توبرای کسب ثروت است ماحاضریم آنچه بگوئی از لحاظ مال تو را تأمین کنیم واگر منظورت ریاست است حاضریم ترابسلطنت برگزینیم، چنانکه میخواهی کامرانی وتعیش داشته باشی حاضریم بهترین دختران وزنان عرب را بالوازم ووسائل کافی در اختیارت بگذارم ضمناً چنانچه کسالت داری با نهایت دقت و مراقبت بهترین کاهن رابرای مداوای تو حاضر میکنیم

لکن محمد(ص) در برابر آن وعده و نویدها پس از تلاوت چند آیه‌ازقرآن پاسخ داد: من از جانب خدای یگانه مأمورم که شما را از گمراهی برهانم وازخوداختیاری ندارم، اگرشما بدین من بگرویدیقین

بدانید سعادت دنیا و آخرت نصیبتان خواهد شد.

٤ ـ قبل از اینکه وی به پیغمبری مبعوث گردد بقدر کافی حسن شهرت داشت وازلحاظ صداقت وامانت ضرب‌المثل بود، وبقدری شواهد در زندگانی محمد (ص) زیاد است که فعلا مجال ذکر آنها نیست و همینقدر کافی است متذکر شود که نه‌فقط پیشوای اسلام پیغمبر اکرم شخصاً دلبستگی بامور مادی وشکوه وجلال نداشت وباوجود دسترسی وقدرت هیچوقت بتجمل نپرداخت بلکه اگر زندگی علی (ع) وعمر خلیفه ثانی را مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم باوجودیکه درموقع خلافت این دو، از آسیای مرکزی تا اقیانوس اطلس تابع امپراطوری اسلام بود مع‌الوصف علی (ع) بنان وشیر قناعت میکرد وعمر برروی حصیر میخوابید. بنابراین برائت وی ازاین اتهام غرض‌آلود محرز است. وافسانه سرائی درمورد جعل قرآن ودین اسلام یاوه گوئی و بیخبری وبی شعوری نویسندگان آن نظر را بیشتر ثابت میکنند زیرا، دراینکه پیغمبر اسلام تاسن چهل سالگی جز بکسب معاش بکاری نپرداخته شکی نیست وبطور مسلم تاسن ٢٦ سالگی وضع او روشن است که: پنجسال اولیه عمر را دا حلیمه زندگی کرده واز آن ببعد تحت کفالت وسرپرستی عبدالمطلب بوده، وبعد از آن ابوطالب متکفل وی گردیده، درسن ١٠ سالگی باوی بشام رفته، واز آن ببعد درمکه بسر میبرده، از سن ١٥ تا ١٨ سالگی نیز درجنگ چهار ساله قبائل عرب (جنگ فجار) باعموهای خود شرکت داشته، وازه١٨ یا ١٩ سالگی بشغل چوپانی پرداخته وتا ٢٥ سالگی آن شغل را ترك نکرده، وازآن پس با قافله تجارتی خدیجه بشام رفت وهمینکه برگشت باوی ازدواج نمود.

بنابراین ازسن هشت سالگی بعلت فقر ابوطالب وضع زندگی وی نامطلوب بوده وسرپرست اوقادر نبوده اورا وادار باخذ تعلیم و تربیت

نماید (باتوجه باینکه نوشته اند آن زمان درتمام شبه جزیره عربستان بین اعراب چند نفرانگشت شماربا سواد بوده است) اصولا قبائل عرب در آن اوقات که فرزندان خودرا برای امرارمعاش میفروختهاند دیگرفقر عمومی مجال نمیداده است کسی بکسب علم رغبت کند بلکه اگرشب یاروزغذای سیری نصیبشان میشد مثل آن بود که بزرگترین موفقیت را دریافته اند ، وآنگهی اگر این مانع هم مفقود میشد در مکه مربی و معلمی وجود نداشته و اگرهم بفرض محال معلمیهم بوده است باذکر آنکه در آن وقت شهرمکه خیلی محدود وجمعیت آن که عبارت ازچند طایفهوخانواده کوچك بوده ست اگرمحمد(ص) پیش کسیدرس میخواند بطورمسلم عدهایدرك میکردند ودرشرح حال او که با کمال امانت نوشته شده ذکر مینمودند .

مضافاً باینکه چون حس خود خواهی وتفوق یکی ازغرائز بشریست چون در آن سنین نمیتوان گفت محمد(ص) داعیهای داشته، ازلحاظ برتری هم که باشد خوداین مطلب را اظهار میکرد، وازه۲ سالگی ببعدهمچون شاخص بوده وهیچکس در مکه بقدراو ثروتمند ومحترم نبوده (چنانکهدر موقع اختلاف وتغییر مکان حجرالاسود کهسابقاً اشارهشددربین تمام رجال واشراف مکه وقریش فقط بحکمیت او تسلیم میشوند) زندگیوی روشن بوده واگردرس میخواند بطریق اولی میفهمیدند، پس تردیدی نیست که محمد(ص) نه درس خوانده نه سوادداشته است .

چنانکه در زمان حیات محمد(ص) که بعضی ازکور دلان می- گفتند وی نزدیك آهنگری رومی درس میخواند .

قرآن میگوید : (ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی

يلحدون‌اليه اعجمی‌وهذالسان عربی مبین (آیه۱۰۲ سوره نحل)ترجمه: هراینه‌میدانیم که آنهامی گویند قرآن رابشری بدوتعلیم داده . برخلاف گفته آنها زبان آن کسی که این را به او نسبت میدهند عجمی است درصورتیکه این قرآن زبان‌روشن است .

علاوه‌براینکه آیه‌فوق‌این تصوررا ردمیکندضمناًروشن میسازد که محمد (ص) جززبان عربی به زبان دیگری آشنا نبوده است :

بازدرجای‌دیگرمیگوید (وماکان هذاالقرآن‌ان‌یفتری من‌دون‌الله ولکن تصدیق‌الذی بین یدیه وتفصیل‌الکتاب لاریب فیه من رب‌العالمین (آیه ۳٦ سوره یونس) ترجمه : این‌قرآن ساخته غیرخدا نیست بلکه راست پندارند وموافق‌چیزهائی‌از کتابهای آسمانی است که در میان خود اوست وشرح‌دهنده چگونگی کلیه کتابهای آسمانی است وشکی در آن نیست که ازپروردگارجهانیان‌است .

بازدرجای دیگرمیگوید : (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتواالعلم ومایجحد بآیاتنا الاالظالمون) ترجمۀ . قرآن نشانه‌هائیست روشن‌درسینه‌های کسانیکه دانش‌یافته‌اند ونشانه‌های مارا جزستمکاران کسی انکار نمینماید .

درآیه ٨٤ ازحزب ١٨ که از (افلایتدبرون) شروع میشود می‌ـ گوید: چرامنکرین‌قرآن، بنظر کنجکاوی‌وتحقیق‌درآن‌نمینگرند برعقل‌و درك (ایشان که بحکم انسانیت گنجینه فکر روشن است) کسی قفل زده ؟ یاخود نمیدانند که (کلام بشریا در عداد رجز یافخر یامدح یاذم است) .

حال‌آنکه قرآن بهیچ یك ازآنها شباهت ندارد پس عقل ناگزیر

است که قبول کند قرآن ساخته بشر نیست و کلام خداست والااختلاف بسیار درآیات وسور آن پیدا میشد زیراسخن تابع سخن گواست و کلام فرزند متکلم میباشد چنانکه هرحالیکه پدر ومادر هنگام انفصال نطفه دارند درفرزند پیدا میشود، بنابراین اگرقرآن کلام وفکر چندنفر مختلف الحال بود که محمد آنرا دریك جاجمع کرده و نسبت بخدا داده باشد! باید هرجمله آن اثرو نشانه وبوئی ازگویندگان آن داشته باشد واگرسخن ازمحمد(ص) یابشردیگری باشد چون حالات انسانی درهـرزمان متغیر است لذا باید سیاق کلام پیغمبر باشد حال آنکه در تمام قرآن کلام خدا صریح ویك سیاق ویکزبان است وهیچ آثار حالات گوناگون بشری درآن مشهود نیست، و ازروز دعوی نبوت تا روز وصیت تناقضی در گفته‌ها و اعتقادات وی نبوده، وازلحاظ موضوعات ثابت آفرینش بیش یك سنخ نظر نداشته وآن همان بوده که وی الهام میگرفته وآنچه استاد ازل گفته است واگو نموده است، یعنی باینکه درنبوغ وکمال وهوش واستعداد او کسی نمیتواند شك کند درموضوع ثابت خلقت وتعالیم کلی بشری همان مطلب را گفته که سایرپیامبران سلف گفته‌اند ووی نیز تکرار کرده ودرجائیکه بعضی از دستورات آنها تحریف شده برخلاف نکات تحریف شده سخن گفته است.

واین حقیقت ازآیات ۱۴-۱۵-۱۶ سوره یونس که درباره پیغمبران بحق ومن غیر حق (کاذب و راستگو) شرح داده است پیداست که میگوید :

۱- واذاتتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لایرجون لقائنا ائت بقرآن غیرهذا او بدله قل مایکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الامایوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم

٢ـقل لوشاءاللهماتلوته عليكم ولا ادريكم به فقد لبثت فيكم عمراً من قبله افلا تعقلون
٣ـ فمن اظلم ممن افترى على الله كذباً او كذب بآياته انه لايفلح المجرمون

ترجمه :

١ ـ چون برايشان آيه هاى مارا كـه بس روشن است ميخواند آنانكه اميد معاد ندارند ميگويندغيرازاين مطالب، مطالب خواندنى ديگرى بياور يااينكه اين مطالب راعوض كن، بگوبراى من ممكن نيست كه از پيش خودم آنرا عوض كنم من جز آنچه بمن وحى ميشود چيز ديگرى را تبعيت نميكنم . زيرا اگر نافرمانى پروردگار را نمايم از عذاب روزى بس بزرك ميترسم .

٢ـ بگو اگر خدا ميخواست قرآنرا براى شما نميخواندم و بوسيله آن باهم مجادله نميكرديم هر آينه ساليانى پيش از اين سخنان، در ميان شما درنك كرده ام پس چرا تعقل نميكنيد .

٣ـ ستمكارتر از كسيكه برخدادروغ سازد و يا آيه هايش را دروغ پندارد چه كسى ميباشد . مسلما خداى گناهكاران را رستگـار نخواهد كرد .

موضوع ديگـرى كـه از آيات بالا واضح است اين است، كه محمد ص بااينكه ساليان متمادى دربين مردم زيست ميكرده هيچگاه مطالبى كه مانند قرآن جنبه فلسفى واجتماعى داشته باشد بزبان نياورده وكاملا بى سابقه بوده واين بى سابقه بودن دليل بردرستى نبوت و نزول وحى است ومحمد (ص) نه تنها پيغمبر زمان بخصوصى است بدون شك خاتم پيامبران است . و بدلائلى كه فوقاًذكرشد نسبت جعل بقرآن غرض محض است .

گذشته ازدلایل روشن بالابرای اینکه جای شك وتردیدی باقی نماند لازم میداند از آیات آسمانی و مذهبی مانند کتب مذهبی هند و کتاب بودا - و کتابهای منسوب بزردشت . و تورات و انجیل که اکثر منقدین وایرادکنندگان بمحمد (ص) ودین اسلام پیرو آن مذاهب هستند شواهد زنده ای بیاورد .

دراساطیر وکتب هندی راجع بظهور پیغمبر عمومی نوشته شده : بتوای کسیکه چهره ات بهرطرف متوجه است (مقصود اینست ای کسیکه برای تمام جهانیان مبعوث شده‌ای) مارا بجز دشمنانتان در کشتی نجات حمل کن شاید توجه او گناهان مارابزداید .

در کتابهای منسوب بزرتشت در آنجائیکه خواب زردشت درباره مکاشفات آتیه نوشته شده چنین میگوید :

حضرت زرتشت درختی رادرخواب دید که دارای هفت شاخه بود تعبیرهر شاخه‌ای از آنرا ازخداوند درخواست کرد . برای هریك از آنها که از اجناس مختلف بودند جوابی شنید تا باخرین آن که آهنین بود رسید، زرتشت ازخدای میپرسد این شاخه عبارت ازچیست؟ خدای پاسخ میدهد این علامت ظهور آخرین پیغمبر است که از تازیان ظهورخواهد کرد وباشمشیر درجهان پیشرفت خواهدنمود ایرانیان رامغلوب وهزار توبه سرخواهدآمد .

دراین کتابهابکرات ازممو احمد (محمدص) ذکرشده است .

درتوراتی که هم اکنون دردست یهودیان استدرسفرپیدایش آیه ۹ ازفصل دهم نوشته‌است:

عصا ازیهود دورنخواهد شد ونه فرمانفرمائی از میان پایهای وی

تاشیلو(۱) بیاید ومراورا اطاعت امتها خواهد بود

از انجیل یوحنا باب چهارده آیه‌های ۱٦و۱۷ راجع بپیغمبر آینده حضرت عیسی میگوید

پس ازاینکه نزد پدرم رفتم ازپدر سؤال میکنم وتسلی دهنده دیگری بشما عطا خواهد کرد .

باز درآیه ۲۵ همین باب نوشته : لیکن تسلی دهنده یعنی آن روح پاك که پدر اورا باسم من میفرستد هرچیزی را بشما تعلیم خواهد داد وآنچه را من بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد

باز درآیه‌های ۲۹ـ ۳۰ حضرت مسیح میگوید

والان قبل از وقوع بشما گفتم تا وقتیکه واقع گردد ایمان آورید بعد ازاین بسیار باشما نخواهم گفت که رئیس این جهان می آید ودرمن چیزی ندارد

وهمچنین درباب ۱۵ آیه ۲٦ نوشته لیکن چون تسلی دهنده که اورا ازجانب پدر بسوی شما میفرستم آید

باز درآیه [illegible] ۵ و ٦ [illegible] ازباب شانزدهم میگوید الان نزد فرستنده خود میرویم(۲)

کسی ازمن نمیپرسد بکجا میروی [illegible] رفتن من برای شما مفیداست اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نمیآید وچون او آمد جهان را برگناه وعدالت داوری ملزم خواهد کرد (یعنی شماکه [illegible] ۱ درآنوقت

۱ـ [illegible] ۱۷ [illegible] ٦ [illegible]
واورا فارقلیط [illegible]

۲ـ [illegible]
[illegible] میگوید مسیح [illegible] پدر [illegible]

مجبور بقبول من هستید)

باتوجه بآیات آسمانی که فوقاً اشاره شدازمعانی ومطالب صریح آن بخوبی استنباط میشود که گفته اند پیغمبری از نژاد عرب ظهور خواهد نمودواز آخرین پیامبران خدا است .

این پیغمبرجز محمدبن عبدالله(ص) چه کسی خواهد بود؟

جای بسی تاسف است که نویسندگان سفسطه جو بدون اینکه زحمت ورنج مطالعه را تحمل کنند، ندانسته ونفهمیده روی تعصبات خشك و نابخردانه مبادرت بافتراء واتهام بیشرمانه‌ای کرده‌اند(۱).

موضوع معجزات معراج وشق القمر

مقدمتاً متذکر میشود گرچه امروز علمای علم فیزیك از راه محاسبه وتجزیه وتحلیل یاخته ها،آنجا رسیده اند که تاکنون بعضی از معجزات انبیاء را امکان پذیرمینماید

مع الوصف باید دانست که مسائل دینی را نمیتوان باحسابهای ریاضی مخلوط کرده وبطور محاسبه حل نمود، وهمانطوریکه هردسته ازطبقات فلاسفه معنوی ومادی برای اثبات نظریات خوداستناداتی دارند که آن دلائل وشواهد بافرضیه های هریك از آن دوطبقه تطبیق میکند همینطورمسائل ریاضی ازراه محاسبه ثابت ومسائل دینی هم ازراه عقل وایمان اجرای حکم میکند ، وبازهمانسان که کسب علم ریاضی مستلزم شرایطی است

۱ــ نسبت جعل دین بکسی که مانند عیسی مأمور تبلیغ خدا پرستی و آورنده لا اله الا الله است از انصاف [illegible] بکسیکه میگوید

من زنده کننده دین ابراهیم هستم ودین تازه ای نیاورده ام برخلاف وجدان و انسانیت است بخصوص اینکه زندگانی روشن وی این حقیقت را میرساند که کمترین توجهی درامور دنیوی وجاه ومقام نداشته وتاآخرین دقایق حیات سادگی وخضوع وخشوع وشئون اخلاقی خود را حفظ مینمود است

وباید رنج تحصیل وتحقیق را تحمل کرد تاشخص بتواند ریاضی دان وعالم بشقوق وفنون آن بشود همین گونه کشف مسائل دینی وعرفانی ورسیدن بحقیقت مستلزم مراتب ودرجاتی است که جز از راه تزکیه نفس وتقویت بینش های درونی برای انسان مقدور نیست .

« دل مصفا نما که طلعت یار   اندر آئینه روبرو بینی »

بنا براین برای کشف اینگونه مسائل وپی بردن باسرار حقیقت و معجزات انبیاء جانرا باید از زندان تن خلاص کرد و در تقویت نیروی معنوی وباطنی کوشید و پا ازدایره شهوات نفسانی بیرون نهاد وفکر را وسعت داد تافهمید نیروی خلاقه بشر که پرتوی ازانوار خدائی وموهبتی از موهبات الهی است برآنچه که از تصور و عالم خیال بیرون است قادر میباشد .

« تن رها کن دمی که جان بینی
آنچه نادیدنی است آن بینی »

درغیر اینصورت.

توکه ناخوانده ای علم سماوات
توکه نابرده ای ره در خرابات
توکه سودو زیان خود ندانی
بجانان کی رسی هیهات هیهات

کسانیکه دارای آن شرایط ومرتبت نیستند نه بسهولت قبول میکنند ونه استعداد قبول این گونه مطالب وحقایق را دارند، اینک اگر غرض خاصی مانع قبول حقایق نگردد ، مسئله معراج وشق القمر پیغمبر اسلام بدلائل عدیده عقلی وقرائن چنانکه خواهد آمد ثابت است .

نظر مفسرین

اولا در کتب سیرت و تفسیر و حوادث، بعضی از نویسندگان مطلب معراج را چنان در زوایای نوشته های خود که اکثراً تابع احساتشان بوده است پیچانده و متغایر و ناروا تعبیر و تفسیر کرده اند که خواننده دردرك و استنباط حقیقت دچار تردید و تزلزل میگردد. بطوریکه مورخین نمیدانند گفته کدامیك را بپذیرند، و همین اختلافات موجب شده که نویسندگان مغرض مسیحی آنها را بصورت مسخره تلقی کرده و منکر حقیقت آن بشوند.

ثانیاً زیرا نویسندگان اسلامی و راویان و مورخین ادوار گذشته معلوم نمیکنند تاچه حدی در جمع آوری مطالب دقت و تحقیق بکار رفته و کدام یك با تخیلات شاعرانه یا صوفیانه آمیخته شده و یا کدام یك از این گونه نقاط ضعف مبری بوده اند.

این نویسندگان اکثراً موضوع معراج را بصورت داستانسرائی در آورده و معنی را فدای لفظ کرده بعوض مغز بپوست پرداخته اند و گویا ازاین عمل فقط میخواسته اند یك نتیجه بگیرند که آنهم تقویت اعتقادات و تعصبات بوده و دیگر ازلحاظ حقیقت قضایا و تاریخی توجهی نداشته اند، و نویسندگان خاور و مسیحی نیز آنها را ملاك کرده بعضی ها بصورت افسانه آمیزی در آورده اند.

بهرحال آنچه را نمیتوان تردید کرد صحت اساس موضوع یعنی وقوع معراج میباشد و ایراد و بحث بالا درنوع تعبیر و فروعات آنست که اکثر آن نویسندگان اسلامی نقل وقول را بحدیث محمد (ص) ختم میکنند در

حالیکه انواع آن، هم بایکدیگر تفاوت داردوهم تمام آنها دراعتباروصحت مطالب و نوشته‌های خود اصرار دارند.

بنا براین بهترین سند در مسئله معراج آیاتی است که دراین مورد نازل گردیده از آنجمله :

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی - المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر (آیه ۱ سوره اسراء)

ترجمه : منزه است آنکه شبانه بنده خود را از مسجدالحرام تا مسجد اقصی که اطراف آن را برکت داده ایم ، سیر داد تا آیه‌های خود را باو بنمایانیم . که خدا شنوا و بیناست .

خلاصه ای از جمع روایات .

اینك بدوا خلاصه‌ای ازموضوع معراج راکه جمع بین نوشته‌های کتب روایات وسیرت و تفسیرنویسندگان است ذیلا مینگارد :

محمد(ص) نیمه شبی که دربسترخواب بودشنید کسی اورا باصدای بلند خوانده وبیدار کرد گفت : برخیز، چون برخواست جبرائیل را با پیشانی درخشان‌وصورتی مانند برف سفیدوموی بورفروریخته پیش خود دید که‌لباس زربفت‌ومروارید نشان برتن دارد و بالهای رنگارنگ اودر اطرافش میلرزد ومرکبی عجیب براق نام بالهائی مانند بال باز داشت همراه او بود .

براق جلواوخم شد برآن سوارشد وبسرعت تیرازفراز کوهستان مکه وریکزارهااطراف بطرف شمال‌پروازکرد ، فرشته نیزهمراه او بود، ونزدیك کوه سینا جائیکه خدا باموسی سخن گفته بود ویرانگهداشت، سپس یکباردیگرویرا دربیت لحم جائیکه عیسی متولد شده بودمتوقف

ساخت . پس از آن درهوا پروازکرد. در آن هنگام صداهای نهانی می‌خواست ویرا ازرفتار بازدارد، ولی اومعتقد بود که خدای هرجابخواهد مرکبش رانگاه خواهدداشت ، به‌بیت المقدس رسید مرکب خودرابست و با ابراهیم و موسی و عیسی برانقاض معبد سلیمان نمازگذارد، سپس برسنك یعقوب تکیه دادو برروی آن بسرعت بطرف آسمان‌ها اوج گرفت، آسمان اول از نقره خالص بود و ستارگان را با زنجیرهای طلا از آن آویخته بودند، و برهریك ازآنهافرشته‌ای‌نگهبان بود که شیطانهابر آن بالانروند وجنیان ازاسرار آن خبردار نشوند، درآسمان اول وی به آدم درود گفت، صورت کاینات نیزدراین آسمان‌بود که‌خدای‌راستایش میکرد، درشش آسمان دیگربانوح وهارون وموسی وابراهیم وداود وسلیمان و ادریس و یحیی وعیسی ملاقات کرد، وعزرائیل فرشته مرك را بدید که عظمتی هول‌انگیزداشت وفاصله میان دوچشمش هفتادهزار روزراه بود صد هزارفرشته بفرمان اوبودند ونام موالید ومتوفیات رادرکتابی بزرك ثبت میکرد، فرشته‌اشك رادیدکه بر گناهان مردم میگریست، وفرشته دیگری را دیدکه یك‌نیمه‌اش آتش بود ویك نیمه ازبرف، وگروهی از ملائکه دراطراف اوبودند ودائماً خدارا یاد میکردند. ودرآسمان هفتم که مقام مردم عدالت پیشه است فرشته‌ای بود اززمین بزرگتر که هفتاد هزارسرداشت، وهرسری هفتادهزاردهان داشت ودرهردهانی هفتادهزار زبان‌بود، هرزبانی بهفتاد هزارزبان مختلف سخن میگفت وهرزبانی به هفتادهزارلهجه اداء میکرد وهمه آنها بستایش خداگویا بودند .

هنگامیکه دراین مخلوق عجیب بدیده تأمل مینگریست برفراز سدرة المنتهی که درطرف راست عرش قراردارد ومیلیونها ارواح فرشته آسا سایه میانداز نداوج گرفت .

پس از آن در کمتر از یك لحظه از دریاهای وسیع و منطقه‌های نور وظلمت ومیلیونها حجاب ازظلمت و آتش و آب وهواوفضاکه فاصله هر-یك از آنها پانصد سال راه بوددرگذشت، وازحجابهای کمال وجمال وسر وجلال ووحدت عبور کرد، ودرماورای آن‌هفتاد هزار گروه ملائکه‌بی-حرکت درحال سجده بودند واجازه گفتار نداشتند .

پس از آن احساس کرد که بمقام خداوند نزدیك میشود، وحشت ویرا فرا گرفت زمین و آسمان درهم پیچیده شده و بزحمت دیده میشد. گوئی درظلمت فرورفته بودومانند دانه‌ای درمزرعه‌ای وسیع بنظرمی-آمد وانسان نیزباید دربرابرخدا چنین باشد .

پس از آن نزدیك عرش رسید وباندازه دوکمان کمترفاصله بود، بادیده‌بصیرت نورخدا رامشاهده کرد. وچیزها دید،که زبان از تعبیر آن عاجزاست‌وازحدوفهم انسان بیرون‌است. خداوند بزرگ دست‌عنایت بسینه وپشت‌وی کشید.گوئی پشت‌اویخ زد ، پس‌از آن آرامشی بی‌نظیراحساس کرد وبمقام فنارسید

بعد ازگفتگوئی (که در بعضی ازآن قبیل کتب تردید شده) خدای‌فرمان‌داد که هرمسلمانی‌بایدهرروز ۵۰ بارنماز بخواند .

بالاخره وقتی وی برگشته و از آسمان ها پائین میرفت بموسی رسید پسرعمران‌:اصورت حال را بدانست، گفت چطور انتظار داری که پیروان توهرروز پنجاه بار نماز بخوانند من مردم راآزمایش کرده ام از من بشنو پیش خدابرگرد وتقاضاکن ازنماز بکاهد .

وی برگشت ونمازرا به چهل بار تقلیل داد ولی باز موسی آنرا بیشتر ازحد طاقت دانست وبالاخره ویرا چند بار پیش خدا برگردانید وهربار مقداری ازنماز روزانه تقلیل یافت تابه‌پنج باررسید .

آنگاه‌جبرئیل پیغمبررا بطرف بهشت برد آنجارا دید سپس بطرف زمین آمدبراق رابگشودوبر آن سوارشده وبامرکب بالدارازبیت‌المقدس بمکه آمد . »

ابن هشام- ازپیغمبر روایت میکند: پس ازملاقات آدم درآسمان اول مردانی را دیدم که دهانشان مانند دهان شتر بودودردستشان قطعات آتش قرار داشت که آنرابدهان خویش میانداختند وازپائینشان بیرون میامد بجبرئیل گفتم اینها کیستند .

گفت اینها کسانی هستند که بناحق مال یتیمان را خورده اند.

سپس کسانی را دیدم که شکمهائی عجیب داشتند ومانندشتران مست ازروی آنهامیگذشتند وقدرت حرکت نداشتند بجبرئیل گفتم اینها چه کسانیند گفت : اینها ربا خورند.

پس از آن کسانی را دیدم که گوشتی خرید وتازه، باگوشتی لاغر وبدبو جلورویشان بود، گوشت تازه را میگذاشتند و ازگوشت بدبو میخوردند، بجبرئیل گفتم اینها کیستند؟ گفت اینهازنانی هستند که فرزندان دیگررا بشوهرخود بسته‌اند .

سپس مرا به‌بهشت برد درآنجا کنیزی دیدم که مرا بعجاب آورد لذا از او پرسیدم متعلق بکیستی؟ گفت: متعلق بزیدبن حارث . پیغمبر این مژده را بزیدبن حارثه داد .

دلائل طرفداران معراج روحانی وجسمانی

۱ - طرفداران معراج روحانی

طرفداران معراج روحانی دلائلشان مبتنی براحادیث ام هانی وعایشه میباشد ومیگویند :

ام هانی گفت : محمد (ص) آنشب در خانه من بود پس از اداء نماز عشا وی ببستر رفته خوابیدسپس ماخوابیدیم، پیش از طلوع آفتاب (سفیده دم) وی مارا برای اداءنمازبیدار کرد . پس ازانجام نماز پیغمبر گفت :

من نماز عشارا که درخ نه توخواندم بعدازآن ببیت‌المقدس رفته ودرآنجا نماز خواندم اینك نمازصبح را باشماگذاردم.

(امهانی) گفت: این سخن را با کسی مگوی،بتو نسبت کذب میدهند و آزارت میکنند .گفت : بخدا خواهم گفت .

عقیده مندان بمعراج روحانی گفته امهانی را ملاك دانسته وبرای تأئیدآن بحدیث عایشه تکیه میکنند که میگوید: جسم محمد(ص) غایب نشد بلکه پروردگار روح محمد (ص) را بمعراج برد .(۱)

همچنین آنچیزیکه بیشترصاحبان نظریه معراج روحانی رادرآن عقیده استوارکرده آیه : ۶۰ ازسورة الاسراء میباشدکه میگوید :

وما جعلنا الرؤیا التی اریناك الا فتنة للناس

(ترجمه : رؤیائی که برتو نمودار ساختیم (وسیله) آزمایش بود)

۲- معراج جسمانی

کسانیکه بمعراج جسمانی نظردارند مبنی عقید شان برحدیث محمد (ص) استکه میگویند وی مشاهدات خود را در حین سیر در بیابان تعریف نموده است (ضمن خلاصه مجموع روایات ذکرشد)

۱- دراسوقت (عایشه عقد بود و بعدها در مدینه در سال اول ه با پیغمبر ازدواج کرده و آن ایام هشت ساله بود)

اینك نظر نویسنده

تردیدی نیست که موضوع معراج یك مفهوم بسیارعالی دارد که درخلال اعتقادات مردم و آثار بعضی از نویسندگان میتوان آن رادریافت ولواینکه دسته ای معتقد بمعراج روحانی و عده‌ای نظر بمعراج جسمانی داشته باشند.

اما آنچه مسلم است جه در قرآن وچه در حدیثی که از ام هانی نقل وقول شده هیچکدام نوع معراج راتعیین نکرده‌است که تصریح کند معراج روحانی بوده یامعراج جسمانی وفقط وقوع معراج رامدلل می- سازد .

بعضی معتقدند علم یقین در مورد تصریح یکی ازدونظریه ساقط شده ، بدین معنی که نه میتوان‌بعنوان طرفداری ازمعراج روحانی عقیده طرفداران معراج جسمانی رارد کرد ، ونه میتوان بصرف عقیده بمعراج جسمانی نظرطرفداران معراج روحانی رانادیده انگاشت، بلکه ازیك نظرمعراج روحانی صدق میکند وازیك نظرمعراج جسمانی. ولی بعقیده نویسنده‌آیه شریفه (ماکذب الفواد مارای) (۱) (آیه دهم سوره نجم) ، تکلیف‌راروشن کرده‌است،وازآن گذشته‌خدادرهمه جاحاضراست‌ومکان مشخصی ندارد که انسان برای وصول بآن طی‌مسافت کند بلکه هر کس مانند محمد(ص) دارای چنان‌تز کیه نفس وروح عظیمی باشد درهمه جا خدارا می‌بیند، بااینوصف‌آیه فوق دلیل برآن است که پیغمبراکرم با- دیده دل‌دیده است نه‌باچشم ظاهربین، منعقدین‌بدون توجه‌بقرآن (که تصریحی درنوع معراج نشده) فقط نظرنویسندگان راکه درمورد معراج

---

۱ - دروغ نگفت دل محمد آنچه دید

جسمانی ازطرف خود اظهارعقید ای کرده اند پیش کشیده برای مغلطه و سفسطه دراطراف آن نظریات، مبادرت بانتقاد و افتراء کرده‌اند تاباینکه‌از آن راه ارکان فناناپذیر اسلام رامتزلزل سازند .

نویسنده ضمن اینکه بحث راازمعراج روحانی پیغمبر(ص) شروع میکند در خلال توضیح امکان معراج روحانی و جسمانی بـه جواب یاوه گویان میپردازد(۱).

معراج روحانی

خوشبختانه‌علوم امروزی نه‌تنهاانکارمعراج روحانی راازبین برده بلکه راه رابرای صحت وتحقیق آن بازگذارده است .

چنانکه امروزقدرت علم بجائی رسیده که بشر میخواهد دل ماه و مریخ راشکافته بر آسمانها حکومت کند، مگرعلم‌قرائت افکار وانتقال اصوات وانتقال عکس وخط بوسیله بی‌سیم و همچنین تجسم قیافه وطرز لباس وگفتگو در صفحه تلوزیون و انتقال صوت توسط رادیو وتلفن و همچنین صعودطیارات سریع‌السیر بر آسمانها واکتشافات اتم وهیدروژن وایجاد باران مصنوعی جز اینکه زائیده افکاروکنجکاوی وتفحص بشر است ؟ .

مگرممکن نیست در آینده بازهم‌باکتشافات عجیب‌تری‌نائل آید؟ البته شکی نیست همانسان که روزی بطور افسانه هم نمیتوانستند وقوع این اختراعات را باور کنند روزی فرا خواهد رسید که بشر بـا کتشافات محیرالعقول دیگری‌نائل‌وتحولات زیادتری‌درسرنوشت بشربوجود آورده و ساکنین کره خاك را بکرات آسمانی انتقال دهد .

---

۱ ـ توضیحیکه در مورد معراج جسمانی داده خواهد شد صرفا از لحاظ جواب بپوشش های معرضانه است .

بهرحال هنوز بسی اسرار نهفته‌ای دردرون این عالم لایتناهی وجود دارد که تجسم آن فعلاازحدودفهم ماخارج است، لکن غیرممکن درجهان ممکن نیست وهمانطوریکه قبلا اشاره شدنیروی خلاقه بشر برهرچیزی قادر است .

بنابراین ازقدرت علم دورنیست که روح عظیم محمد(ص) (باتوجه بقوه جاذبهٔ اشیاء) یکشبه کعبه وبیت المقدس راپیمایدوبار ازوحدت جهان آشنا شود وبابینش وقوه درونی جهان را (عاری از قید زمان و مکان) ادراك کند ٠

چنانکه این گونه تحولات نه تنها برای پیامبران زیاد پیش آمده بلکه اولیاالله وبزرگان وعرفای عالیمقداراسلامی حالاتی شبیه این سیرهای معنوی را داشته اند ٠

معراج جسمانی

اما معراج جسمانی همانسان که ذکرشد ازلحاظ ریاضی حل این گونه معماهامشکل ولی ممکن استازطریق برهان ومنطق وتجسم واشاره بنظایراینگونه حادثات که معتقدند درباره سایرین هم اتفاق افتاده ثابت کرد، چون مقصودنویسنده از شرح معراج صرفاً جوابگوئی استلذا ازذکردلائل حسی وشواهدبعضی محاسبات فیزیکی وریاضی که ثبوت ازآن رادنیزامکان پذیراست خود داری کرده ، وبآن نویسندگان مغرض مسیحی واروپائی که مقصودشان ازاین گونه اتهامات وایرادات فقط تبلیغات بنفع مسیحیت وتضعیف اسلام میباشد میگوید :

ازدوحال خارج نیست یاپیامبران قبل ازمحمد(ص) دارای معجزاتی بوده‌اند یانبوده‌اند ؟ اگرمیگوئید دارای اعجاز بوده‌اند بنابراین پیغمبر

اسلام (که بگواهی آیات تورات وزبورو انجیل که سابقاً شرح آن آمد چون آخرین پیغمبر است) بطریق اولی این قدرت باو داده شده است ، و اگر شما منکر معجزات عیسی و موسی و پیامبران سلف آنها هستید که دیگر جای بحث نیست ، باتوجه باینکه آنهم دلیل نمیشود که محمد (ص) قادر باعجاز نباشد. حال آنکه شما در باره عیسی معتقد باعجاز هستید بلکه برای مرده اوهم اعجاز قائلید و میگوئید: پس ازاینکه وی را بدار زدند و بخاکش سپردند چند روز بعد زنده شد و بآسمان صعود کرد، ویا بالاتر از آن ادعا میکنید که جسم و روح او در اثر امتزاج هر دو یکی شده بود و باشکال دیگری هم جلوه میکرد و هنگامیکه وی را بدار آویختند جسم خود او نبود واو بآسمان رفت .

حال سؤال میکنیم آیا چگونه ممکن است که عیسی در حالیکه مرده وغیرحی بود بانیروی مرموزی توانست بآسمانها رفته بخدا ملحق شود؟، ولی درباره جسم زنده یاروح عظیم و بی آلایش محمد(ص) این تصور محال و ممتنع مینماید ؛

میگوئید : هنگامیکه عیسی باحواریون در خارج شهری حرکت میکرد بحث روزقیامت وزنده شدن تمام افراد بشر بمیان آمد، همینکه عنوان شد حواریون از عیسی سؤال میکنند ، چگونه ممکن است کسی که مرده و هزاران سال در زیر زمین مانده و پوسیده وخاك شده بار دیگر زنده شود و هرذره ازذرات وجود متلاشی او بهم اتصال گردد؟ عیسی گفت: اگر مشیت الهی تعلق گیرد من نیز این کار را خواهم کرد. لذا حواریون ازوی خواستند که ازپیشگاه خداوند چنان تقاضا کند که بتواند، عیسی ازدرگاه خدا این مسئلت راکرد و قبول افتاد پس بطرف قبرستانی متروك

رفتند وهمینکه عیسی ذکر واورادی خواند ، و باصدای بلندبمردگان خطاب کردکه برخیزید، یکمرتبه‌تمام مردگان قبرها راشکافته و بیابانی مملو ازانسان زنده تشکیل گردید .

نویسنده ضمن اینکه معتقد باعجازانبیاء میباشد وبعیسی هم‌قائل است و نمیخواهد درصدد تکذیب برآید میپرسد چگونه‌این‌اعجاز برای عیسی میسر است لیکن‌درباره پیغمبراسلام غیرممکن میشود ؟

انجیل وتورات‌درباره معجزات‌موسی‌تائیداتی کرده که‌از آنجمله: موضوع مشاجره موسی وفرعون وفرارموسی وپیروانش میباشدکه‌چون بدریا میرسند موسی بااشاره عصا آب دریا را میشکافد و باقوم خوداز آب دریا میگذرد .

حال چگونه موسی (ع) قادر بچنان اعجاز بزرگی میباشدلکن موضوع شق‌القمر پیغمبراسلام را منکرمیشوید ؟

درحالیکه معتقدیم که‌وجودچنان کارهای خارق العاده ازپیغمبران ساخته است ومعنی اعجازاین‌است که سایر مردم‌ازانجام دادن آنهاعاجز باشند ومعجزه شاهکار پیغمبران است وآنکس که بوجودقادر متعال و خداوند ذوالجلال معتقداست‌نمیتواندمنکر پیغمبران ومعجزات آنهاباشد، زیرا اعجازبامر ومشیت الهی انجام می‌پذیرد، بهمین مناسبت هم نمیتوان منکرمعراج وشق‌القمر بود، بخصوص آنکه باادله‌عقلی‌وتوجه‌بنظایرچنان معجزاتی،وقوع این‌گونه معجزات محال نمیباشد وچون یکی ازانتقادات نویسندگان متعصب اروپائی ومسیحی معجزه شق‌القمرمیباشد لذابرای نشان‌دادن امکان آن‌نیز بذکرمواردزیرمیپردازد.

شق القمر

ابتداءباید بگوید که موضوع شق القمرهمچنانکه در کتب سیر و احوال آمده است درقرآن تصریح وتشریح نشده استبلکه مانندمسئله معراج اشاره کلی دارد، وبدین صورت که کره قمر بااشاره انگشت پیغمبر منشق شود نیست ، وملاك ایرادات نویسندگان اروپائی نیزمبتنی برنوشته های مفسرین می باشد وربطی بقرآن ندارد، چنانکه آیات ۱و۲ سوره القمر می گوید :

اقتربت الساعة وانشق القمر . وان یروآیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر (۱)

با این وصف باعلم باینکه قرآن کریم مدعی چنان صورتی نبوده است . نویسنده میگوید بفرض اینکه چنان اعجازی رابمحمد(ص) نسبت دهند عقل بقبول آن اجازه میدهد زیرا:

بکرات درمجلات اروپائی دیده شده که درباره اعمال خارق العاده مرتاضین هند مطالب محیر العقولی را منعکس کرده اند که برای عده ای قابل قبول نیست

چنانکه مینویسند فلان مرتاض سه ماه درزیر خاك بدون اینکه برای تنفس روزنه ای داشته باشد میخوابد وپس از سه ماه که نبش قبر میکنند بدون اینکه عوارضی برای وی بوجود آید زنده است، یااینکه دوماه بروی انگشت دست معلق میشودوبدون اینکه توازن خودراازدست بدهد،یاغذائی بخوردتمام آن مدت دوماه راروی انگشت درحال خواب بسر میبرد.

وهمچنین دریکی ازمجلات خارجی خوانده شد که: یکی ازمرتاضین

۱- نزدیک شد قیامت وشق شد قمر ، ودیدند این آیت را اعراض کردند گفتند سحر مستمریست .

هند باقدرت نظر ازفاصله يك كيلومتر مانع حركت لكوموتيو وقطارهای مسافربری گردید .

نویسنده منکر این گونه امور خارق العاده نیست بلکه معتقداست که نیروی درونی بشر دراثر تزکیه نفس وتقویت روح میتواند درهرچیزی تصرف کندچنانکه آن مرتاض هندی نموده‌است ولی میگوید:

شما تصرفات يك بشر عادی را دراشیاء قبول میکنید لکن نسبت بتصرفات کسیکه دارای يك‌روح قوی فوق العاده است وازلحاظ تزکیه نفس‌ونیروی‌ایمان‌بزرگترین مراحل‌تکامل را طی کرده وازانوارحکمت های بالغه الهی کسب‌فیض‌نموده‌وباتأییدات وامرخدای قاهروقادرمبادرت بانجام امری میکنداعتراض دارید !!

بنابراین وقتی شما اعتقاد کامل دارید که با قوه تصرف میشود لکوموتیو را ازفاصله يك کیلو متر نگهداشت‌باید قبول کنیدکه پیغمبر اسلام قادربرتصرف هرگونه‌شیئی بوده‌است منتهی بحث‌روی‌بعدمسافت ونوع اشیاء دورمیزند که حل آنهم‌ازراه عقل‌آسان است.

باین‌دلیل: وقتی‌يك‌بشرعادی که آن مدارج عالیه ومراتب‌پیغمبری را ندیده و صرفاً روی ممارست و ریاضت قادر میباشد از يك‌کیلومتری درشیئی‌تصرف کند ، پس‌بهمان نسبت‌کسانی که مراتب بالاتری راپیمایند از مسافت زیادتر ونیز درجسم بزرگتر و قوی تری میتوانند تصرف کنندچنانکه مرتاض‌هندی از يك‌کیلومتری در لکوموتیو تصرف میکند يك درجه بالاترازاوازده کیلومتری قادربتصرف میشودیا « مثلا » تصرفاتی در کوه عظیمی می‌نماید ، بهمین قاعده هرقدر مدارج معنوی و تزکیه نفس و تقویت روح عالی‌تر باشد بهمان اندازه بعدها و ثقل ها را ازبین برده درخود مستهلك میکند .

مسلماً محمد (ص) که پیغمبری بحق و برگزیده خداوند تبارك و تعالی است دارای چنان نیروی عظیمی بوده که بامر خدا در صورت لزوم شق‌الشمس راهم قادر بوده باشد و اگر بگوئید که ماه راممکن نیست شق کرد، جواب این است که: چون هر جسمی قابل انفصال و اتصال است یعنی: اگر شاخه درختی رابشکنید تمام شاخه ها درحرکت میآیند و کشیده میشوند، یااگر درختی راازوسط اره کنند ازمحلی که اره شده قطع می‌شود، پس ماه هم که درعداد اجسام میباشد قابل انفصال و اتصال میباشد وعقل ناگزیر از قبول این مطلب است .

فقط مسئله حجم کره ماه میماند که آن نیز قابل حل است زیرا :

۱- امروز علم ثابت میکند هر جسمی که درجهان وجود دارد قابل تجزیه وتحلیل است یعنی هرشیئی ، از درات قابل تجزیه تشکیل شده و باحساب فیزیکی میتوان ازیك هزار میلیگرم خاك هزاران ذرات مختلفی غیر ازمواد خاکی بدست آورد، بااین حساب ماه قابل تجزیه میباشد وتصرف بشر در اتم والکترون ها دلیل زنده دیگریست

۲- اکبر اجسام طبیعی که درعالم وجود دارند ترکیبات آنها یك قسمت اعظم ازمایعات است بقیه مواد دیگریست که دراثر فشار ممکن است مایعات آنهارا گرفت، مثلا لباسی که میپوشید جز تقریباً ... آن بقیه مایه است که درزیر فشار فوق العاده ازهم مجزا میشوند، همینطور سنك وچوب خشك ازاین قاعده مستثنی نیستند، بااین توضیح ماه که ازنوع اجسام است دارای همان خاصیت است .

۳- کسی که قادر شددر کره ماه تصرف کند بطور مسلم چنان نیروئی راهم دارا هست که بتواند آن جسم رامنقبض ومنبسط کند ودرحجم آن

تصرفاتی بنماید.

بااین توضیح تصرف در ماه و تصرفات دیگری از قبیل تجزیه و تحلیل وانقباض و انبساط آن امکان عقلی میتواند داشته باشد.

نظر نویسندگان مغرض در مورد شق القمر

بعضی ازنویسندگان مخالف مانند لامنس. و ژبرد نوجن سعی کرده اند که مسئله شق القمر را « مرتبط بشقوق علوم غریبه کرده و »
« چنان وانمود کنند که محمد (ص) باعلم هیپنوتیزم واسپراتیزم ومنیتیزم »
« دردیدگان عده‌ای تصرف کرده، ودرخارج مکه که چندان فاصله‌ای »
« باشهر نداشته بدان عمل مبادرت کرده وبچشم عده ای بدان صورت »
« که مدعی هستندشق القمرشده، درحالیکه درآنشب هیچگونه تحولی »
« در جهان اتفاق نیفتاده و حتی مردم مکه هم تغییراتی را در قمر »
« ندیده اند »

نویسنده نمیخواهد مدعی شود که هستند بعضی ازآثارمورخین که تحولاتی را که درآنشب اتفاق افتاده نوشته‌اند، ولی میگوید: بفرض آنکه محمد (ص) در دیدگان عده‌ای هم تصرف کرده باشد عمل وی مقارنه دارد.

قرینه‌ونظیر آن‌درموردعصای‌موسی‌است که‌درابتدای دعوتش بصورت ماردرمیآمد (ودلیل‌نبوت موسی شد) واین‌اعجاز موسی‌به‌حکم خداوند انجام میبافت، زیراپس‌ازمدتی دیگر موسی‌نتواست عصای خودرابصورت مار درآورد.

بنابراین بفرض اینکه نظریات مخالفین اسلام هم قابل پذیرش باشد چون مشیت الهی‌تعلق یافته دلیل برسحروشعبده نیست وچیزی از

مرتبت ومقام پیامبری‌وی نمیکاهد، بخصوص آنکه در قرآن کریم بدان صورت افسانه آمیزی که بعضی ازمفسرین متعصب وخاورشناسان مخالف نوشته‌اند چیزی مشاهده واستنباط نمیشود، و بایددانست موضوع سحر با اعجاز متفاوت و متغایر است ، زیرا هرعمل خارق العاده ایراکه پیامبران درراه ارشاد وهدایت بشر انجام داده‌اند جنبه‌اعجازداشته است درحالیکه سحرفقط بمنظورانتفاع شخصی وسوء استفاده‌های گمراه کننده ای انجام گرفته ومیگیرد، والاباید نعوذبالله گفت اعمال داودهم که سرچهارمرك‌را کند وزنده کردوموسی که عصارا مارمیکرد ودریارا بااشاره شکافت و عبور کرد وعیسی که‌مرده‌را زنده، میکرد همه‌بوسیله سحروشعبده‌انجام پذیرفته است ، باتوجه بدلائل بالا اعجازومسئله شق القمر بهرصورتیکه تصور شود بدلیل عقل امکان داشته است .

اتهام جنگ وخونریزی برای بسط دین‌اسلام

جواب دوم

دوم اتهامی که خاورشناسان و مبلغین دین مسیح برمحمد (ص) وارد ساخته اند این است که وی پیروان اسلام را بوسیله تحریك به جنگ وخونریزی‌وادارو دین خود رابرمردم تحمیل کرده و با نوید بهشت پیروان‌را بقتل وغارت تشویق مینموده است ولی عیسی واولیای دین‌او ازجنك وپیکار گریزان وعلاقمند بصلح وسازش و صفا بوده ومردم را به نیکو کاری و برادری و برابری و رحم و مروت و خدا پرستی وادار میکرده اند .

دربین عوام لطیفه ایست که درعین سادگی دارای مفهوم بسیار

عالی میباشد که در مورد اتهام وادعای فوق الذکر مصداق پیدا میکند میگویند :

روزی عزرائیل برفضای آسمان پرواز درآمد وباصدای رعدآسای خود بجهانیان نوید میداد که ای اهل عالم من تصمیم دارم بعنوان عیدی بهرخانواده ای یك طفل زیبائی عطاکنم .

دریکی ازمیادین شهر بزرگی که مردم برای گذراندن وقت جمع بودند پیرمردی برمنارهٔ درآمد جواب داد که: ای جناب عزرائیل تو از گرفتن بچه‌های ما صرف نظر کن بخشیدن طفل پیشکشست .

واقعاً مسخره‌است ، آنکسانی که تاریخ جهانرا باقتل وغارت و خیانت ننگین نموده اند ، و درعصر حاضر هنوزهم بنام حفظ آزادی بابم‌های آتش‌زاومخرب واتمی حیات میلیونها نفوس بشری رافدای اغراض شهوانی خود کرده ومیکنند ، تاجائیکه سراسر جهان را ترس ووحشت عمیقی فراگرفته وامنیت وآسایش را از جهانیان سلب کرده‌است، همانها اسلام را بقتل وغارت متهم نموده‌وخودرا علمدار صلح وسازش وبرادری‌و مساوات میدانندوحال بااینکه‌این نکته‌مسلم‌است کفارقریش‌ویهودجنگ‌را برمحمد تحمیل کردند مع‌الوصف نویسنده میگوید :

اگرمعنی جهاد درراه‌خداپرستی قتل وغارت است پس‌بگفته شما همه انبیاء غارتگر وجنگ جووخونریزبوده‌اند !

بردارید تاریخ زندگی داودنبی رابخوانید، بسرگذشت‌سلیمان‌بن داود مراجعه‌کنید ببینید آنهاچه‌کرده‌اند

مگرنه اینست که‌داود باجهادازچوپانی بمقام‌سلطنت ونبوت‌رسید وباشمشیر ازمظالم جنایت پیشگان جلوگیری کرد .

مگر نه اینست که سلیمان نبی باجنگ وپیکار مردم خونخوار وغارتگر زمان خودرا ازجنایت بازمیداشت ؟

مگر نه اینست که موسی سالها قوم بنی اسرائیل را علیه سکنه فلسطین رابجنگ وپیکاربرانگیخت، وپیروان وی‌اززمان موسی ویوشع تانزدیك‌ظهور عیسی بافرعونیان وعمالقه وسلاطین‌وقت جنك کردند ؟

مگر نه اینست که پطرس درحضورعیسی بقصدجان مأمور کاهن شمشیر کشید و گوش اورا قطع کرد .(۱)

درمورد شخص عیسی‌نمیخواهد مطلبی بنویسد که حمل‌برمناقشه شود فقط بیك جمله کوتاهی ازانجیل که هزاران معانی دارد و پیروانش بظاهرتوجه دارند اشاره میکنند ·

عیسی میگوید : من نیامده ام صلح برزمین بیندازم بلکه شمشیر میاندازم . . .

یکی از معانی آن انیست · برای ایجاد صلح ترك‌جنگ میکنم و ازراه محبت دشمنان را بصلح میکشانم ·

دیگری اینست که : من آبروی صلح را در پیش غیرصالح بزمین نمی‌اندازم (نمیریزم)· بلکه‌دربرابرچنان افرادی شمشیررابکارمیاندازم وبرای‌حفظ صلح میجنگم

از اینها گذشته . هیچ عقل سلیمی‌نمیتواند منکرشود که جنك‌نه تنهابرای‌جلوگیری‌ازتجاوزوستمگری وخیانت مذموم نیست،بلکه جنك

---

۱ ـ هنگامیکه مأمورین برای جلب [illegible] پطرس که یکی [illegible] بود خواست با شمشیر یکی از مأمورین را هلاک سازد ، [illegible] مواظب خود بود در موقع فرود آمدن شمشیر [illegible] از خطر مرگ نجات یافت ولی [illegible] اصابت شمشیر گوش وی [illegible] قطع گردید

وجهاد برای خدا و درراه حفظ صلح و آزادی و بسط عدالت و تمدن پسندیده است .

باتوجه بتاریخچه زندگی عیسی(ع) معلوم میشوددر تمام مدت دعوتی که کرده فقط دوازده نفر هم عقیده بنام حواریون پیدا کرده است درحالیکه بین آنها هم چندتنی بی ایمان وخائن پیدا شد، چنانکه واقعهٔ سوئی که منجر بقتل مسیح شد یکی ازعلل این پیش آمد خیانت دوتن ازحواریون بود، ودستگیری عیسی درنتیجه خیانت یکی از پیروان که جزو دوازده نفر بود انجام گرفت، ووی دشمنانش را بمحل اخفای مسیح برده ودرتسلیم وی بمأمورین کاهن بزرك شرکت داشت .

همچنین پطرس که ازتمام حواریون بمسیح نزدیکتر بود وعیسی مخصوصاً باو خیلی اعتماد داشت درشبی که مسیح را بزندان بردندچون وی درچنك دشمنان اسیرشد تاصبحگاه یعنی درفاصله ٥ تا ٦ ساعت سه بار منکرعیسی گردید

از همین مختصر میتوان نتیجه گرفت وحساب کرد که وقتی مسیح درتمام دوران دعوت خودنتواند بیش از دوازده نفر آنهم بآن صورتی که توضیح داده شد همفکر پیدا کند بفرض صد سال دیگرهم که عمرمیکرد حداکثر یکصدنفر چنان یارانی رامیتوانست بسوی خودجلب کند، وتازه معلوم نبود پس ازصد سال دیگر، آن عده صدنفری بادین اوچه معامله ای میکردند ، و بحکم آزمایش چون هیچ مسلك ومذهبی بدون تبلیغ و تهدید وتشویق وبذل مال وفداکاری واحیاناً جنگ ودفاع ازپیش نرفته است، مسلماً اگر بعدازوی یکی دوتن کشیش جاه طلب رومی برای ریاست برعده ای، بعضی ازامراء وامپراطوران رابدام نمی انداختندو آنهاهم (چنانکه تاریخ نشان میدهد) ملل واقوام را با شمشیرمجبور بقبول مسیحیت

نمیکردند» شایدامروز نامی‌ازعیسی ودین اونبود ویا(نعوذبالله) درعداد پیامبران کذاب صفحه‌ای درتاریخ بنام وی بازمیشد.

پس می‌بینیم که انتشار دین مسیح مستثنی از آن قاعده کلی نبوده وپیشرفت آن باپشتیبانی شمشیرسلاطین وامرائی بوده است که آنهم صرفاً روی ایمان وعقیده راسخ انجام نگرفته بلکه جنبه سیاسی آن بیشتر ملحوظ نظرشان بوده است.

اینك شمه ای از رفتار و اخلاق وتربیت شدگان کلاس جنگ محمد (ص) !!! وپیروان مکتب صلح وصفای مسیح رابرای مقایسه شرح میدهد.

نویسنده بااینکه نمیتواند عظمت روحی مسیح وچندتن اولیای دین وی را که ازخونریزی بیزار بوده‌اند، انکارکند ولی اینگونه اشخاص که امثال‌شان دراسلام هم زیادبوده انددربرابراجتماعات وسیعی که کم بهره از صفات بارزوکمالات معنوی وفاقد درك حقیقت زندگی وسروحدت گیتی هستند، تعدادشان بسیارناچیزبوده است ودرخلال صدهاهزارسال که از پیدایش بشرمیگذرد باوجودتبلیغات وتعلیمات انبیاء واولیاء وفداکاریهائی که کرده‌اند، نه‌تنها یك طبقه متشکلی که بتواند باصفات عالیه و فضائل معنوی سایرطبقات رابه کمال برساند بوجودنیامده، بلکه هرقدربشرزمان راپشت سرگذاشته و جلورفته متأسفانه خیانت وجنایت وفساد اخلاق و کشتارهای دست جمعی زیاد ترشده است، البته منظور این نیست که تعلیمات پیامبران وهادیان بشربلااثربوده بلکه معتقداست همین اندازه تمدنی که وجود دارد مرهون زحمات و دستورات کامله آنهاست که به نسبتی موجب جلوگیری ازفسادو کشتارزیادتری گردیده است.

لکن چون انسان بحکم ضرورت، زندگی ناگزیر بادامه حیات میباشد و حفظ بقاء مستلزم تکاپو و تهیه احتیاجات و لوازم و ضروریات زندگی است، لذا ضروریات اساس اقتصادیرا بوجود آورده وامور اقتصاد نیز موجب اصطکاك منافع و منشاء اختلافـات شده و میشود ، ومادامیکه بشر دچار اختلافات اقتصادی است هیچ قوه ای نمیتواند بکلی فساد وخونریزی را ریشه کن سازد .

بهمین مناسبت پیشوای اسلام نخواسته است اساس دین خودرا بر روی شالوده وهم وخیال استوار کند وافرادرا فقط بسوی کمالیکه تارکین دینا میگویند بکشاند، بلکه بادرنظر گرفتن فطرت بشری وطبایع انسانی دین خودرا بر پایه حقیقت ونظم و استقلال برقرار کرده است .

زیرا چنانکه گفته شد خواهی نخواهی احتیاجات زندگی طبایع رابسوی مبارزه میکشاند وتااین مبارزه بقا که لازمه سیر تکامل طبیعت است وجود دارد هیچ قوه‌ای نمیتواند ریشه جنگ وفساد رابکلی قطع کند، ولی میتوان تعادلی بوجود آورد، وآن تعادل همان‌است که‌اسلام باتوجه بقیود بشری برای دفاع جان وعقیده (حفظ نظم اجتماعات) بکار برده است .

بنابراین تعدیل بین افراطوتفریط وملایم کردن آتش جنگ همانا جهاداست وجهاد یعنی قیام برضد ظلم وستم وبسط عدالت والا جهادی که برای تجاوز بحقوق دیگران بـاشد جهاد مقدس اسلام نیست بلکه بیدادگری وخیانت وفساد وجنایت، است که اسلام از آن بیزارمیباشد.

و این حقیقت‌از آیه ۱۸۹ سوره بقره روشن است که میگوید :

وقاتلو فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین (۱).

---

۱ ـ جنگ کنید در راه خدا با آنها که با شما جنگ میکنند و تعدی نکنید زیرا خدا تعدی کاران را دوست ندارد .

درحالیکه فلسفه دین مسیح درست برخلاف آنست ومی گوید :
اگر کسی بشما تجاوز کند ومثلا یك سیلی بربنا گوش شمابزند باید تشکر کنید وطرف دیگر صورت خودرا برای خوردن سیلی دیگری آماده کنید ، وباتوضیحی که فوقاً داده شد، چون بشر برای بقای خود بهر تجاوزی ممکن است تن دردهد اگر پیرو فلسفه عیسی باشیم نتیجه چنان میشود که اگر تجاوز کردند سکوت کنیم ومعارض نشویم . در حالیکه اسلام می گوید : تسلیم دربرابر ظالم و متجاوز خودیك نوع ظلم است ، زیرا ظالم دراثر تکرار بظلم عادت بجنایت وتجاوز میکند و کم کم ظلم جزو طبیعت ثانوی او میشود .

چنانکه سعدی میگوید : بنای ظلم درجهان اندك بود هر که امد چیزی براوافزرد تابدین پایه رسید» پس حس تنبیه وتشویق لازم و ملزوم یکدیگرند و کسی که ممیز بد نباشد نمیتواند خوب راتشخیص بدهد و اسلام میگوید ممیز بد وخوب باشید تا کسی بخیانت و خطا تجری پیدا نکند ومعنی این فلسفه آن نیست که بگویند ـ محمد(ص) دین خود را بوسیله شمشیر برمردم تحمیل میکرد بلکه اومیگفت : کسی که میخواهد شمارا ازعقیده راسخ وایمان بخدا وراه راست بر گرداند درصدد دفاع بر آئید ومبارزه کنید ودرراه حفظ حق وحقیقت برای خداو نظم اجتماع وجلوگیری ازبسط تعدی وظلم، ریشه ظالم را قطع کنید چنانکه شاگرد مکتب وی علی(ع) میگوید: کن للظالم عدواً وللمظلوم عونا(ترجمه: بظالم دشمن باشید وبمظلوم کمك کنید .)

هرگز نگفته است تجاوز وتعدی کنید، وهرگز نخواسته است دین وعقیده خودرا بردیگری آنهم باخونریزی وقتل تحمیل کند بلکه بالعکس

دستورصریح قرآنی است که می گوید :

لااکراه فی‌الدین قدتبین الرشدمن الغی(۱) ودراین آیه نظر این است که اجباری برای عقیده دین نیست وبااکراه وفشار کسی نباید مردم راواداربه قبول آن کندچنانکه‌بازمی گوید: لکم دینکم‌ولی‌الدین(۲) .

جنگها ولشکرکشیهای اسلام همیشه بمنظوردفع ظلم و بسط داد بوده و بهر کجا پاگذارده تمدن را در آنجا بجای‌گذارده است که هنوز آثار آن از تنگه جبل طارق تا هندوستان و اروپا باقی و ضبط تاریخ میباشد .

شما رفتارواخلاق خلفا وسلاطین اسلامی راباسلاطین معاصراروپا مقایسه کنید، ببینیددرمیان آن همه سرداران وامرای فاتح مسیحی کسی رابمانندصلاح‌الدین‌ایوبی وصدهاامثال مرادهاوبایزیدها وسلطان‌محمدها وسلیمانها پیدا میکنید

نوشته‌انداعمال سلاطین مسلمان درهندوستان نمونه‌ای ازستمگری وقساوت وجنایت است ،

تأثیر اخلاقی لشکر کشی سلاطین مسلمان را بهندوستان باآثار جنگهای صلیبی‌ویا نورمن‌هارا باانگلوساکسون مقایسه کنید تاانحطاط اخلاقی ورذالت واعمال فجیع فاتحین اروپا معلوم‌گردد

تاریخ کشتاردستجمعی‌مسیحیانی که‌درجنگ‌صلیبی‌تحت فرماندهی گادفری دوبویون بیت المقدس را تسخیر کردند بخواند تا ببینید چگونه باقتل عام مسلمین و مردم بی‌گناه دامن مسیحیت را لکه دار نموده‌اند .

---

۱ ــ در کار دین اکراهی نیست رشد و ضلال (از یکدیگر جدا و) آشکار گشت .

۲ ــ دین تو برای خودت دین من برای خودم

شقاوت وقتل وغارت وتجاوزات ناموسی این پیروان مسیحیت نه تا آن تاریخ سابقه داشته ، ونه بعداً چیگیز و تیمورهم که بشقاوت معروف تاریخند هیچکدام یك هزارم آن جنایات و بی عفتی‌ها را مرتکب نشده‌اند اگر تیمور وچنگیز بقتل وخرابکاری مبادرت کردند داعیه صلح و سازش نداشتند ولی پیروان مکتب اخلاق مسیح که مدعی بسط مساوات وعدالت بودند چنان خرابکاری وجنایت وقتل عامی کردند که اگر با رفتار سلاطین مغول مقایسه شود تیمور گورکانی تطهیر وروسفید میشود .

واما صلاح‌الدین ایوبی که برای باردوم شهر بیت المقدس را پس میگیرد صرفنظر از اینکه یکنفرهم برای نمونه بی‌علت کشته نمیشود بلکه کمال ترحم وگذشت و مردانگی را درحق دشمنان رعایت میکند .

خاورشناسان اروپائی برای افتخاردرهمه‌جا ازحسن شهرت فیلیپ فرانسوی و همچنین هنرمندی ریشارد بحث میکنند ولی از گذشت و شجاعت ومردانگی وحسن اخلاق و فضائل معنوی و سخاوت و بخشش صلاح‌الدین حرفی بمیان نمیآورند

قهرمان مسیحی ریشارد شیردل باتمام آن شکوه وجلال و ثروت باجبروشکنجه رعای خود را غارت وازهستی ساقط می کرد وتا آخر عمر آتش آزش هرگز خاموش نشد، درصورتیکه صلاح‌الدین وصیت میکند صدقات بی شماری بین فقرای جهود ومسیحی ومسلمان وهرمذهبی تقسیم گردد .

لوئی هفتم پادشاه فرانسه همینکه شهرویتری را تسخیر کرد شهر را آتش زد وبیش از هزارودویست نفرمردم بی‌نوا را طعمه آتش ساخت .

روش سلاطین و فرمانروایان مسلمان هندوستان را بافرمانروایان انگلیسی که جانشین مسلمین شدند مقایسه کنید تابدانید که پیروان مسیح

چه بروزگار این ملت آورده‌اند و چگونه ازوجود افراد نجیب هند برای حمل ونقل درشکه و گاری بهره برداری کرده‌اند .

در قرن ۱٤ براثرفشار ومظالم بارونها درحدود دو هزارنفر بدون محاکمه اعدام شدند .

در۱۳۹٤تمام‌پیروان وکلیف رااعدام کردند، درسال ۱۳۹۸ریشارد دوم مردم راببدترین وضعی آزار وشکنجه‌داد ، درسال ۱٤۵۵ جنگهای داخلی (گلهای سرخ) پیش ازصدهزارنفررا بدیارعدم فرستادند .

درسال۱٤۳۹کشیش‌ها بجرم آنکه روحانیت‌شاه را اعتراف نکردند اعدام شدند .

تاجگذاری ملکه الیزابت وسوزاندن کاتولیکهای رومی. همچنین کشتارچهل هزارنفروتستان درایرلند بسال ۱٦٤۱وجنگهای داخلی سال ۱٦٤۲وهزاران گونه جنایات هولناکی که شرح همه آنها مستلزم تدوین صدهاجلد کتاب‌است‌شواهدزنده برای‌نشان‌دادن‌روش‌وخصوصیات‌اخلاقی پیروان مکتب صفای صلح و مسیح میباشند .

ودرحال حاضر تجاوزات وجنایاتی که فرانسویهادرالجزایرمراکش وشمال‌افریقا مرتکب شده ومیشوند ، وهمینطور بمباران‌اخیرو کشتاری که درمصر بوسیله فرانسویها و انگلیس ها صورت گرفت نمونه دیگری ازجنایت ووحشی گریهای کسانیست که‌خودرا پیرومکتب‌مسیح‌میدانند .

بهرجهت آنچه را تاریخ نشان میدهد اکثرفرمانروایان مسیحی بهر کشوری پاگذاشته‌اند تخم نفاق وذلت ونکبت وگرسنگی وقحطی و عدم رضایت و ناامنی وبالاتر ازهمه فساد اخلاق ولاابالیگری را درآنجا

کاشته‌اند که در حال حاضر بلکه بعدها نیز ملت‌ها محصول زهر آگین آن را بهره برداری میکنند چنانکه مصائب و آلام و بدبختی‌های امروز ملل خاورمیانه و قسمتی از شرق مولود قدوم آنهاست.

ولی اسلام بهر سرزمینی رفته‌است باانوار حکمت و معرفت و فضائل اخلاقی، ظلمت و جهالت و فساد را نابود کرده‌است، چنانکه فتوحات مسلمین در پرتقال و اسپانیا و قسمتی از فرانسه و یونان ملل اروپا را از تاریکی نجات داد و موجب شد که اروپائیان باشرقیان ارتباط پیدا کرده پی بعلوم طبیعی و ریاضی و فلسفه ببرند.

بنابراین اسلامی را که متهم بجنك و خونریزی کرده اند جهاد مقدسی را شروع کرد و اروپا و آسیا و نیمی از جهان را از ظلمت و جهل و فساد نجات داده است، ولی شاگردان کلاس مسیحیت که برنامه وتز معلمین آن صلح وصفا بوده جهانی را بخاك وخون وفساد کشیده‌اند تا جائیکه پیروان کسی که (بقول خودتان میگوئید عیسی) گفت شمشیر را برای بسط صلح بزمین میاندازم.

باساختن بمبهای اتمی و هیدروژنی و هزاران نوع اسلحه خطرناك ومخرب امروز پشت جهانیان را بلرزه درآورده و آسایش را از ملل سلب نموده است.

بنا براین نمیتوان دفاع از جان و ناموس را بحساب جنگ بمعنی تجاوز گرفت واگر گاهی هم مسلمین بعدها راساً وارد جنگ شده اند چون طبق دستور اسلام خود را مأمور تبلیغ میدانسته اند جنگ آنها برای هدایت مردم براه صواب بوده‌است نه بمنظور جهانگشاهی، ودلیل این مدعا آنکه مسلمین قبل از ورود در جنگ همیشه پیشنهاد قبول

اسلام یاجزیه میکردند ،آنوقت درصورتیکه آنها هیچیك از آن رانمی پذیرفتند اجباراً وارد جنگ میشدند و همینکه شهری را فتح مینمودند دیگر بهیچوجه متعرض جان و مال کسی نمیشدند و در تمام موارد باطفال و روحانیون ومعمرین تجاوزی نمیکردند بلکه ازهرجهت رعایت حال و حفاظت جان وحیثیت آنان بعمل می آمد، واز آن گذشته پس ازغلبه هرگز درامور ملل مداخله نمینمودند وقوانین ورسوم آنها رامحترم میشمردند درحالیکه پیروان دین مسیح بهیچ چیز ملت‌های مغلوب ابقاء نکرده و نمیکنند ونسبت جنگ جوئی وخونریزی وتجاوزاتی را که باسلام نسبت میدهند فقط وفقط روی لجاجت وکینه‌توزی یابی‌خبری است.

اتهام درمورد ظالمانه بودن بعضی ازقوانین اسلام
(جواب سوم)

قطع دست دزد

ایرادیکه نویسندگان اروپائی بقوانین جزائی وحقوقی اسلام میگیرند آنچه ازآثار خاورشناسان پیداست نظرشان بدومورد است یکی ماده‌ ایست مربوط بقانون جزا که درباره مجازات سارق بحث میکند، دیگر مربوط بقانون حقوق که در مورد حق زن و مسئله ازدواج و سهم‌الارث اولاد اناث که این دومورد را ملاك نقصان آن قرار داده گفته‌اند بعضی ازقوانین جزائی وحقوقی اسلام ظالمانه و ناقص است حال اینکه این دومورد یکه توجه معترضین را جلب کرده نه‌تنها ناقص وظالمانه نیست بلکه بهترین قانون آسمانی میباشد که اگر طبق همان اصول اجرا گردد شاید درمدت کمی تعداد سارق

در کشورهای اسلامی از عدد انگشتان تجاوز نکند.

وازاین گذشته اجرای این قانون اثر بسیار محسوس در تقلیل سایر جرایم نیز دارد، زیرا بسی اتفاق افتاده و میافتد که سارق درمحل ارتکاب، ازترس دست گیر شدن مرتکب قتل میشود چنانکه تعداد جنایائی که دراثر ارتکاب یابقصد سرقت اتفاق میافتد کمتر ازجنایاتی که بمنظور حس انتقام جوئی پیش میاید نیست.

وسارق بااینکه درموقع ارتکاب سرقت تصمیم بقتل ندارد ولی در صورت وجودخطر و گرفتاری، بسهولت ممکن است مرتکب قتل شود، اما کسانیکه برای حس کینه تـوزی خیال جنایت را در مخیله میپرورانند ممکن است بعلت ترس ازمجازات یابیدا نشدن فرصت یادراثر اندیشه وعوامل دیگری انصراف حاصل کنند.

پس قطع دست سارق این نتیجه رادارد که اولا دزد چون نشاندار است مردم احتیاط کرده ومواظب اوهستند

ثانیاً سایرین که علائم دزدی را درسارق دیدند ازوحشت عقوبت خیال دزدی را ازفکر خود خارج میسازند.

باتوجه بمراتب بالا برای جلوگیری ازسرقت قانون بسیار مفیدو دقیقی است وازهر لحاظ رعایت وجدان واحتیاط هم بعمل آمده است بخصوص اینکه بریدن دست سارق مشروط بشرایط زیراست:

۱- ارتکاب بسرقت ازاضطرار نباشد درصورتیکه سرقت بعلت رفع خطرمرگ وگرسنگی یاقحطی باشد جریمه ندارد.

۲- سرقت دراماکنیکه محصور باشد(شوارع عام مستثنی است)فقط

برای سارق ضمان کافی است .

۳- ارزش مسروق ازیك چهارم دینار طلای ۱۸ عیاری کمتر نباشد (سه درهم تاده درهم بقول شیعه)

۴- دزد، پدرصاحب مال نباشد (قطع ید پدر ازجانب فرزند ولو بهر اسمی جائز نیست)

۵- اثبات سرقت درمحضرحاکم واقامه شهود عادل باحضور مدعی یاوکیل وی وهیئت مسلمین باشد، واقرارسارق نیز مستلزم حضور هیئتی از مسلمین است که اگر شرایط موجود ومانع مفقود باشد حکم آن بشرح زیر است :

الف - قطع ید سارق بقول شیعه دوازده امامی چهار انگشت ازسه بند انامل است.

(دلیل آنست که قرآن ایدیرا بانگشتان تنها هم اطلاق کرده است)

ب - درمرتبه دوم سرقت قطع چهارانگشت پای چپ باابقاء ابهام وکعبتین .

پ - درصورت ارتکاب مجدد برای دفعه سوم محکوم بحبس ابداست.

تبصره- درصورتیکه اززندان فرار کند وبازبسرقت مبادرت نماید یادر زندان بامکنه محصور وارد شده دزدی کند محکوم باعدام خواهد بود.

ت - اجرای حکم درتمام این موارد منوط بآن است که حد شرعی دراولین بار که مرتکب سرقت شده جاری شده باشد والا صد بارهم اگر مرتکب سرقت شده باشد بمنزله باراول میباشد .

ث - قبل از اینکه در محکمه شرع قراری صادر شود چنانکه

سارق تا آن تاریخ حدی نخورده باشد اگر توبه کند درصورتیکه اشیاء مسروقه مسترد گردد ، یاتعهد و ضمانی بعمل آید قرار تبرئه صادر میشود ،

بنابراین اگر بمفاد جرائم فوق الذکر کاملا توجه شود مزیت و برتری قانون مزبور نسبت بسایر قوانینی که تاامروز در مورد دزدی وضع شده آشکار است زیرا تمام پیش بینی ها و احتیاط های لازم از لحاظ اخلاقی و وجدانی و جنبه های حقوقی واجتماعی بعمل آمده و هرعقل سلیمی قبول میکند که اجرای این حکم از هزاران مفاسد جلوگیری میکند، و کسانیکه آنرا ظالمانه تلقی میکنند یاتوجه ندارند یاروی تعصب وعناد واجحاف انتقاد ناواردی میکنند .

چون پاسخ انتقادی که نسبت به موضوع تضییع حقوق زنان شده در خلال قسمت جوابگوئی قانون تعدد زوجات مذکور است لذا دراین جا ازپاسخ آن خودداری مینماید .

اتهام شهوت رانی وضعف نفس بمحمد (ص)

جواب چهارم

کسانیکه محمد (ص) را متهم بشهوترانی کرده اند برای اثبات مدعای خود مسئله زینب دختر جحش را بصورت پیچیده ومبهمی درآورد و کوشیده اند باقلم فرسائی مطلب بسیار ساده ایرا، مانند داستانسرایان بزرگ جلوه داده بصورت حقیقت مجسم کنند

مینویسند: محمد : (ص) که درمکه مردم را بقناعت وزهد وتقوی وادارمیکرد بعداً معلوم شد (نعوذ باالله) مردی شهوت پرست بوده وبااینکه سه زن داشت دربرابر زینب دختر جحش عنان دل خودرا از کف دادو

درروزی که محمد (ص) بخانه زیدبن حارث (غلام آزاد شده پیغمبر) شوهر زینب رفت ، زینب تنها بود وچون درلباس زیبا ونو جلوه بیشتری داشت محمد (ص) همینکه اورا دید گفت: سبحان مغلب القلوب وچند بار درموقعیکه از آن خانه بیرون میرفت این جمله را تکرار کرد لذا زینب که آثار عشق را در وی دید برخود ببالید وشب قضیه را بشوهر خود گفت ازاینروزید نزد محمد (ص) رفت واظهارداشت حاضر است زن خودرا طلاق دهد، محمد(ص) وی راازاین کارمنع کرد و گفت ازخدا بترس لکن بعد از آن زینب که عشق محمد (ص)را نسبت بخوداحساس کرده بود دیگر بازید نساخت وزید مجبور بطلاق وی گردید ، وپس ازاینکه مدتی پیغمبر از گرفتن او خود داری کرد عاقبت بازینب ازدواج کرد و آتش عشق خود را فرونشاند .

پس ازذکر افتراءهای دیگری مینویسند، محمد(ص) خودرا پیغمبر میخواند،ولی کسیکه پیغمبر است باید متقی ومصلح باشد نه اینکه مانندامیران عیاش چندین زن درحرامسرای خود نگهدارد وبازهم دل بعشق زن زید آزاد شده ببندد وپس ازطلاق وی را بگیرد، حال آنکه این وصلت دربین اعراب زمان جاهلیت حرام ونارو ا بوده است

بهرحال خاورشناسان خواسته اند باین گونه داستان سرائی های مبتذل برای تائید اتهامات دیگری که بروی وارد کرده اند شخصیت اورا دربرابر یك موضوع وصلتی که ازلحاظ شخص محمد (ص) بسیاربی اهمیت ولی از لحاظ سنت وی بسیار مؤثر ونتیجه عالی داشته است کوچك جلوه دهند.

در صورتیکه محمد (ص) هرگز پای بند لذات نفسانی نبوده و وصلتهای وی که صرفاً ازلحاظ سیاست دین انجام گرفته است نتیجه بسیار

نیکوئی را دربر داشته است ودلیل بربیهوده سرائی متنقدین اینستکه پیغمبراسلام باوجودیکه ۲۵سال بیشتر نداشت باخدیجه ٤۰ سالهازدواج کرد ودرتمام مدت ۲۵ سالیکه خدیجه همسر او بود هرگز کسی را به همسری خویش انتخاب نکرد، وپس ازمرگ خدیجه‌چندزن‌اختیار کرد، درحالیکه اگروی پای‌بند شهوت بودمعمولا تاسن۴۰ سالگی که‌دوران تکامل‌وتحول‌است‌بایدخصوصیات‌اخلاقی‌خودرا ظاهر سازد ونمونه‌های بارزی در آن دوران از خود باقی گذارد، وهیچ عقل سلیمی نمیپذیرد که تاپنجاه سالگی ازهر گونه لذایذ چشم‌بپوشد ودر آن سن یکمرتبه عوض شودومانند جوانان عادی عنان دل خودرا درراه عشق (آنهم‌عشق کسیکه زن غلام آزادشده وی باشد) از کف بدهد.

باتوجه‌باینکه‌هیچکدام‌اززنانیکه‌بعداًگرفت(باستثناء عایشه‌دختر ابوبکر)ازجمالیکه درخور پسند مردان شهوانی باشد بهره ای‌نداشتند وچنانکه میدانید عایشه وحفصه اولی دختر ابوبکر و دومی دخترعمر بود وگرفتن آن همسران بخصوص عایشه و حفصه جنبه سیاسی دینی داشته است.

ازجمله:سوده‌زن‌دوم‌وی‌بد، از اینکه شوهرش درراه اسلام‌درگذشت وازلحاظ امرارمعاش بزحمت‌افتاده‌بودمحمد(ص)ازنظراداره کردن‌سوده ونتیجه تبلیغاتی‌وصواب آن که‌جلب‌توجه مردم دراندین‌مینمودباین وصلت مبادرت کرد،وازدواج‌بازینب‌دختر خدیجه‌وام‌سلمه‌هم‌نظیر وضع‌سوده‌بوده است،زیرا شوهر زینب‌عبدالله‌بن حارث‌درجنگ‌بدر کشته شده بود وچند طفل از خود باقی گذارده بود که زینب باعدم بضاعت قادر باداره‌کردن طفلان خود نبودومحمد(ص) درصورتیکه میدانست زینب دوران‌جوانی

خودرا ازدست داده برای نگهداری طفلان درمانده زینب بااوازدواج کرد، و همچنین ام حبیبه دختر ابوسفیان هم دارای همین وضع بود که شوهرش از مسلمانان و در حبشه فوت کرد و چون وضع زندگی وی سخت بود باوی ازدواج نمود .

وام سلمه هم دارای چند طفل بود و دارای همان وضع بود . بهر حال تمام این زنها باستثناء عایشه اززیبائی چندان بهره‌ای نداشتند وصرفاً روی جهات سیاست دین بود والا محمد (ص) که ازلحاظ زیبائی وشهرت وهزاران مزایای دیگر شاخص زمان خود بود، اگر پای‌بند هوس وشهوت بود بهترین دوشیزگان رجال عرب وعجم بارغبت تقاضای وی را برای همسری استقبال میکردند .

پس این تهمت های ناجوانمردانه روی بغض وعداوت وجهالت و تعصبات است وبس، وموضوع زینب دختر جحش که آنقدر رنگ آمیزی شده ازاینقرار است :

زینب دختر امیه عمه محمد (ص) بوده و پیغمبر سمت کفالت زینب را داشت وازطفولیت (اگر قیافه‌وجمالی داشته) وی دیده وشناخته بوده‌است واینکه مینویسند: اورا درلباس نودیده واز زیبائی وی‌یکباره دل‌ازکف داده است بسیار نپخته ومسخره است واگر واقعاً دارای چنان زیبائی خیره کننده‌ای بود که دل محمد (ص) را میبرده است دلیلی نداشته که وی را بزیدبن حارث غلام آزادشده خودبدهد .

آنچه مسلم است محمد (ص) دختر عمه خود راکه از خاندان محترم عرب بود، میخواست بزید بدهد ولی برادرش عبدالله جحش که در شأن خود نمیدید خواهرش را بغلام آزاد شده ای بدهند .

شدیداً مخالفت میکرد و خود زینب هم حاضر بازدواج زید نبود ولی محمد(ص) برای اینکه امتیاز طبقاتی را ازبین ببرد در مورد این ازدواج بخصوص کاری کند که بین غلام حبشی و سید قرشی فرقی نباشد کوشید تا عاقبت زینب را بزید داد، ولی بالاخره دخالتهای جحش اختلافی را بین زینب و زید بوجود آورد و زید ویرا طلاق داد.

موضوعی که محمد (ص) را بگرفتن زینب مصمم کرد این بود که :

درعرب مرسوم بود وقتی غلامی را آزادمیکردند درصورتیکه سمت پسر خواندگی پیدامیکرد دیگر ازدواج بازن پسرخوانده راحرام میدانستند وقتیکه پیغمبر اسلام خواست (بموجب آیه ٤ سوره احزاب که میگوید : پسرخواندگان شما بسران شمانیستند. این سخنی است که شمامیگوئید ولی خدا راست میگوید و کسان را براه هدایت میکند (۱)) این سنت را بشکند ونسخ نماید چون کی بدین کارتن در نمیداد لذابااینکه محمدمیدانست حربه ای بدست مخالفین میدهد و از طرف دیگر هیچ زنی هم با این شرایط حاضر نبست از ترس سرزنش اعراب باین گونه ازدواج رضایت دهد و ازتمام آنها هم گذشته کسی کمتر دارای این شرایط و وضع خاص بود، را گرهم بود ملاحظه میکرد و میترسید لذا محمد (ص) باازدواج عمه زاده خود امر خدا را اجرا و آن روال بی مورد را منسوخ کرد.

۱- وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول الحق و هو یهدی السبیل .

تعدد زوجات و اتهام ترویج شهوت رانی

جواب پنجم

یکی ازعادات ورسومیکه بین اعراب حکومت میکرد تعددزوجات بود ، چنانکه در فصل اول صفحه (۱) موضوع رسم آدم فروشی شرح مفصل آن داده شده است اعراب بدوی وجاهلیت اکثر دارای ۵ تا ۱۰ کنیز و بعضی تا ۴۰ و ۵۰ کنیز زرخرید درازدواج خود داشتند ومحصول آنها را که عبارت ازفرزندان خودشان بود باپول معاوضه میکردند.

این قبیل عیالات ازنفقه ومهریه وهرگونه جیره ای محروم بودند حتی هروقت که مالك میخواست، آنهارا اجاره میدادیاباخود کنیزمقاطعه میبست وقراردادی داشت که باید درهفته یاماه بمالك خود وجوهی بپردازد حتی کنیزان مزبوردرعین حالی که زن مالك بودندبنابرامرشوهرومالك خود برای کسب درآمد بیشتری ناگزیربودندمبادرت بعمل زنا نمایند و وجه اورا بمالك یعنی شوهرخودبپردازند.

نجباواشراف عرب ازترس اینکه مبادا روزی فقیر شوند دختران خودرا بادست خود زنده بگور میسپردند واحیاناً اگر کسی باین عمل مبادرت نمیکرد ودختری ازاو باقی میماند هیچگونه سهمی ازارث پدر ومادر بدختر تعلق نمیگرفت . و همانطوریکه مالك اختیارات تام حتی حق کشتن کنیز یا غلام خودرا داشت فروش دختر برای والدین حقی مشروع بود .

بهرجهت زنان ودختران اعراب بدوی وجاهلیت ارزش چهارپایان را هم نداشتند بااین وصف ملاحظه میفرمائید که پیغمبر اسلام باچه

نیرو ابتکاری چنان رسم و سنتی که قرنهای متمادی معمول یك ملتی بود منسوخ کرد.

و باید توجه داشت مردی که حد نصابی برای زن گرفتن قائل نبود چه قدرت وقوه‌ای جز عظمت روحی محمد (ص) میتوانست این فکر را از مغز او خارج کند.

با وجود این عوامل، محمد (ص) که میدانست اگر بخواهد بی‌پروا بمبارزه حادی برخواسته و آنها را مجبور بگرفتن یکزن کند ممکن بود در اثر ایستادگی و نشان دادن عکس العمل بکلی اساس نقشه وی برهم خورد.

لذا آیه ۳ از سوره نساء نازل شد که میگوید.

فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع فان خفتم ان الا تعدلوا فواحده اوماملکت ایمانکم.

(معنی: نکاح کنید از زنان آنچه برای شما پسندیده است. دو یاسه یاچهار واگر بیم دارید که نتوانید بعدالت (بین آنها) رفتار کنید یکی بگیرید یا کنیزی را تصرف کنید

و باز برای اینکه عدالت رعایت شود بار دیگر بموجب آیه ۱۲۸ سوره نساء (**ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه**)

که میگوید: هرقدر کوشش کنید نمیتوانید میان زنان بعدالت رفتار کنید)

وبعد از اینکه اعراب را مقید برعایت این دستورات میکند شرایطی برای زناشوئی قایل میشود که اگر مردی نتواند رعایت عدالت را بکند

اهی برای نجات و آسایش زن موجود باشد که ذیلا تذکر میدهد

الف - درصورتیکه مرد بی‌عدالتی کند زن حق دارد بمحاکم صالحه مکایت کرده ودرصدد طلاق بر آید.

ب - اگر مردی دارای چهارزن باشدازهرچهار شب یك شب وقت ‌رد متعلق بیك زن وسه شب دیگر متعلق بسه زن دیگر است.

پ - اگر زنی یکی ازشبهای خودرابشوهرش بخشید درصورتیکه ‌دول کند، شوهر ولو بزن دیگرش وعده کرده باشد مجبور است که شب ‌را درمنزل زنی که عدول کرده بسر برد مشروط باینکه نیمه شب نباشد که ‌با زن دیگری بسر برده باشد والاحق ساقط است

ت - مرد هیچگونه فرمانی نمیتواند بزن خود بدهد وزن مختار است که امر شوهر را بپذیرد ویاانجام ندهد بمیل خود اوست.

تبصره - اطاعت زن ازمرد فقط در مورد مضاجعت وشب خوابی ‌و همچنین درمواردی است که بیم فساد اخلاقی وانحراف ناموسی در بین ‌باشد، وجزاین دو مورد مرد هیچگونه حکمی نمیتواند بزن خود بنماید.

همچنین زن ازماترك شوهر حق استفاده دارد وازلحاظ نفقه ولباس ومهریه ودرصورت طلاق عده وکسوه دارای مزایای بسیاری است که یکی از آنها هم تاقبل ازاسلام درحق زن رعایت نمیشد.

بااین ترتیب آنانکه قانون تعدد زوجات اسلام را حمل برترویج فحشاء و شهوت رانی و تضییع حقوق زنان کرده اند از وضع اخلاق و رسوم اعراب بدوی بی اطلاع بوده و اصولا بفلسفه عالی آن پی نبرده یا مانند سایر اتهامات تعمدی داشته اند ، و اگر با نظرانصاف و تحقیق توجه مینمودند با مثال این گونه قضاوت های جاهلانه متوسل نمیشدند زیرا هر کس بمفاد آیات بالاتوجه کند میداند که چون هر کسی قادر برعایت عدالت نیست جوازتعدد زوجات برای اواشکال پیدامیکند واگر کراهتی

هم برای آنانکه قادر بحفظ عدالت نیستند وجود نداشت مع الوصف از ارزش قانون مزبور چیزی کاسته نمیشد، زیرا این قانونی است فطری ومن حیث المجموع کامل وبی نقص وبلاشک عقل ومنطق وعدل وانصاف برعالی بودن آن گواهی میدهد مضافاً باینکه حقوق زن دراسلام بیش ازحقوق زنان غربی در مسیحیت است زیرا: شوهر درمال زن حق تصرف ندارد ولی طبق قوانین حقوقی فرانسه شوهر حق دخالت درمال زن دارد.

پس اولا. زنی که درنظر اعراب کمترین ارزشی را نداشت وازتمام مزایا محروم بود مقام او تثبیت و حقوقشان اداء و اختیاراتشان وسیع گردید.

ثانیاً ـ ازمفاسدیکه دراثر سنت ازدواج اعراب زمان جاهلیت بوجود میآمد جلوگیری کرده است.

ثالثاً ـ بانظام طبیعت وفطرت مطابقت دارد

رابعاً ـ چنانچه خواهد آمد ازفحشاوفساد به نسبت بسیارمحسوسی جلوگیری میکند، وبطور مسلم هیچ قانونی در موضوع ازدواج باندازه قانون اسلام جامع و کامل نیست ومحدود شدن امر ازدواج مرد بایك زن بالعکس معایب ومفاسد زیادی دارد.

زیرا: اگر مرد محکوم شود که بیش ازیك زن درخانه نداشته باشد اگر زوجه وی عقیم ونازا باشد مردبرای همیشه ازداشتن فرزند محروم میگردد دراین صورت صرف نظر ازاینکه این نقیصه بااصل توالد وتناسل وقانون طبیعت مخالف است، اصولا مردرا ازفعالیت و کوشش بازمیدارد، وانگهی نبودن مسئولیت وعدم علاقه بزندگی و نداشتن فرزند و دلخوشی مرد را لاابالی بار میآورد و نتیجتاً قسمتی از امور عمومی و اجتماعی مختل میگردد.

خامساً - چون غرائز جنسی جزو فطرت انسانی است ممکن نیست مردی که دارای نشاط و سلامتی باشد در تمام عمر با یك زن بسر برد بنابراین بهر وسیله ای که ممکن شود بمقتضای غریزه خود عملی انجام میدهد، حال زن داشته باشد یا مجرد باشد و اگر کسی خلاف آنرا درباره خود ادعا کند بطور مسلم یا علت مزاجی دارد یا صرفاً تقیه میکند و چنین ادعائی ندرت اتفاق میافتد.

اگر عیسی مبادرت بزناشوئی نکرد یا دستور الهی بوده، یا کسالت داشته، و یا برخلاف فطرت عمل کرده، بهمین دلیل پیروانش عمل اورا تعقیب نکردند.

نگارنده چند سال پیش بایکی از کشیش ها مواجه شد که ضمن مباحثی، ایراد و انتقاد شدیدی بقانون ازدواج اسلام و اود کرده و خورده گیریهای زیادی نمود.

پس از ذکر مقدمه ای از کشیش پرسید: آیا ممکن است بگوئید خود شما تا کنون با چند زن بسر برده‌اید؟ گفت درقانون مسیح بیش از یك زن نمیتوان داشت، باز گفت میدانم ولی ترا بروح مقدس مسیح کتمان مکن من غیر رسم هم بازن یا دختری تماس جنسی نگرفته ای؟ چون سؤال مقید بقسم بود دراین جا لبخند رندانه ای که علامت اعتراف بود زده ولی ازجواب خودداری کرد، مجدداً وی را مؤکد بسوگند نمود که پاسخ دهد گفت:

دراوان جوانی از این گونه شیطنت ها داشتم، باز سؤال کرد: اکنون بدین عمل رغبتی داری و ممکن است گاهی باز شیطان بسراغت آید؟ گفت بیش ازاین مپرس واگرهم راغب باشم کسوت مانع است.

نگارنده گفت: بهمین علت چون پیشوای اسلام یقین داشت که مرد

درهمه عمر بیك زن قناعت نمیکند و بهر نحوی شده غریزه جنسی، اورا متمایل ومنحرف میکند . پیش خود گفت حال که مردان بایك زن بسر نخواهند برد بهتراست بجای آنکه بطور حرام از زنان بهره مند میشوند از طریق حلال بازنان تماس حاصل کنند تادرصورت عقد نطفه وپیدایش فرزند حقوق طفل ساقط نشود .

وعلت اینکه زن محکوم ومقیداست در آن واحد بیك شوهر بسر برد، ازاین جهت است که اگر زن در یك زمان واحدی دارای چند شوهر باشد درصورت انعقاد نطفه وپیدایش طفل تکلیف فرزندوی معین نیست ومعلوم نیست که بکدام یك از شوهران آن زن تعلق میگیرد و تغذیه وهزینه وحقوق آینده آن طفل بعهده کدام یك، واز کدام آنها سهم الارث میبرد وازاینها گذشته چون بـا آنصورت شوهران ازانتساب طفل بخود اکراه دارند و علم یقین هم نمیتوان داشته باشند که متعلق بکدام از آنهاست و بعبارةالاخری دراین امر ظنین ومرددند لذا ضمن اینکه ممکن است هیچکدام هزینه آن طفل را بعهده نگیرند اصولا نمیتوانند محبت و علاقه ای نسبت بطفل مجهول الهویه داشته باشند از اینرو حس عطوفت ورأفت ومهربانی از خانواده ها وبالنتیجه از اجتماع رخت برمی بندد :

بنابآنچه گذشت خیال نمیکنند دیگر برای کسی جای هیچگونه شك وتردیدی درجامع بودن قانون تعدد زوجات اسلام باقی ماند، مضافاً باینکه اگر بادیده انصاف بنگریم می‌بینیم امروز فساد وفحشا در کشور های اروپائی مردم را بورطه خطرناکی کشانده است درحالیکه یك هزارم آن بی‌عفتی ها در کشورهای اسلامی وجود ندارد وازاین جا هم مزیت قانون

ازدواج اسلام برقانون ازدواج مسیحیت آشکارمیباشد ، واگردرنیم‌قرن اخیر فساد وفحشائی هم دربین مردم مسلمان بوجود آمده دراثر تماس‌با اروپائیان بوده وارمغانی است که‌بوسیله عده‌ای مسیحی بعناوین‌مختلف مانند تأسیس‌تآتروسینما وامثال آن‌برای ملت مسلمان آورده‌اند.

خصوصیات وسرمایه های اخلاقی‌محمد(ص)

« اساس اسلام »

پیامبر بزرگ‌اسلام محمدبن عبدالله (ص)کاملترین نمونه انسانیت و چکیده فضیلت جهان بشریت وعالم خلقت بود، که بلاشك از لحاظ خصوصیات اخلاقی تاریخ شخصیتی را همانندش نشان نمیدهد و مسلماً همان‌خصوصیات وتعلیمات‌جامع وی(که‌شخصاً‌بدان عمل میکرد) اساس تمدن اسلام رابوجودآورد .

یکی از ارکان تمدن او موضوع مساوات و برادری وبرابری در اسلام است که همیشه سعی بلیغ وجهد وافر داشت تامسلمین راپای بند این خصلت حمیده و پسندیده نموده باایجاد محیط‌صفا و وداد امنیت اجتماع تأمین‌گردد ، چنانکه بارها گفت :

مسلمان مؤمن‌کسی‌است که‌آنچه رابرای خود می‌خواهد برای‌دیگران بخواهد، وهرچیزی‌راکه درباره خود نمی‌پسندد درباره سایرین نپسندد»

و برای آنکه مسلمین تحت نفوذ این فکر براه خیر و صلاح و نیکوکاری هدایت شوند ، تنها بگفتار اکتفا نمی‌نمود وبااعمال وگفتار نیك خود درس نکوکاری می‌آموخت ، همواره ازتکبروتفاخروتظاهر که‌اکثراً رؤسای‌هرمؤسسه‌بزرگ وفرمانروایان ومشاهیر اجتماعی‌بدان

صفات آلوده اند تنفر داشت و بیاران خود میگفت :

مرا مدح نکنید من بندهٔ خدائی بیش نیستم ، مرا بگوئید بنده خدا و پیغمبر خدا »

هنگامی که درجلو پای او برمیخاستند می گفت :

مانند دیگران نباشید که برای تعظیم جلو یکدیگر برمیخیزند »

درمجالس ومحافلی که اصحاب حضور داشتند ، همه وقت در پائین مجلس می نشست وبا آنان دوستانه گفتگو میکرد ومزاح مینمود، اطفال آنهارا در کنارخود مینشاندو با آنها بازی میکرد ، درسلام پیشی میجست ، اگر درهنگام نماز کسی نزدیك او می نشست زود نمازخودرا بپایان میرساند تازودتر برفع احتیاج آن نیازمند بپردازد ، درایام واوقات عادی گشاده رو ومتبسم بود .

باساکنین خانه در امور خانه و کارهای روزانه کمك میکرد ، لباسش راخودش می شست ووصله مینمود، بزوشترش راشخصاً می دوشید ونگهداری میکرد ، خادم خانه رانزدخود مینشاند وباوی همغذامی شد، دررفع احتیاج ونیاز دیکران ولواینکه خود وخانواده اش بیشتر محتاج بودندپیشی میجست، هرگز توشه واندوخته ای برای روزبعد نمیگذاشت چنانکه وقتی بعلت رسیدگی بامور مسلمین فرصت تهیه غذای خانه را پیدا نکرد و پولی هم که بتواند تهیه آذوقه کند بدست نیاورد ، لذا زره خودرا نزد یکنفر یهودی دربرابر اخذ مبلغی گرو گذاشت که چون این امردر آخرین روزهای حیاتش اتفاق افتاده بودپس ازرحلتش درنتیجه مطالبه آن مرد یهودی موضوع افشاء گردید .

دربرابر ضعیفترین فرد خاضع تر ودرمقابل زورمندترین ستمگر خشن

تر وسخت گیرتر بود

در عطوفت و مهربانی مانندی نداشت ، درخانه خوش گفتار و خوشرفتار بود، درعین‌قوت قلبی که(برای رفع‌مشکلات‌دین)از خود نشان میداد بموقع هم بی‌نهایت رقیق القلب‌بود ، چنانکه درموقع نمازگاهی نواده هایش بااو بازی میکردند و باآنکه وی هنگام عبادت در برابر معبود خود از خود فراموش میکرد، مع‌الوصف مانع بازی وسروصدای بچه‌ها که معمولا موجب حواس پرتی است نمیشد ، حتی یکبار درموقع سجود (امامه) دختر زینب (ع) بردوش اورفت‌که اورا برزمین گذارد وپس از سجده نوه خود را دربغل گرفته بنماز ادامه داد و باز دروقت سجده اورا بزمین گذارد واین عمل تاآخرنماز ادامه پیدا کرد

محمد (ص) میگفت :

سید قرشی وسیاه حبشی دربرابر من متساوی‌الحقوق اند، شخصیت و بزرگواری و برتری را با ترازوی تقوی و علم می‌سنجید و حساب می کرد .

عدالت رکن دیگری ازاساس دین اوبود ومی گفت:

هرگز بحقوق دیگران تجاوز نکنید وهرکس بحقوق شما تجاوز کرد اگردرخور گذشت نباشد از حدودی که بشماتجاوز کرده پیشتر نروید .

برای جلوگیری ازتجاوزواجحاف وحفظ عدالت، مسلمین راباآیه شریفه: **ولکم‌فی‌القصاص حیاة یااولی‌الالباب** » (آیه۱۷۹سوره بقره) که میگوید : ای دانایان قصاص برای شما مایه حیات است ، متوجه می کرد .

او می گفت : **مسلمانان باید مهربانی و نکوکاری و عدالت را ازسرچشمه باطن آبیاری نمایند وبنای‌آنرا براساس**

آزادی مطلق استوار سازند ، و باتقویت روح ایمان اززبونی وناتوانی پرهیز کنند.

می گفت: هیچکس نباید ضعف وناتوانی ورعب رابحساب زهد وتقوی بگذارد ، فقط از قهرخدا و جرم وگناه هراس باید داشت .

محمد(ص) بقدری پای‌بند عدل وانصاف بود که‌حتی اذیت و آزار حیوانات‌راشدیداًتقبیح‌ومنع میکرد بهمین‌مناسبت رسوم معمول عرب را که‌منتهی‌بصدمه حیوانات‌میشد منسوخ می‌کرد منجمله :

دربین عرب رسم بوداگر گوسپندی پنج بار میزائید گوشهای آن حیوان‌راباوضع‌فجیعی‌چاك‌میدادندودرراه خدایان‌خود آزاد میکردند، و همینکه‌ازمالکیت‌مالك‌خارج میشد بتصرف رئیس‌بتکده درمیآمد (۱) و اغلب اتفاق می‌افتاد که مالك گوسفندش منحصر بفرد بود و پس از آزاد کردن آن ، ناچار بتکدی میشد مع الوصف روی اجبار یا اعتقاد ناگزیر ازانجام‌آن بود ، پیامبر اسلام پس ازمدتها مبارزه واندرز آن رسم رامنسوخ کرد ،که درآیهٔ ۱۲۰ ازحزب ۲۰ اشاره شده‌است .

محمد (ص) درقضاوت همیشه طرفدار حق‌بود وازهیچگونه پیش آمدی‌باك‌نداشت ـ وبرای اوغنی وفقیرومسلم وغیرمسلمان درمراحل قضا فرق‌نمیکرد وازروی کمال انصاف وعدالت قضاوت‌مینمود .

چنانکه شبی طعمة‌بن‌ابیرق انصاری(۲) که از اولاد ظفربن‌حارث

---

۱ این رسم یادگاری از روشهای بت پرست عرب برای نفع متصدی معمول گردیده بود والا با علم [illegible] و به هیچ وجه دلیل طبیعی و عقلی

۲ ابیرق مصغر ابرق است که [illegible] اسم ولقب [illegible] ، از جمله [illegible] با وصف کسی است که [illegible] ، و [illegible] در خوارزم و دهی در گرگان است .

[illegible] صبح کاذب را گویند ، لقب علی بن ابی طالب (ع) [illegible] ذوالفرقه بود زیرا در جنگ حنین عباس عموی آنحضرت بمناسبت [illegible] ذوالفقار او را ملقب کرد .

بودوغالباً اعمال زشتی مرتکب میشد،ازخانه همسایه خود (قتاده)زرهی رادزدید وهنگامی که‌خواست ازاطاق خارج شودانبان‌پراز آردی رادید لذا زره رادرآن پنهان‌کردو انبان را بردوش‌گرفت بخانه زیدبن سمین یهودی رفته وبعنوان آنکه محتوی انبان فقط آرد میباشد بطور امانی بوی سپرد، که‌اگر غائله‌ای بپاشود یهودی‌گرفتار و خودش منکر گردد ، تصادفاً چون انبان دارای سوراخ کوچکی بود ، در موقع حمل براثر ریزش آرد، خطی درمسیروی رسم میشود ، بهمین علت فرداکه متوجه فقدان زره وانبان آرد میشود چون طعمه درمظان‌تهمت‌بوده بطرف خانه وی‌میرود ولی آنهارا‌نمیابد،اما درمراجعت عده ای که دوراوجمع‌بودند خط مرسوم رابوی‌نمایاندند لذاخط راتعقیب کردندتابخانه زیدرسیدند، ازیهودی علت راسئوال کردند جواب‌دادطعمه‌انبان آردرادرحضورچندتن بامانت‌سپرده‌است ،همینکه‌انبان‌راتفتیش کردندزره‌رانیزیافتندوچون‌قتاده عزم بردن‌انبان راکرد زیدبحکم‌امانت مانع شد، پس شکایت بمحمدص برد ، پیامبریهودی را احضار کرد ودربرابرسؤال ، پاسخ‌داد طعمه انبان را باو سپرده است، همینکه طعمه راحاضرکردند وعلت را پرسید، وی بکلی‌منکر گفته‌های‌یهودی‌شد کمی‌بعد دراثرجاروجنجال‌بستگان طعمه‌و زعمای قبیله‌وی‌هم‌بحمایت نزد رسول‌اکرم آمدندوبطورمحرمانه‌بحضرت ملتجی وملتمس شده و حکم بظاهر امررا خواستند .

ولی محمد (ص) باتوجه باینکه عدم برائت طعمه موجب توهین و هتك احترام اسلام بود بخصوص اینکه در شرع اسلام شهادت کفار مردود است، وبفرض‌اینکه‌زید یهودی هم‌ازاتهام بری‌باشد . مع‌الوصف چون اموال مسروقه درخانه اوپیدا شده اتهام دزدی‌بطعمه بصرف‌اینکه

سابقاً بدزدی متهم شده یك امر مجمل و مبهم تلقی میشود که دراین باب بطور صریح و مکشوف الحال نمیتوان حکم نمود ، ومضافاً اینکه ثبوت برائت زیدموجب اثبات خیانت یك مسلمان آنهم ازیك قبیله بزرگی (مثل قبیله بنی‌ظفر) که ممکن بود دراثر رنجش باعث تفرقه و مخصوص در آن اوقات که هنوزاسلام نضجی نگرفته بود وبرای اوممکن بودگران تمام‌شود باالین اوضاع واحوال‌ازجاده حق وحقیقت منحرف نشد وتحت تأثیر نفوذ و سایر عوامل قرار نگرفت و حکم قطعی را بروز دیگری موکول کرد .

همینکه‌طرفداران‌وطرفین‌ازمحضر رسول‌خارج‌شدند،محمد(ص)در اولین‌فرصت بخانه‌یهودی‌رفته‌ازگواهان‌اوسؤال کردطعمه‌چه‌ساعت آمدوچه لباسی دربرداشت‌ودرچه‌حالتی‌بودومذاکرات آنها ازکجاو بکجاختم‌شد ؟ وپس‌ازاینکه بادقت جواب هارا که‌دراطاق خلوت وبدون حضورواطلاع سایرگواهان مینشیند‌مطالعه ومداقه‌کردوآنهارامتحدالقول دید بلافاصله دستور داد طعمه را بخانه وی (پیامبر) احضارکنند وخود او نیزبطور محرمانه‌ازراه‌دیگری‌بطرف خانه‌طعمه حرکت کردودرنزدیکی‌خانه‌وی درگوشه‌ای‌پنهان شد، همینکه‌طعمه‌ازخانه‌خارج وبطرف منزل‌محمد(ص) رهسپار شد .

پیامبراکرم دق الباب نمود وچون زوجه طعمه در بگشوداز وی پرسید شب گذشته طعمه کجا بود ؟ زن‌بدون اینکه‌ازمطلب اطلاع داشته باشد ساعت خروج وورود شوهرش رابیان کردلذامحمد (ص) اطمینان کرد که طعمه مجرم است .

پس بخانه خود رفت وباحضور طرفین اقامه دلیل کرد وطعمه نیز

بجرم خود اعتراف نمود لذا قرار محکومیت اورا صادر کرد.

این گونه تصادفات و قضاوت ها در حیات وی زیاد روی داد و هما نطوریکه فوقاً اشاره شددرقضاوت هیچگاه تحت تأثیر قرارنمیگرفت وحق را ازباطل جدامیکرد ولواینکه بضرروی یایاران وی تمام میشدو درهمه حال خدارا ناظر وشاهد میدانست.

تقوی وپرهیزکاری محمد (ص) نمونه بارزی ازمناعت و والا همتی وشخصیت وی بود ، در بذل وبخشش بی نظیر بود و درکرامت و گذشت بزرگترین مرتبت را داشت .

جنانکه یکی ازبزرگان و مطلعین زمانش گفته بود : محمد (ص) دربذل وبخشش و کرم جنانست که گوئی ازفقر وبینوائی نمیترسد »

بستر خواب اوازچرمی بود که داخل آن را ازپوست درخت خرما پر کرده بودند ، وفرش خانه اش عبارت ازچند پارچه حصیر بود ، غذای عادی او سویق (نوعی آرد طبخ شده) بود ، با اینحال همیشه نیمه سیر ازخوراك دست میکشید ، واتفاق می افتاد که درظرف دوشبانه روز غذائی نداشت .

وبااینکه بموجب آیه شریفه « کلوا من طیبات مارزقناکم » (آیه ۵۷ سوره بقره) که میگوید: بخورید ازجیزهای پاکیزه وخوبیکه روزی شما کرده ام»

برای اوهیچگونه مانع شرعی واخلاقی نداشت که هر نوع غذای حلالی بخوردمع الوصف ازلحاظ اینکه بپیروان خود درس تسلط بر نفس بیاموزد تادراثر مناعت طبع مافوق مظاهرزندگی قرار گیرند، شخصاً اعتنائی بامور سوری ودنیوی ولوازم مادی نمینمودو تنها رغبت وعلاقه وی بمعرفت ودرك اسرار زندگی بود وبس.

توماس کارلیل که از محققین وخاورشناسان معروف جهانی است درجلد ششم ص۲۲۵ کتاب (تحقیقات) خود مینویسد:

این فرزند بیابان باروحی عظیم وقلبی پاك وديدگانی بینا ونافذ ، هرگونه افکاری را باخود داشت غیرازجاه طلبی ، زیرا روح بزرك وآرام وساکت او چنان بودکه جز جذبه و التهاب وسوز عشق (آسمانی) بچیزی اعتنا نداشت ، و وی ازآنهائی بودکه طبیعت موهبت صمیمیت و حقیقت را بآنان داده است ، حال آنکه سایرین درراه فورمولهای گمراه کننده سیر مینمودند وبهمان خوشحال بودند .

ولی این مرد روحش را نمیتوانست راضی کند و درآن فورمولها محصور نماید .

ولی روح عظیم او باحقیقت اشیاء و اسرار زندگی تماس داشت .

رمز عالم وجود ، باهمه بزرگی وجلوه وجبروت ، و اسرار جهان خلقت وطبیعت درپیش چشم او آشکار بود ، هیچ بدعت وضلالتی آن حقیقت وواقعیتی راکه درخور وصف نیست نمیتوانست ازاو پنهان ومستور دارد ، وسروش آن واقعیت و حقیقت بودکه محمد می گفت :

« من زنده‌ام ، من وجود دارم »

مقام ومنزلت ، ومرتبت ، وعظمت روح ، وتسلط برنفس ، وتقوی وفضائل آن نخبه دوران وسرآمد زمانی که باپندار وگفتار وکردار نیك خود اساس تمدن عظیم اسلام رابوجودآورده ومیلیون ها بشررا ازقید ضلالت نجات داده براستی ازحد وصف خارج است وبرای درك شخصیت آن پیامبرعظیم الشأن کافی است که به گفته‌علی(ع) دقت نمائیم.

از علی بن ابیطالب(ع) است که میگوید ازنبی اکرم (ص) سؤال کردم:روش توچیست؟ وی پاسخ داد:

عقل دین من‌است ، معرفت سرمایه من‌است ، محبت‌اساس کار من است ، شوق مرکب من ، یاد ایزد انیس من ، اعتماد گنجینه من، رضایت غنیمت من ، غم رفیق من ، علم حربه‌من، صبر ردای من ، فقرافتخارمن ، زهد حرفه من ، یقین قدرت من ، راستی شفیع من، عبادت مایه‌کفایت من ، کوشش‌فطرت من ، خشنودی نماز من است .

آری همین روش وخصایص بود که اورا ببالاترین درجه کمالات انسانی وعالیترین مراحل فضیلت وصمیمیت رسانده بود ، گوش او جز ندای حق‌نمیشنید ودیده اوجزجمال کبریائی نمیدید ، اودرراه خشنودی خدا ونوع بشر از بذل جان ومال دریغ نداشت و غایت عقیده وتز او « لااله الاالله » بود وبا این تزعالی دین اسلام را برای هدایت بشر بوجود آورد .

دین چه وظائفی دارد

اگراوضاع واحوال مردم جهان وزندگی‌اقوام وملل عالم رابدقت مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم امروز بهمان نسبتی‌که بشر درراه‌علوم مادی و کشف اسرار طبیعی پیش رفته بهمان نسبت ازمراحل اخلاقی‌و وامور معنوی دور شده است وباوجود این همه اختراعات و اکتشافات شگرف و محیر العقول جوامع بشری مانند یك کاروان بی‌هدفی بسوی انحطاط وفساد وتباهی وبدبختی پیش میروند .

وآنچه مسلم است امروز درهیچ‌جای عالم نمیتوان قومی راسراغ گرفت که از محیط وزندگی راضی ودچار مصائب و ناملایمات نباشد ، همه ناراحتند ، همه از اوضاع مینالند و همه ازآینده بیمنا کند ، مثل اینست که‌آسایش وامنیت‌ازجهان رخت‌بربسته‌است که تمام‌مردم گرفتار یك وحشت واضطراب شده‌اند !

و نشان میدهد که این همه تحولات صنعتی و ماشینی و پیشرفت های علوم طبیعی بجای آنکه موجب رفاه و آسایش جهانیان گردد برعکس سلب راحتی ملل را فراهم نموده و باوجود محاسن زیاد مضار و معایب فوق العاده ایرا باخود همراه آورده است

و نمیتوان انکار کرد که بدبینی ها و ناراحتی ها و اضطرابانی که امروز افراد بشر را پریشان و خسته کرده مولود افکار بعضی فلاسفه مادی و زائیده نظریات علمای طبیعی است که بدون توجه بحقیقت زندگی روی انحرافات فکری واوهام بایك تبلیغات مهلك موجبات گمراهی و بی ایمانی جهانیان رافراهم ساخته اند، تاجائیکه امور عالم امروز تحت الشعاع امور مادی قرار گرفته و عقاید و ایمان مردم بامور معنوی سست گردیده است و تردید نیست که تااین اصول مادی درجهان فرمانروائی میکند هیچ قوه وقدرتی نمیتواند سعادت نسبی و آسایش عمومی راتامین کند، بلکه روز بروز بشر بطرف سقوط وزوال نزدیکتر میشود.

بعقیده نویسنده تنها راهی که ممکن است جلو این بدبختیها و مشکلات را بگیرد این است که علمای علم اجتماع ملل عالم بکوشند تا درموازات علوم طبیعی وتحولات صنعتی وماشینی امور معنوی واعتقادات دینی وایمان بشر را نسبت بحقیقت امور، تقویت ویاتألیف این دو قوه راه سعادت را بروی جهانیان بگشایند.

والا نسل امروز مسئول آیندگان ومورد نفرت ونفرین نسل آتیه خواهد بود

زیرا همانطوریکه آنان بدون مطالعه موجب این همه آلام شده اند درصورت عدم توجه، ماهم مشکلات وخطرات زیاد تری برای آیندگان فراهم میسازیم.

فیثاغورث حکیم یونانی می گوید :

مصائب و آلامی که امروز دلهای مردم را پاره میکند میوه ایست که درخت آنرا دیروز کاشته اند ، مردم بدبخت خوشبختی را خیلی دورتر از خود جستجو می کنند درحالیکه سرچشمه سعادت دروجود خودآنهاست »

برای خوشبخت شدن وتسکین این دردهای روزافزون همانا ایمان آوردن بخدا ودرك حقیقت زندگی است ، ودین است که مردم را از تباهی و مناهی وانحطاط میرهاند .

بااینحال باید دانست که وظیفه هردین ومذهبی آن نیست که روح بشر را بااوهام وخرافات آلوده ووجود آنها را عاطل وباطل سازد ، بلکه وظیفه دین عبارت ازهدایت عقول وتوجه روح بعوالم ملکوتی ومعنوی و علوی است .

وظیفه دین آنست که بمردم بفهماند بشر تنها برای خوردن وخوابیدن دراین جهان خلق نشده وخوشی را نمیتوان تنها در شهوات نفسانی و امور مادی جستجو کرد، بلکه باید معلوم سازد که انسان برای یك مقصد عالی بوجود آمده ودرحقیقت آیتی از نسجه مجموع عالم امکان است

و دین باید تعلیم دهد این عنصر وهیئت کـه بنام آدم خوانده میشود فقط آن ماده خاکی نیست که در اثر تحول و تبدل محکوم بفنا و نیستی شود ، بلکه جوهر و نیروئی است که همیشه زنده ودرحال تکامل وتجلی وفعالیت است و هرگز مرك و فنا وجود ندارد چنانکه قرآن هم میگوید :

شما مردگان بودید وخدا جانتان داد وباردیگر میمیراند و بازجانتان میدهد وباز بسوی او میروید(۱)

۱ــ کیف تکفرون بالله وکنتم امواتاً فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون آیه ۲۷ سوره بقره

وهمچنین دین وظیفه دارد که ذهن بشر را متوجه کند در پی این زندگی که توام باهزاران رنج و ناملایمات است یك حیات جاودانی و باصفا و پر نشئه‌ای وجود دارد که انسان از راه این جهان بدان مقصد و حیات عالی و زندگی لذت بخش میرسد.

دین باید ایمان را بر پایه عقل و تمیز استوار سازد والا از راه جبر وامر صرف ، آنهم بدون ارائه دلیل عقلی ، حقیقت را نمیتوان اثبات کرد و اگر عقل و دلیل مدخلیت نداشته باشد اعتماد و اطمینانی بآن گونه اعتقادات نمیتوان نمود.

بالاخره دین وظیفه دارد که باتعالیم وقوانین و نیروی معنوی ، روح بشر را بحقیقت وجوهر مطلق که ذات واجب الوجود است متصل سازد وانسان را سرمست از باده وحدت وحقیقت نماید ناقوای درونی او را بیدار و بآنچه که حواس ظاهری از درکش عاجز است پی ببرد

ولی متاسفانه امروز ادیان ومذاهب جهان از غرب وشرق تمام تغییر شکل داده واولیای آنها نتوانسته‌اند از عهده وظائف خود بر آیند ، بلکه درست خلاف آنچه را که دین مینماید راهنمائی کرده وعمل نموده و میکنند ، بهمین علت تعالیم ناقص و تظاهرات آنها کمترین تأثیری در عقاید مردم نکرده و نمیکند سهل است که موجب سستی ایمان وانحراف افرادشده است زیرا:

اولیای ادیان و پیشوایان مذاهب عالم در نتیجه تحمیل نظریات و افکار خرافی واوهام آمیخته بتعصب ، بشر را که ناگزیر از پذیرفتن قوانین تغییر ناپذیر طبیعت وتعالی و ترقی دائمی است سست کرده وچون قوای عقلی وحسی انسان بمرور زمان رو بتکامل رفته ومیرود لذا باتوجه بترقیات

و پیشرفت های علوم طبیعی و ریاضی دیگر اوهام و خرافات را نمیتوان با عقل و حقیقت وفق دهند و علمای علم اجتماع هم راه دیگری راکه موجب تألیف دین و عقل، و ایمان و علم باشد نشان نداده اند پایه اعتقادات سست و متزلزل شده تاحدیکه بشت یا بحقیقت و معنویت زده منکر خدا هم شده و میشوند.

بنابراین پیشوایان دینی و علمای مذاهب که وظیفه دارنـد عنان احساسات دینی مردم را در دست گیرند بایدباین حقیقت اعتراف نماید که دیگر نوع بشر نمیتواند مانند انسان صدها سال قبل که تابع شرایط خاصی بودند بزندگی ساده و نان خالی و لباس خشن و خانه محقر و فاقد وسائل اکتفا کنند.

باین دلیل که خود پیشوایان عصر حاضر هم حتی قانع بزندگی متوسط نمیباشند، والبته حق هم همین است زیرا اصل تکامل، انسان را مجبور میسازد که بمقتضای زمان رفتار نماید وهمانطوریکه از رشد جسمی و فکری یك طفل نمیتوان جلو گیری کرد از تکامل طبیعت هم غیر ممکن است بتوان جلو گرفت.

آری اگر با جبر و فشار بتوان مردم را از شنیدن و دیدن بازداشت، مسلما نمیتوان هیچ ذیشعوری را در برابر بزرگترین مصیبت ها و شکنجه ها مجبور کرد که فکر نکند و عقل خود را بکار نیندازد و مطالب را تجزیه و تحلیل ننماید.

خلاصه اینکه پیشوایان دینی امروز جهان می خواهند پوست را بجای مغز در حلقوم مردم فرو کنند ولی عقول بشر از قبول و خوردن آنچیز سقیم معذور است.

گذشته از موارد فوق الذکر چون تمام شئون زندگی امروز تحت الشعاع

امور سیاسی (کشورها) میباشد این است که موضوع روحانیت هم تابع این اصل و درجزر ومد های آن اسیر شده است وعوامل سیاسی می گردد برای همکاری خود بی لیاقت ترین و بی تقواترین افرادرا برمسندروحانیت بنشاند تاروحانیون دراعمال ورفتار آنان سهیم وشریک و آلتی برای اغراض سیاسی آنها باشند، وچون این گونه افراد روحانی نماخود « ذات نایافته ازهستی بخش » هستند وازپوست احکام دینی تغذیه کرده وازروح دین ومغزحقیقت بی خبرند لذا درنظر خردمندان وعلمای واقعی وصاحبان عقول بی ارزش وناچیزند ازاینرو مردم آنها را بباد مسخره گرفته نتیجتاً دینی که ملعبه دست این گونه پیشوایان ادیان شده مورد استهزاء عوام قرار گرفته وفساد وفحشا رواج یافته است

از آن طرف بزرگان دین وعلمای حقیقی نیز بعلت بدبینی باوضاع از اجتماع کناره گیری واحیانا بعزلت وگوشه نشینی خو گرفته اند وبدون توجه بوظائف انسانی ووجدانی ودستورات آسمانی درصدد ارشاد وهدایت مردم نیستند وهیچ فکر نکرده ونمیکنند که برای برچیدن بساط غاصبین مقام ومسندروحانیت چه وظیفه ای دارند !!!

بعقیده نویسنده گناه این طبقه که درحقیقت قوه عاقله هر کشور و ملتی را تشکیل میدهد از آن فرقه بدرجات زیادتر است.

سعدی میگوید :

اگر بینی که نابینا و چاه است

تو گر خاموش بنشینی گناه است »

وباید دانست که همیشه تحولات و رفرمهائی که درهر نقطه از نقاط عالم بوجود میآید همیشه بوسیله یکعده فداکار وازخود گذشته و طبقه

روشن فکر وفعال انجام شده است، زیرا چون طبقه ممتازه واول هر کشوری ازاوضاع وزندگی خود درهر شرایطی باشد راضی است لذا نمیتواند اوضاع واحوال خارج ازمحیط خویش را باوضع خود مقایسه کند تامصائب ونواقص اجتماعات را درك کند ودررفع آن اقدام نماید، جنبش های طبقه سوم هم بجائی نمیرسد زیرا آن بضاعت معنوی وسرمایه مالی و وسائل وابزاری که لازمه این جنبش هاست ندارند، بهمین علت هروقت این طبقه مبادرت بقیام واقدام کرده اند درحین عمل قاطعان طرین که ازهمان طبقه مخصوص است مسیر آنها را تغییر داده موجب انحراف شده اند

پس تنها تحول وجنبشی که میتواند منشاء آثار مفید ومثمر ثمر گردد جنبش هائیست که بدست طبقه فاضله وروشن فکر و علاقمند باصول انسانیت انجام می گردد ، وآن طبقه است که میتواند بانقشه های مفید وپروژه های صحیح بهدف ومقصود عالی که مسلماً صلاح وصواب جامعه درآن است برسد .

پس یکی از علل و جهاتی که بیشتر از سایر عوامل مؤثر است همانا تعلل وتسامح خردمندان وبزرگان دین وعلمای واقعی می باشد

بهرحال تمام این نواقص وعوامل موجب شده که احساسات ضد دینی روزبروز شدید تر وبدبینی و بیدینی زیادتر گردد .

پس شکی نیست که تمدن حقیقی ادیان در همه جای عالم دراثر سوء اعمال و سوء استعمال حسیات و واقعیات دینی و اخلاقی دستخوش انحطاط شده و بجای اینکه پیشوایان دینی و روحانی که در حقیقت نماینده گان پیامبران ومجریان احکام آسمانی هستند روح مردم را باخالق یکتا وایزد بی همتا نزدیك و مربوط کنند تابشر بحقیقت ذات آفریدگار

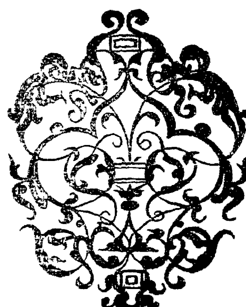
واقف گردد برعکس فکر افراد راصدهافرسنگ از خداوند بی‌مثال دور ساخته‌اند زیرادرنتیجه بی‌مایگی وعدم‌لیاقت طوری خدارا معرفی کرده‌و جلوه داده اند که مردم گمان میکنند آفریدگار توانا وخالق جهان و عالم هستی (نعوذبالله) مانند انسان یابت های بی‌جان می‌باشدکه برای شفاعت وگرفتن حاجت پیشوایان ادیان را واسطه قراردهند تابین خدا وبنده‌اش‌را اصلاح کنندونتیجتاًاینکه بااین‌سنخ فکرواعمال‌ناستوده‌شأن‌و مقام دین راتنزل‌داده عقاید بشرراسست نموده اند وعلت‌هم این‌است که اولیای‌ادیان چنانکه متذکر گردیدبواسطه‌عدم بضاعت معنوی وآلودگی های شهوانی سعی کرده‌ومیکنند که‌افرادومریدان خودراجمودوبی‌اراده ومتعصب وخشك بارآورند تاآلت ووسیله خوبی برای جلب منفعت و ارضای مقاصدمادی وشهوانی باشند.

باید دانست هیچ دین ومذهبی بنفسه مانع ترقی وتعالی وکسب فضائل معنوی‌وتحصیل علوم نشده است بلکه هر کدام‌باطرح قوانین‌مفید اجتماعی واخلاقی مردم را بسوی صلاح وصواب هدایت کرده‌اند وهمه برای بالابردن مقام بشرونزدیك شدن بحقیقت‌تأسیس گردیده است

منتهی هریك از پیامبران بنسبت سطح افکار افراد زمان خود مأمور تبلیغ بوده‌اند وهر کدام به‌نسبتی دربالابردن مقام‌انسانی‌وتهذیب اخلاق کوشیده‌اندچنانکه محمدبن عبدالله (ص) آخرین برگزیده خدا طبق آیات قرآنی بهترین دستور زندگی راارائه داده است ولی‌متأسفانه مانند سایر ادیان دستخوش سیاست ها وعوامل مخربی‌قرارگرفته است، بهمین‌علت آلام‌وگرفتاریهای مسلمانان مشرق زمین بدرجات زیادتر ازملل کشورهای‌غرب میباشد، ودرست‌استکه پیشوایان‌دینی مسیحیت درغرب

موجب ضلالت وعطالت شده‌اند ولی مع الوصف بواسطه تعمیم فرهنك و تشویق مردم بکسب علوم وصنایع وتشکیل مجالس ومحافل علمی تاحدودی ازما پیشتر وگرفتاری هایشان کمتر است لکن مردم ممالك اسلامی بعلت نداشتن هدفهای اقتصادی وعدم تشویق ازصنایع وعلم وفضیلت همه فقیر ودچار فلاکت می باشند بطوریکه حیات اجتماعی آنها سخت بخطر افتاده واگر بزودی درصدد چاره برنیایند مسلماً درحوادث آینده محکوم بفنا وزوال خواهندشد.

باتوجه بمراتب بالاامیدمیرودکه اولیای حقیقی ادیان ورهبران اجتماعات بشری وبزرگان علم ودانش باتوجه بتعالیم عالیه پیامبران ودستورات بالغه قرآن وپیشوای بزرگ عالم اسلام که جامعترین قوانین اجتماعی ومفیدترین راهنمای زندگی و بهترین سرمشق انسانی است برای حفظ حیات افراد بشر و سعادت جهانیان سعی کنندبا برنامه ونقشه های صحیح ارزش دینداری و خدا پرستی و ایمان بمبدأ و مقصد آخری ، حقیقت زندگی را بمردم بفهمانند وازراه تألیف دین وعقل وایمان وعلم، سقیم را ازصحیح وحقیقت را ازباطل جدا کرده سوء تفاهمات و تنفری راکه دراثراوهام وخرافات ایجاد گردیده ازمخیله افراد واجتماعات خارج نمایند.



تعداد مسلمین جهان در سال ۱۳۴۳ شمسی هجری

موضوع تعداد مسلمانان جهان از مسائلیست که تاکنون کسی بطور
قیق در صدد احصاء بر نیامده و آنچه در این باره نوشته شده اکثراً فرضی
تقریبی بوده است .

لکن بهترین احصائی که در سنوات اخیر بعمل آمد احصائی است
که مجله رسالةالاسلام (چاپ مصر - قاهره) منتشر نموده و دوسال قبل
ینأ در نشریه جمعیت مسلم آزاد (ایران) چاپ گردیده است که ذیلا از
ظر خوانندگان میگذراند .

صورت مسلمین پنج منطقه عالم

۱- جمعیت مسلمان آسیا	٤٥٦٣٨٨١٧٤
۲- » » اروپا	۲٦٨٨٨٥٥٠
۳- » » آوریقا	۱۰۷٥٤٥۲۹٤
٤- » » آمریکا	۷۹۷۰۰۰
٥- » » استرالیا	٤۳٥۰۰۰
٦- » » سایر نقاطی که جزو صورت نیامده است	٤۱٦۷۰۸۳
جمع کل مسلمانان جهان =	٥۹٦۲۲۱۱۰۱ نفر

که صورت ریز آن بشرح جدولهای صفحات بعد می باشد

تعداد مسلمانان قاره آسیا

شماره	نام کشور	تعداد
۱	افغانستان	۱۱۷۸۵۰۰۰
۲	اسرائیل	٦٦٢۰۰۰
۳	ایران	۱۸۰۰۰۰۰۰
٤	اندونزی	۸۱۰۹۲۰۰۰
٥	شوروی قسمت آسیائی	۲۸۵۰۰۰۰۰
٦	شرق اردن	۱۲٤۲۰۰۰
۷	پاکستان	۷۸۳٤٥۰۰۰
۸	بحرین	۱۸۹۱۰۰
۹	عربستان سعودی	۷۲۸٥۰۰۰
۱۰	چین	۱۱۸۳۰۰۰۰۰
۱۱	عراق	٦۹۳٥۰۰۰
۱۲	کویت	۱۰۰۰۰۰۰
۱۳	هندوستان	٤٤٥۰۰۰۰۰
۱٤	هندوچین	۱٥۲٥۳۰۰۰
۱٥	یمن	٥۱۰۰۰۰۰
۱٦	یونان (قاره هند)	۲۰۰۰
۱۷	برنئو (شمالی)	۲٦۰۰۰۰
۱۸	ترکیه	۲۰٥۸۰۰۰۰
۱۹	فیلیپین	٤۱۲۲۳۲٤

بقیه درصفحه بعد

بقیه مسلمانان قاره آسیا

شماره	نام کشور	تعداد
۲۰	سیلان	۱۵۰۰۰۰
۲۱	سوریه	۳٤۵۰۰۰۰
۲۲	عدن	۷۲۵۰۰۰
۲۳	عمان	٤۸۰۰۰
۲٤	گینه‌شرقی	۲۷۰۰۰
۲۵	گینه غربی	۱۵۰۰۰
۲٦	قبرس	۲۵۷۰۰۰
۲۷	کره شمالی	۱٦۰۰۰۰
۲۸	کره جنوبی	۱٦۵۰۰۰
۲۹	لبنان	۸۹۵۰۰۰
۳۰	کشمیر	۲۷۰۰۰۰۰
۳۱	قطیف	٤۰۰۰۰
۳۲	حضرموت	۱۲۰۰۰۰
۳۳	قطر	٤۵۰۰۰
۳٤	ژاپون	۳۵۰۰۰۰۰
۳۵	جزیره فرمز	۵۰۰۰۰۰
۳٦	نپال	٦۷۵۰

جمع کل ٤۵٦،۳۸۸،۱۷٤

تعداد مسلمانان قاره اروپا

شماره	نام کشور	تعداد
۳۷	یونان	۱۴۵۵۰۰۰
۳۸	جبل طارق	۸۷۰۰
۳۹	فرانسه	۵۵۴۰۰۰
۴۰	جزیره مالت	۲۶۰۰
۴۱	انگلستان	۴۵۰۰۰
۴۲	آلمان غربی	۸۵۰۰
۴۳	ایتالیا	۳۰۰۰۰۰۰
۴۴	فنلاند	۸۵۰
۴۵	اسپانیا	۱۷۰۰۰۰
۴۶	یوگوسلاوی	۶۰۰۰۰۰۰
۴۷	البانی	۱۱۳۵۰۰۰
۴۸	بلغارستان	۸۵۰۰۰۰
۴۹	رومانی	۵۷۰۰۰
۵۰	لهستان	۱۰۰۰
۵۱	مجارستان	۴۵۹۰۰
۵۲	چگوسلواکی	۳۵۰۰۰
۵۳	شوروی قسمت اروپا	۱۳۵۰۰۰۰۰
	جمع قاره اروپا	۲۶۸۸۸۵۵۰

تعداد مسلمانان قاره افریقا

شماره	نام کشور	تعداد
۵۴	ارتیره	۶۲۵۰۰۰
۵۵	اتحادیه آفریقای جنوبی	۱۵۸۰۰۰
۵۶	آفریقای استوائی	۱۳۰۸۰۰۰
۵۷	آفریقای جنوب‌غربی	۷۰۰۰۰
۵۸	آفریقای غربی	۸۱۲۰۰۰۰
۵۹	اوکاندا	۲۹۸۶۰۰۰
۶۰	حبشه	۵۹۸۰۰۰۰
۶۱	سودان	۷۲۰۰۰۰۰
۶۲	صحرای مستعمره اسپانیا	۷۵۰۰۰
۶۳	کامرون	۶۹۱۳۰۰
۶۴	کنگو	۲۵۵۲۰۰۰
۶۵	سومال	۱۹۹۲۰۰۰
۶۶	زنگبار	۹۹۸۰۰
۶۷	ساحل طلا	۲۰۷۲۰۰۰
۶۸	سیرالیون	۵۲۰۰۰۰
۶۹	گینه	۳۰۴۱۰۴
۷۰	گینیا	۲۰۰۸۰۰۰
۷۱	لیبی	۱۰۷۲۰۰۰
۷۲	ماداگاسکار	۲۸۳۰۰۰۰
۷۳	سنگال	۱۰۰۰۰۰۰

بقیه در صفحه بعد

بقیه مسلمانان قاره آفریقا

شماره	نام کشور	تعداد
۷٤	لیبری	۳۷۰۰۰۰
۷٥	مصر	۲۲۰٤۰۰۰۰
۷٦	نیجریه	۱۷٤۰۰۰۰۰
۷۷	تونس	۳۲۰۰۰۰۰
۷۸	الجزیره	۱۰۷٦۸۰۰۰
۷۹	مراکش جنوبی	۱۰۰۰۰۰۰۰
۸۰	مراکش شمالی	۱۳۰٤۰۰۰
	جمع	۱۰۷٥٤٥۲۹٤

مسلمانان قاره آمریکا

شماره	نام کشور	تعداد
۸۱	آرژانتین	۲۷۸۰۰۰
۸۲	آمریکای جنوبی	۱۱۲۰۰۰
۸۳	پاناما امریکای مرکزی	۱۹٤۰۰۰
۸٤	جزیره هائی تی	۳۳۰۰۰
۸۵	برزیل	۱۰۰۰
۸٦	تری پینداد وتوباجو	۲۲۰۰۰
۸۷	ایالات متحده امریکا و کانادا	۱۵۷۰۰۰
	جمع کل	۷۹۷۰۰۰

* * *

مسلمانان استرالیا

شماره	نام کشور	تعداد
۸۸	کلیه استرالیا	٤۳۵۰۰۰
	جمع	٤۳۵۰۰۰

مسلمانان سایر نقاط جهان که جزو صورت سایر مناطق عالم نیامده است

شماره	نام کشور	تعداد
۸۹	جوانلند	۵۷۰۰۰
۹۰	برنئوی(درشمال برنئو)	۳۵۰۰۰
۹۱	بولند	۱۱۰۰۰۰
۹۲	تنجاینکا	۱۴۶۳۰۰۰
۹۳	جزیره تیمور	۸۹۰۰۰
۹۴	جامیکا	۱۰۰۰۰۰۰
۹۵	جزایرملاریف	۱۰۰۰۰۰
۹۶	جزایر قمر	۱۳۴۷۵۴
۹۷	جزیره یونیون	۵۰۰۰
۹۸	رودس جنوب‌غربی‌ترکیه	۱۹۲۰۰۰
۹۹	ساراواك	۴۲۲۰۰۰
۱۰۰	جزیزه سشل شرق گلنار	۵۳۰۰
۱۰۱	کامبیا	۲۱۴۵۲۹
۱۰۲	جزیره فیجی شرق دراسترالیا	۱۴۰۰۰
۱۰۳	مورینیوس	۶۴۰۰۰
۱۰۴	مکاد	۲۵۰۰
۱۰۵	طنجه بندر آزاد درافریقا	۱۳۰۰۰۰
۱۰۶	نیاسالند	۲۰۹۰۰۰
	جمع	۴۱۶۷۰۸۳

جمع کل مسلمین جهان = ۵۹۶۲۲۱۱۰۱

« پایان کتاب »

بااینکه حقیر ناچیز در جمع آوری مطالب این کتاب خطیر با اعتراف بعدم بضاعت بقدر استطاعت کوشش کرده است مع الوصف از تقدیم بحضور دانشمندان و بزرگان علم شرمنده وخجلت زده است ، لذا ازارباب فضل ودانش توقع دارد برای اینکه در چاپ بعد دقت بیشتری بعمل آید حقیر را بقصورخود واقف گردانند ، مزید امتنان وتشکر فراوان است

« والسلام علی من اتبع الهدی » « حسین رفیع پور »

☆ ☆ ☆

یا من الحمد له فی کل حال یرجع الامر الیه بالمثال

یا من البهجة و الهم بـه یا من الحجه و المنة لـه

☆ ☆ ☆

الهی منـی مـوجبات النقـم
و منـك تـوارد النـعـم
الهی بنهتنی عن نومـات الغفلات
وازعجتنی فافقت عن سکر التوهمات
وجاوزت بی عن اللیالی الی الاسحار
فـاقمتنی مقـام الاستغفـاز
بحق محمداً و آله کبار

تهران ۳۰ آذرماه ۱۳۳۶ شمسی هجری

الشهادة

اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشريك له وان محمداً صلی الله علیه وآله عبده ورسوله وسید النبیین وخاتم المرسلین وان علیاً امیر المومنین وسید الوصیین وامام افترض الله طاعته علی العالمین وان الحسن والحسین وعلی بن حسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم ائمة المؤمنین وحجج الله علی الخلق اجمعین واشهد ان ماجاء به محمد صلی الله علیه وآله حق واشهد ان معراج الجسمانی والروحانی حق واشهد ان الموت حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث حق والنشور حق والصراط حق والمیزان حق ونطائر الکتب حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لاریب فیها وان الله سبعث من فی القبور.

در خاتمه بدینوسیله از کارکنان محترم چاپخانه اقبال بخصوص آقایان عبدالمحمد نامآور – سیدمحمدخلیلی اسدالله جعفر متصدی واعضاء شعبه حروفچینی که در موقع چاپ این کتاب مستطاب متحمل صرف وقت و زحماتی شده اند تقدیر وتشکر مینماید.

« حسین رفیع پور »

صفحه

فصل دوم

صفحه

پیغمبران کذاب

فصل سوم

اتهامات مغرضين بمحمد (ص)

درمورد معراج - شق القمر - تعدد زوجات

صفحه